مرزهای اعجاز

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

مرزهای اعجاز

نویسنده:

آیت الله سید ابوالقاسم خوئی

ناشر چاپی:

موسسه امام صادق (علیه السلام)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

مرزهای اعجاز

مشخصات کتاب

سرشناسه : خوئی، سید ابوالقاسم، ۱۲۷۸ - ۱۳۷۱.

عنوان و نام پدیدآور : مرزهای اعجاز/ بقلم ابوالقاسم خوئی؛ ترجمه جعفر سبحانی.

مشخصات نشر : تهران: موسسه امام صادق(ع)، ۱۳۸۵.

مشخصات ظاهری : ۲۲۴ ص.

شابک : ۱۹۰۰۰ ریال

یادداشت : این کتاب از مدخل کتاب "البیان" تالیف همین مولف ترجمه شده است.

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

عنوان دیگر : البیان.

موضوع : قرآن -- اعجاز

شناسه افزوده : سبحانی تبریزی، جعفر، ۱۳۰۸ - ، مترجم

رده بندی کنگره : BP۸۶/خ۹م۴ ۱۳۸۵

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۵۸

شماره کتابشناسی ملی : ۴۰۴۶۲

فهرست موضوعات

ص: ۱۲

مرزهای اعجاز، ص: ۱۳

مقدمه چاپ دوم

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم بشر امروز پس از یک تجربه و آزمایش گسترده، و تشکیل مجامع قانونگذاری به صورت های مختلف، در عرصه های گوناگون، به این نتیجه رسیده است: آنچه تا کنون از قوانین و نظام های اجتماعی و سیاسی و حقوقی تنظیم کرده است، ضامن سعادت همه جانبه بشر نبوده، هر چند به صورت نسبی مفید و سودمند واقع شده است. از این جهت دانشمندان، پیوسته در فکر بازبینی در حقوق و قوانین مدنی و بین المللی هستند تا بتوانند کاستی ها را برطرف کنند، و سعادت

مورد نظر را تأمین نماینـد. ولی در طریق تحقق این هدف، مشـکل بزرگ، «بخشـی نگری» و «یک سو نگری» بشـر است، و هر چه هم بخواهـد خود را از آن رها سازد، امکان پـذیر نمی باشـد و در نتیجه انـدیشه های وی نمی تواند منافع همه بشـرها را به صورت یکسان در برگیرد.

برای رفع

این مشکل، باید سراغ منبعی رفت که از افق بالاتر بر جامعه انسانی بنگرد، و همه انسان ها را بشناسد، امّا خود در آن

منافعی نداشته باشد و این جز مکتب وحی چیز دیگری نیست، که دو شرط اساسی قانونگذاری به صورت روشن در آن هست:

۱. انسان شناس کامل باشد.

۲. نفع و سود شخصی در وضع قوانین نداشته باشد.

آخرین شخص از سلسله پیامبران الهی، و آموزگاران آسمانی، با آخرین پیام، به سوی بشریت مبعوث شده، و به زندگی انسان به صورت همه جانبه نگریسته است. مثلا: نظر به مسایل اجتماعی، او را از نظر به مسایل فردی، باز نداشته، دعوت او به عبادت و درون گرایی، او را از برون گرایی منصرف نساخته، و با مطالعه همه زوایای زندگی بشر، در هر عرصه ای پیامی دارد، و بیش از چهارده قرن از نزول اصول و پیام های قرآنی او می گذرد، و پیشرفت علوم بشری، پیوسته لایه هایی از عظمت آن را کشف نموده و چیزی از جهان شمولی آن نکاسته است.

از این نظر بحث و گفتگو درباره محتویات این معجزه جاودان، پیوسته مورد اهتمام علما و دانشمندان بوده و از روز نزول قرآن تا به امروز، هزاران کتاب، درباره جوانب گوناگون آن نوشته شده است که شمار آنها را فقط خالق جهان می داند. یکی از بحث های مهم قرآن، جنبه اعجاز آن است که تحدّی آن، تا به امروز باقی بوده و در گوش جهانیان طنین انداز است:

قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ

هذَا الْقُرْآنِ لا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ كانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً (اسراء/ ۸۸).

: «بگو اگر انس و جن گرد آیند تا

مانند این قرآن را بیاورند، نخواهند توانست، حتی اگر همه پشتیبان یکدیگر باشند».

یکی از بحث های مربوط به اعجاز قرآن، قوانین اجتماعی و سیاسی و اقتصادی آن است که تا کنون به قوّت خود باقی مانده و کوچک ترین خدشه ای بر آنها وارد نشده است، و مصلحان جهان سعادت خود را در عمل به آنها می دانند.

در میان آثار مربوط به اعجاز قرآن، اثر ارزشمند مرجع عالیقدر شیعه مرحوم آیه اللّه العظمی آقای حاج سید ابو القاسم خویی است که به نام «البیان» چاپ و منتشر شده است و پیوسته مورد استقبال و پذیرش دانشمندان بوده است.

او در مقدمه این کتاب درباره اعجاز قرآن از جهات مختلف سخن گفته و تا آنجا که امکانات اجازه می داده، آن را به شیوه زیبایی به رشته تحریر کشیده است.

دوست شهیدم که شایسته است در فراق وی خون گریه کنم یعنی مرحوم آیه اللّه آقای حاج میرزا علی غروی (۱۳۴۹- ۱۴۱۹ ه. ق) مؤلف کتاب «التنقیح» که به وسیله دژخیمان صدام جام شهادت نوشید، در سال ۱۳۴۷ هجری شمسی نامه ای به اینجانب نوشت و

مرزهای اعجاز، ص: ۱۶

علاقه مؤلف محترم را به ترجمه فارسی این بخش از کتاب «البیان» منعکس نمود و از من خواست که به ترجمه این بخش بپردازم، و من از روی ارادت به مؤلف بزرگوار که پیوسته از آثار علمی او بهره برده ام، و نیز به خاطر ارادت دیرینه ای که به حضرت آیه اللّه غروی داشتم، به ترجمه این بخش دست یازیدم و در سال ۱۳۴۹ به زیور طبع آراسته گردید. و نسخه ای حضور آقای غروی ارسال شد تا از نظر مبارک مؤلف بگذرد، پس از چندی مرحوم

غروی طی نامه ای نوشت:

حضرت آیه اللّه خویی ترجمه را ستوده و فرمودند: «زیبا و شیوا ترجمه شده است».

اکنون متجاوز از ۳۶ سال از نگارش و نشر آن می گذرد، بار دیگر پس از بازبینی و تجدید نظر، به دست نشر مجدّد سپرده شد و در اختیار علاقه مندان قرار می گیرد.

امید است این ترجمه مورد قبول حضرت ولی عصر- عجّل اللّه تعالی فرجه الشریف- واقع شود و چراغی فرا راه جوانان پیروی قرآن و شیفتگان وحی الهی قرار گیرد.

قم- مؤسسه امام صادق علیه السّلام

جعفر سبحانی

۱۲/ ۱۲/ ۱۳۸۴

۲ صفر ۱۴۲۷

مرزهای اعجاز، ص: ۱۷

پیش گفتار چاپ نخست نهضت قرآنی در عصر حاضر

از آغاز قرن چهاردهم اسلامی، در میان مسلمانان جهان، توجه خاصّی به قرآن مجید پیدا شده است و متفکران بزرگ و اندیشمندان عالیقدر اسلام، برای نشر حقایق عالی قرآن و تشریح تعالیم حیاتبخش آن، بیش از پیش به نوشتن تفاسیر سودمند و ارزنده ای دست زده اند، و در حقیقت در تمام کشورهای اسلامی یک نهضت آموزش قرآنی، و یک نوع گرایش عمیق و ریشه دار نسبت به قرآن، پدید آمده است.

ما در علل و انگیزه های این گرایش، بحث و گفتگو نداریم، ولی نکته ای که می تواند روشنگر گوشه ای از این علل باشد این است که هیچ فرد با اطلاعی نمی تواند انکار کند که ترقی و پیشرفت مسلمانان در زمینه های علم و سیاست در قرون نخستین اسلام، مدیون پیروی از قرآن بوده است. و تمدن درخشان اسلامی، که صدها

مرزهای اعجاز، ص: ۱۸

سال، بر جوامع بشری پرتو افکن بود، در سایه الهام از حقایق همین کتاب آسمانی به وجود آمد، و باران علوم وحی الهی بود که سرزمین های وسیعی را سبز و خرّم ساخت.

بیداری ملل مشرق زمین

قرن چهاردهم با بیداری ملل خاور زمین و بالاخص مسلمانان جهان آغاز گردید. اندیشمندان بزرگ و رهبران فکری و علمی مسلمانان جهان، به انحطاط و عقب ماندگی خود، از کاروان علم و صنعت، که روزی خود قافله سالار آن بودند، به طور عمیق توجه نموده و به خلأ- بزرگی که پدید آمده بود کاملا- پی بردند و همگی اعتراف کردند که این عقب ماندگی علتی جز دوری از تعالیم زنده و تحرک بخش قرآن ندارد، و راه جبران این عقب ماندگی را جز این ندیدند که بار دیگر به آغوش پر مهر قرآن بازگردند، و درمان دردهای اجتماعی و

فردی خود را از آن باز خواهند، زیرا آن تعالیم ارزنده و نیروبخشی که توانست عقب مانده ترین ملل جهان را به صورت پیشرفته ترین ملت درآورد و نفوذ و قدرت آنان را در سرتاسر جهان گسترش دهد، و زمام علم و صنعت را در اختیار آنان بگذارد، باز می تواند به این ملت حیات و نیرو بخشد، و این خلأ عظیم را در مدت کوتاهی پر کند.

آنان با دیده دل، این حقیقت را دریافتند که گرایش به قرآن آنها

مرزهای اعجاز، ص: ۱۹

را از هر نوع وابستگی بی نیاز می سازد و هیچ آموزش دیگری آنها را از تعالیم آن بی نیاز و غنی نمی گرداند. «۱»

قرآن و خصیصه نهایت ناپذیری آن

هنوز نیم قرن از نزول قرآن نگذشته بود که دانشمندان اسلام، برای فهم مطالب قرآن و استخراج حقایق نهفته آن، علوم زیادی را مانند صرف، نحو، لغت، معانی، بیان، بدیع و ... پایه گذاری کردند و از آغاز نزول آن تا عصر حاضر، از طرف متخصصان علوم قرآنی، صدها بلکه هزارها تفسیر کوچک و بزرگ، به منظور تشریح حقایق، و گشودن غوامض و مشکلات آن، به نگارش در آوردند. حتی به این اندازه اکتفا نکرده، درباره موضوعات مربوط به آن، مانند: قرائت، اعراب، تجوید، قصص، شأن نزول و ... صدها جلد کتاب تألیف نموده و از این راه گنجینه های ارزنده ای را در اختیار آیندگان گذاردند.

ولی با این توجه بی نظیر، با این که صدها متخصص روی کشف معانی و درک معالم عالیه قرآن کار کرده اند مع الوصف هنوز قرآن دارای اسرار نهفته و گنجینه های ناشناخته است که پنجه فکر بشر به آنها دست نیافته است، و هر چه درباره تعالیم عالی و قوانین

---

(۱). اقتباس از گفتار امیر

مؤمنان علی علیه السّلام است آنجا که می فرماید: «و اعلموا انّه لیس علی أحد بعد القرآن من فاقه و لا لأحد قبل القرآن غنی». (شرح نهج البلاغه عبده، خطبه ۱۷۱، ج ۲، ص ۱۱۱).

استوار، و معارف بلند، و قوانین اخلاقی و اجتماعی، و معجزات علمی آن غور و دقت بیشتری به عمل آید، حقایقی مکشوف می گردد که متخصصان پیشین قرآن به آن دست نیافته بودند. تو گویی قرآن اقیانوس ژرف و ناپیدا کرانه ای است که با هیچ قدرتی نمی توان به ژرفای آن رسید و با هیچ نیرویی نمی توان اندیشه بشر را در کرانه های آن به پرواز در آورد.

تو گویی قرآن نسخه دوم جهان طبیعت است که به قول برخی هر چه بینش ها وسیع تر و دانش ها عمیق تر گردد، و هر چه درباره آن تحقیقات و مطالعات بیشتری انجام گیرد، رموز و اسرار آن، تجلی بیشتری نموده، حقایق تازه تری از آن به دست می آید.

البته از کتابی که از جانب خدای «نامتناهی» برای هدایت بشر فرستاده شده است، جز این انتظار نمی رود. کتاب او باید بسان خود او «نامتناهی» بوده و خصیصه او را دارا باشد. و در نمایاندن انتساب خود به مبدأ جهان و عالم وحی، به دلیل و برهانی نیازمند نگردد، و مانند آفتاب که دلیل و راهنمای خود می باشد حقیقت و واقعیت خود را نشان دهد.

پیامبر بزرگوار اسلام صلی اللّه علیه و آله و سلم به این حقیقت که قرآن خصیصه «نهایت ناپذیری» دارد، در سخنان تاریخی خود که درباره اهمیت و عظمت قرآن ایراد فرموده چنین تصریح نموده است، آنجا که

می فرماید:

«ظاهره أنیق و باطنه عمیق ... لا

تحصی عجائبه و لا تبلی غرائبه». «۱»

«قرآن ظاهری زیبا، و باطنی عمیق دارد، شگفتی های آن پایان ناپذیر است و تازه های آن کهنه نمی شود».

تربیت یافته ممتاز این مکتب الهی امیر مؤمنان علی علیه السّلام در یکی از خطبه های خود، از قرآن چنین یاد کرده است:

«سراجا لا تخبو توقّده، و بحرا لا یدرک قعره». «۲»

قرآن مشعل فروزانی است که فروغ و تابش آن، به خاموشی نمی گراید، و دریای عمیقی است که فکر بشر به ژرفای آن نمی رسد».

این حقیقت برای بشر امروز که با دید وسیع و معلومات سرشار و جهان بینی عظیمی به قرآن می نگرد، بطور وضوح تجلی کرده، و روز به روز ایمان و عقیده او به نهایت ناپذیری قرآن افزون تر می شود.

مفسران عالیقدر که با امکانات و تجهیزات علمی کافی، قرآن را مطالعه کرده و بررسی می نمایند؛ هر روز، حقایق تازه تر و شگفت انگیزتری از آن استخراج می نمایند.

و شاید یکی از علل این خصیصه (نهایت ناپذیری) علاوه بر

---

(۱). اصول کافی، ج ۷۲ ص ۵۹۹، باب فضل قرآن، حدیث ۲؛

(۲). شرح نهج البلاغه عبده، خطبه ۱۹۳.

آنچه که گفته شد، این است که قرآن معجزه جاویدان برای آیینی ابدی است و کتابی که برای این هدف فرستاده شده، باید آن چنان عمیق و نامتناهی باشد که در تمام اعصار، دانشمندان جهان، به فراخور دانش و اطلاعات خود از آن بهره مند شوند و بهره رسانی و نورافشانی آن به قشری و جمعیتی و یا دوره و زمانی منحصر نباشد.

*** یکی از مباحث جالب و شیرین قرآن بحث های مربوط به اعجاز آن است. عرب معاصر رسالت، با فطرت دست نخورده خود، دریافت که این فصاحت و بلاغت، این زیبایی و شیرینی، این

بیان و انسجام، این معانی بلند و حقایق ابتکاری ... ساخته فکر بشر نیست، بلکه ساخته قدرت خارق العاده ای است.

ولی گسترش اسلام و گذشت زمان، و اختلاط اقوام و ملل، ایجاب کرد که موضوع اعجاز قرآن، به طور مستقل، مورد بحث و گفتگو قرار گیرد و دانشمندان اسلام با براهین و دلایل متقن و استوار، معجزه بودن قرآن را ثابت نموده، و موضوع را در یک سطح عالی، بررسی نمایند.

از این نظر در تاریخ تفسیر قرآن، مباحث مربوط به اعجاز قرآن، برای خود جای مستقلی باز کرده و مفسران عالیقدر اسلام، در این باره رساله ها و کتاب های جداگانه نوشته اند و یا برای این موضوع

مرزهای اعجاز، ص: ۲۳

فصل مستقلی در «مدخل» تفسیر و یا به هنگام تفسیر آیات مربوط به تحدی و اعجاز قرآن، باز کرده اند.

تاریخ زندگانی دانشمندان اسلام، از افرادی نام می برد که در اعصار درخشان اسلامی، کتاب های مستقلی در این موضوع نوشته اند. برخی از آنها عبارتند از: قاضی ابو بکر باقلانی، امام احمد بن محمد خطابی، شیخ عبد القاهر جرجانی، ابن ابی الاصبع، زملکانی، رویانی و امام رازی. «۱»

و شخصیت های عظیم و بنامی از بزرگان شیعه و دانشمندان آنها از قرونی پیش، موضوع اعجاز قرآن را مورد بررسی قرار داده و کتاب ها و رساله هایی در این زمینه نوشته اند از آن جمله: متکلم معروف شیعی محمد بن زید واسطی، مؤلف رساله «اعجاز قرآن» که عبد القاهر جرجانی، دوبار آن را شرح کرده است و پیشوای بزرگ شیعه شیخ مفید و دانشمند معاصر شیخ طوسی محسن بن الحسین نیشابوری و ... «۲»

ولی در قرن معاصر که موضوع اعجاز قرآن با دید وسیع تری مورد مطالعه دانشمندان

قرار گرفته است، گروهی از رجال علم و دانش، و مشعل های فروزان جهان فضیلت، پیرامون این موضوع، کتاب هایی

---

(۱). کشف الظنون، ج ۱، ص ۱۲۰، طبع مصر.

(۲). الذریعه، ج ۲، ص ۲۳۲.

نوشته، و فصولی را برای این موضوع در تفسیر خود اختصاص داده اند، مانند: استاد فقید شیعه مرحوم شیخ جواد بلاغی که در مقدمه تفسیر خود «آلاء الرحمان» پیرامون اعجاز قرآن بطور موجز و فشرده ولی اعجاب انگیزی بحث نموده است.

علّامه شهیر، مرحوم سید هبه الدین شهرستانی در این زمینه کتابی به نام «المعجزه الخالده» تألیف نموده و در نشریه «حدیث الشهر» که ناشر افکار شیعیان در عراق بود، انتشار یافته است و بعدا به صورت کتابی مستقل به چاپ رسید.

استاد علّامه حضرت آیه اللّه سید محمد حسین طباطبایی در نخستین جلد تفسیر «المیزان» به مناسبت آیات تحدی، موضوع اعجاز قرآن را مطرح نموده و به گونه ای محققانه، این فصل را به پایان رسانیده است.

مصطفی صادق رافعی نویسنده شهیر مصری کتابی تحت عنوان «اعجاز قرآن و بلاغت محمد صلی اللّه علیه و آله و سلم» نوشته است و این کتاب در نمایاندن جهات ادبی و بلاغت آیات قرآن، در نوع خود ممتاز است.

تفسیر «البیان» یکی از تفاسیر ارزنده ای است که در عصر حاضر به منظور راهنمایی طبقه فاضل و دانشمند به حقایق و تعالیم عالی قرآن، نوشته شده است.

تفسیر «البیان» نگارش حضرت آیه اللّه العظمی آقای حاج سید

ابو القاسم خویی- دام ظله الوارف- است، این کتاب به طرز جالب و بدیع، ابتکاری و محققانه نگاشته شده و هم اکنون برای بسیاری از نویسندگان و اهل تحقیق از منابع به

شمار می رود ولی متأسفانه (در این تأسف گروه کثیری با نگارنده همصدا هستند) جز یک جلد آن، به زیور طبع آراسته نگردیده است، و همگی چشم به انتظارند که استاد بزرگوار به تکمیل این اثر علمی بپردازند. «۱»

یکی از فصول حساس و ارزنده «مدخل» آن، مباحث مربوط به اعجاز قرآن است، مؤلف گرانمایه موضوعات مربوط به اعجاز قرآن را در مدخل تفسیر خود به سبک بدیع و دلپذیری، مطرح نموده، و با بیانی شیوا، و دلایلی قاطع و استوار، جهات مختلف اعجاز قرآن را به طور محققانه، تجزیه و تحلیل نموده است. و به تمام پرسش ها و خرده هایی که در این زمینه وجود دارد پاسخ قاطع داده است.

بر اثر اهمیت شایان توجهی که این فصل از کتاب داشت گروهی از علاقمندان از وی درخواست کردند که خصوص این فصل به زبان های فارسی، انگلیسی و فرانسه ترجمه گردد، این پیشنهاد سودمند مورد توجه حضرت استاد قرار گرفت و به نوعی از نگارنده خواسته شد که آن را به زبان فارسی برگردانم و خدا را سپاسگزارم که

---

(۱). سوکمندانه مرجع بزرگوار حضرت آیه اللّه خویی، در سال ۱۴۱۳ ه. ق درگذشت، متأسفانه دیگر مشاغل علمی مانند موسوعه رجالیه و حوادث تلخ عراق، او را از اتمام این کار باز داشت.

توفیق انجام این خدمت را مرحمت فرمود و بخش مزبور به فارسی سلیس و روانی، دور از هر نوع عبارت پردازی و یا پیچیده گویی ترجمه گردید و به اسلوبی که متناسب با روش نویسندگی فارسی است در اختیار خوانندگان گرامی قرار گرفت. امید است که این خدمت ناچیز مورد قبول درگاه الهی شود.

قم- حوزه علمیه-

جعفر سبحانی

۱۵ جمادی الاولی ۱۳۹۰- برابر ۲۸ تیر ماه ۱۳۴۹

مرزهای اعجاز، ص: ۲۷

(۱)

معجزه چیست؟

اعجاز از نظر لغت و اصطلاح و شرایط آن

اعجاز، در لغت معانی گوناگونی دارد مانند: از دست دادن چیزی، احساس ناتوانی در دیگری، ناتوان ساختن طرف مقابل، مرادف لفظ «تعجیز» «۱» و در اصطلاح دانشمندان علم «کلام» این است: کسی که مقامی از جانب خدا و منصبی از مناصب الهی را ادعا می نماید، عملی را به عنوان گواه بر صدق گفتار خود، انجام می دهد که از حدود قوانین طبیعی بیرون بوده و دیگران از آوردن مانند آن، عاجز و ناتوان باشند.

ولی باید توجه داشت چنین عملی در صورتی می تواند شاهد و

---

(۱). مثلا در عرف عرب گفته می شود: اعجزه الامر الفلانی: فاته. و نیز گفته می شود:

اعجزت زیدا: وجدته عاجزا أو جعلته عاجزا.

مرزهای اعجاز، ص: ۲۸

گواه بر صدق ادعای او گردد، که وی امر ممکنی را ادعا نماید ولی اگر او مقامی را ادعا کند که در پیشگاه عقل، محال و ممتنع شمرده شود و یا دلیل نقلی قطعی که از پیامبر و امام به ما رسیده باشد آن را تکذیب نماید، در این صورت عمل وی و لو دیگران از آوردن مانند آن عاجز باشند، گواه بر صدق گفتار او نبوده، و در اصطلاح دانشمندان به آن «معجزه» نمی گویند.

اینک دو مثال:

۱. اگر کسی ادعای الوهیت کند و خود را خدای جهان معرفی نماید در پیشگاه خرد محال است این ادعا راست و درست باشد، زیرا عقل با براهین محکم و استوار، آن را محال می شمرد و دیگر نوبت به مطالبه معجزه نمی رسد.

اگر کسی پس از پیامبر اسلام، ادعای نبوت کند، چون مدعای وی به حکم دلایل قطعی، با خاتمیّت

در تعارض است، طبعا بی اساس و دروغ بوده، و دیگر نیازی به آن نیست که خداونـد، معجزه او را باطل سازد، زیرا خود دلیل قطعی بر خاتمیت، گواه بر بطلان ادعای اوست.

گاهی اتفاق می افتـد که کسـی مدعی «نبوّت» از جانب خدا می گردد، و عملی را انجام می دهد که دیگران را از مقابله با آن عاجز می نماید، ولی عمل او گواه بر کذب و دروغ او می شود. چنان که در

مرزهای اعجاز، ص: ۲۹

زنـدگانی «مسـیلمه» که مـدعی نبوت بود نقل شـده است که وی در مقام اعجاز، آب دهان خود را در چاه آب افکند، که آب آن زیـاد شـود ولی نـتیجه خلاـف گرفت و آب چـاه یکبـاره فرو نشـست، و نیز دست خود را به عنوان برکت بر سر و صورت برخی از کودکان قبیله «بنی حنیفه» کشید. ناگهان گروهی دچار کچلی شده و برخی لکنت زبان پیدا کردند. «۱»

هنگـامی که مـدعی، یـک چنین گواه رسوایی بیـاورد، هرگز بر خـدا لازم نیست که معجزه او را باطل کنـد، زیرا عمل او برای اثبات بی پایه بودن ادعای وی، کافی است و در اصطلاح به آن معجزه نمی گویند.

*** همچنیـن معجزه در صـورتی گـواه بر صـدق گفتـار مـدعی است که از قلمرو تعلیم و مسائـل فکری و نظری بیرون باشـد، بنابراین اعمال جادوگران و شعبده بازان و یا کسانی که بر اثر اطلاع از یک سلسله اسرار دقیق علمی، کارهای خارق العاده ای را انجام می دهند معجزه نیست، اگر چه یکی از مناصب الهی را ادعا کنند و این عمل را شاهد صادق گفتار خود قرار دهند، و بر خدا لازم نیست که معجزه آنها را باطل نماید، زیرا

علوم نظری و فکری، دارای قواعد استواری است که

---

(۱). تاریخ کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۳۸.

نتایج خود را خواه ناخواه بدنبال دارد، چیزی که هست استنتاج و بکار بستن آن در گرو آشنایی به قواعد آن است و به ممارست و دقت کافی احتیاج دارد.

بنابراین هر نوع کاری که بر اساس بکار بردن چنین قواعد علمی استوار گردد، که هر فرد مطلع و وارد به آن علوم، می تواند همان کار را انجام دهد، در اصطلاح دانشمندان معجزه نبوده و سند صدق گفتار مدعی نخواهد بود.

و همچنین برخی از طبابت های شگفت انگیز پزشکان که اثر مستقیم آشنایی پزشک به اسرار و طبایع اشیا است، و نوع مردم حتی گاهی پزشکان دیگر از آن بی اطلاعند، از دایره اعجاز بیرون می باشند.

زیرا هیچ مانعی ندارد که خدا آشنایی به برخی از رازهای دقیق و پیچیده جهان طبیعت را که از سطح افکار نوع مردم بالاتر است به یکی از بندگان خود اختصاص دهد. بلکه قبیح آن است که به فریب انسان های نادان کمک کند، و معجزه را در اختیار دروغگو بگذارد تا مردم را از راه حق باز دارد. «۱»

---

(۱). از این بیانات به دست آمد که معجزه اصطلاحی که سند حقانیت مدعی است باید شرایط زیر را دارا باشد: ۱. مدعی، امر ممکن و غیر محالی را ادعا کند، ۲. در مقام اعجاز، عمل او بر خلاف ادعای او صورت نگیرد، ۳. کار او نتیجه اطلاعات وی از قواعد علمی نباشد. مترجم.

(۲)

ادعای نبوت باید با دلیل همراه باشد

اشاره

در بحث های کلامی با براهین استوار ثابت شده که لطف خاص خدا، ایجاب می کند که بشر را به

تکالیف خود راهنمایی کند، زیرا بشر در سیر تکاملی و دست یابی خود به سعادت ابدی به راهنمایی خدا که از طریق بیان تکالیف صورت می گیرد، نیاز شدید دارد.

اگر خدا از بیان تکالیف خودداری نماید، برای یکی از سه جهت زیر است که همه آنها در پیشگاه عقل باطل می باشد:

یا نمی داند که بشر به تکالیف و راهنمایی او احتیاج دارد، و نتیجه این فرض، جهل خدا به نیازمندی های بشر است که خداوند از آن منزه می باشد.

یا نمی خواهد بشر به کمال برسد و لازم این فرض بخل است و آن بر خداوند کریم که هر نوع جود و احسان، چیزی را از خزانه غیب

مرزهای اعجاز، ص: ۳۲

او کم نمی کند، محال و ممتنع است.

و یا خواهان راهنمایی او می باشد ولی بر این کار توانایی ندارد، و نتیجه این فرض عجز و ناتوانی است که در حق خدای قادر و توانا، قابل تصور نیست.

بنابراین خداوند باید بشر را با بیان تکلیف و وظایف، به سوی کمال راهنمایی کند، و پر واضح و روشن است که تکالیف الهی را باید مبلّغی (پیامبر) از جنس بشر که از جانب او برانگیخته شده باشد بیان نماید تا بندگان را بر همه وظایف اعم از پنهان و آشکار، آگاه سازد. و حجت خدا را بر آنها تمام کند لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَ يَحْيى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ.

پیامبران باید دارای معجزه باشند

بدیهی است نمایندگی از جانب خدا، از جمله مقامات ارزنده ای است که طبعا مدعیان زیادی پیدا می کند، و کسانی به هوس می افتند که خود را دارنده آن منصب معرفی نمایند، هر چند شایستگی آن را نداشته باشند و در نتیجه راستگو و دروغگو،

راهنما و گمراه کننده، با یکدیگر اشتباه می شوند و مردم در تشخیص «نبی» واقعی از «متنبی» دروغگو دچار حیرت می گردند. از این نظر پیامبران واقعی باید با دلیل و گواه روشنی مجهز شوند تا راستگویی و امین بودن آنان در تبلیغ از جانب خدا، مبرهن و ثابت گردد.

مرزهای اعجاز، ص: ۳۳

یک چنین دلیل، نمی تواند از نوع کارهای عادی و معمولی باشد که دیگران نیز بتوانند مانند آن را بیاورند، در این صورت ناچار راه اثبات ادعا، منحصر به انجام کاری می شود که از حدود قوانین طبیعی بیرون بوده و دیگران را یارای معارضه و مقابله با آن نباشد.

اعجاز، گواه بر صدق گفتار مدعی است

ممکن است سؤال شود چگونه معجزه و خرق عادت و کار مافوق قوانین طبیعی گواه، بر صدق گفتار مدعی می شود؟

پاسخ این سؤال روشن است: زیرا انجام عملی بر خلاف قوانین طبیعی بدون عنایت و اذن پروردگار جهان، امکان پذیر نیست، پس ناچار، خداوند این قدرت و توانایی را در اختیار او گذارده است.

اگر آورنده در ادعای خویش دروغگو باشد، توانا ساختن یک فرد دروغگو بر چنین کاری، موجب گمراه ساختن مردم و ترویج باطل می گردد، و چنین کاری بر خداوند محال است پس هر گاه معجزه ای را در دست مدعی دیدیم باید آن را گواه بر راستگویی وی، و کاشف از رضایت خدا نسبت به ادعای او بدانیم.

بیان مزبور یک قانون کلی است که عقلا از آن استفاده می نمایند و بوسیله آن حق و باطل را از هم تمیز می دهند.

مثلا هر گاه کسی از جانب رییس مملکتی در امور مربوط به ملت، ادعای نمایندگی کند بدون تردید باید برای مدعای خود دلیل و

مرزهای اعجاز، ص: ۳۴

برهان روشنی

آورد که ادعای او را ثابت کند و شک و تردید را بزداید.

اگر او در موقع اقامه دلیل چنین بگوید: گواه راستگویی من این است که فردا که به حضور رئیس مملکت بار خواهم یافت، او به من با تحیتی که مخصوص سفرا و نمایندگان او است تحیت خواهد گفت. فرض شود که رئیس کشور از ادعا و طرز استدلال او آگاه گردد و در موقع ملاقات با تحیت ویژه نمایندگان خود، به او تحیت بگوید یک چنین عمل در نظر عقلا کشف از راستگویی مدعی نموده و در پیش آنها گواه بر صدق گفتار او شمرده می شود و چنین تصور می کنند که اگر مدعی در ادعای خود دروغگو باشد بر شخص مقتدری که حافظ مصالح ملت و کشور است، قبیح و زشت است که مدعی و دروغگو را با عمل خود تصدیق کند و دست او را در تباه ساختن مصالح باز گذارد. قرآن مجید به این دلیل اشاره کرده و می فرماید:

وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنا بَعْضَ الْأَقاوِيلِ* لَأَخَذْنا مِنْهُ بِالْيَمِينِ* ثُمَّ لَقَطَعْنا مِنْهُ الْوَتِينَ. «۱»

«اگر محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلم به ما دروغ ببندد او را با قدرت، تنبیه می کنیم و رگ قلب او را می زنیم».

مقصود از آیه این است که آن شخصی که ما سفارت و نبوت او

---

(۱). الحاقه: ۴۴- ۴۶.

را با دلایل استوار و معجزات روشن ثابت نمودیم، ممکن نیست به ما دروغ ببندد و اگر به فرض محال چنین کاری انجام داد او را با قدرت و شدت می گیریم و رگ قلب او را می زنیم زیرا سکوت ما در برابر دروغ های او امضای گفته

او است، و سبب می شود که حق و باطل به هم آمیخته گردد. همان طور که ما باید شریعت را در آغاز کار از دستبرد نااهل حفظ کنیم و معجزه را در اختیار دروغگو نگذاریم، همچنین در مرحله بقا و ادامه، باید از آن حراست نماییم و از دروغ بستن پیامبری که در آغاز کار، نبوت او را تصدیق نموده ایم، جلوگیری کنیم.

*** دلالت معجزه بر صدق گفتار مدعی نبوت، مبنی بر این اساس است که داوری عقل را در حسن و قبح امور بپذیریم امّا فرقه «اشاعره» که اصل مزبور را انکار می نمایند و عقل را از درک حسن و قبح امور عاجز و ناتوان می دانند، طبعا باب لزوم تصدیق پیامبران را به روی خود می بندند و راهی برای تمیز حق و باطل باز نمی گذارند و این خود از نتایج غیر صحیح، انکار حسن و قبح عقلی است.

زیرا معجزه در صورتی دلیل بر صدق ادعای آورنده آن می شود که داوری عقل را در این مسأله بپذیریم که قبیح است خداوند معجزه را در اختیار دروغگو بگذارد، ولی اگر فرض شود که عقل از درک قبح این مطلب عاجز و ناتوان است، دیگر کسی نمی تواند راستگو را از

دروغگو بازشناسد.

روزبهان به این اشکال پاسخ می دهد:

روزبهان «۱» که خود از پیروان مکتب اشاعره و از منکران حسن و قبح عقلی است از اشکال یاد شده چنین پاسخ داده است:

«صدور امر قبیح از خدا اگر چه ممکن و بی مانع است، ولی عادت و مشیت الهی از نخست بر این تعلق گرفته که معجزه را فقط در اختیار مدعیان راستگو بگذارد و معجزه ای به وسیله دروغگویان

ظاهر نشود بنابراین باب تصدیق پیامبران به روی اشاعره نیز بسته نمی شود».

نقـد پاسـخ روزبهان اوّلا: عادت و سـیره ای که روزبهان از آن گزارش می دهـد از محسوسات نیست که آن را با حواس ظاهر درک کنیم، پس به ناچار راه استکشاف آن منحصر به عقل می شود. اگر فرض کنیم که عقل حسن و قبح امور را درک نمی کند، (چنان که فرقه اشاعره به آن عقیده دارند) در این صورت برای کسی ممکن نیست که به چنین سیرت و

---

(۱). روزبهـان بن فضـل خنجی شـیرازی که فرزنـد وی «فضـل بن روزبهان» متوفای ۹۱۹ ه، از مشـاهیر علمـای اهل سـنت بود و مؤلف «ابطال الباطل» است که آن را در رد «نهـج الحقّ و کشف الصـدق» نگارش علامه حلی، نوشـته است، و او در این کتاب آرا و افکار پدر خود «روزبهان» را فراوان نقل می کند. مترجم.

عادتی پی ببرد. «۱»

ثانیـا: کشف یـک چنین سـیره کلی، فرع این است که پیامبران گذشـته را که دارای معجزه بودنـد، صادق و راسـتگو بـدانیم، و نبوت آنان را تصدیق نماییم تا به این وسـیله به دست آوریم که مشیت الهی از روز نخست، بر این تعلق گرفته که معجزه را در اختیـار پیامبران صادق قرار دهـد، ولی برای کسانی که پیامبران گذشـته را نپـذیرفته انـد و یا با دیـده تردیـد و شک به آنها می نگرنـد، برای به دست آوردن یک چنین روش کلی که روزبهان مدعی آن است، راهی نیست، و معجزه هیچ فردی برای آنان، موجب اتمام حجت نمی شود زیرا هنوز پیش آنان ثابت نشـده است که خداونـد معجزه را فقط در اختیار پیامبران راسـتگو می گذارد.

ثالثا: اگر انجام و

ترک یک کار از نظر عقل یکسان و برابر باشد و عقل به قبح یک طرف و حسن طرف دیگر حکم نکند؛ چه مانعی دارد که خداوند روش و مشیت خود را در آن مورد دگرگون سازد، زیرا او قادر و توانای مطلق است و هرگز کارهای او مورد بازخواست قرار

---

(۱). زیرا اگر قادر ساختن متنبیان دروغگو بر انجام معجزه در نظر عقل بی مانع گردد و کوچک ترین قبحی نداشته باشد از کجا می توان گفت و چگونه می توان کشف کرد که مشیت خداوند از روز نخست بر این تعلق گرفته که فقط معجزه را در اختیار راستگویان قرار دهد، و مدعیان دروغگو را از آن محروم سازد؟ در این صورت هیچ گونه راهی برای پی بردن به این عادت وجود ندارد. مترجم.

مرزهای اعجاز، ص: ۳۸

نمی گیرد. و نتیجه این سخن آن می شود همان طور که معجزه را در اختیار پیامبران حقیقی می گذارد، همچنین احتمال دارد متنبیان دروغگو را نیز بر انجام اعجاز توانا سازد.

رابعا: عادت و سیرت با تکرار عمل، حاصل می شود و نیازمند به گذشتن زمان است بنابراین پیش از استقرار این عادت، که تحقق آن به مرور زمانی نسبتا طولانی، نیازمند است، هیچ گونه حجتی بر صدق پیامبر نخستین نداریم.

مرزهای اعجاز، ص: ۳۹

(۳)

لزوم هماهنگی معجزه با علوم و فنون رایج هر زمان

اشاره

در گذشته معجزه را چنین تعریف کردیم: هر نوع عملی که از حدود نوامیس طبیعی و قوانین عادی خارج باشد، و تمام افراد بشر، از مقابله با آن عاجز گردند، و مدعیان نبوت، آن را به عنوان سند نبوت خویش بیاورند، «معجزه» نامیده می شود.

جای گفتگو نیست که شناسایی معجزه مخصوص آن دسته از دانشمندانی است که معجزه از نظر ظاهر،

با فن و رشته تخصصی آنان ارتباط دارد زیرا دانشمندان هر فنی به خصوصیات آن فن آشناترند و به رموز و مزایای آن احاطه کامل دارند، و بر اثر همین احاطه، عملی را که مقابله با آن ممکن نیست، از کاری که معارضه با آن امکان دارد، به خوبی تشخیص و تمیز می دهند. و بر اثر این تشخیص، زودتر از دیگران به تصدیق صاحب معجزه

مرزهای اعجاز، ص: ۴۰

برمی خیزند و به آن ایمان می آورند.

ولی درهای شک و تردید، بر روی افراد غیر متخصص در مورد معجزه همواره باز است، آنان چون به اصول فنی که معجزه به آن ارتباط دارد ناآشنا هستند، و نیز احتمال می دهند که مدعی از یک سلسله امور دقیق که آگاهی از آن ویژه متخصصان آن فن است، استفاده کرده، طبعا دیرتر اذعان و یقین پیدا خواهند کرد.

هماهنگی معجزه با فن رایج زمان

روی همین جهت خداوند حضرت موسی علیه السّلام را با «عصا» و «ید بیضا» همراه ساخت زیرا در زمان وی «جادوگری» به اوج پیشرفت خود رسیده بود و جادوگر در میان مصری ها فراوان بود.

از آنجا که جادوگران به حدود و خصوصیات جادو، بیش از دیگران آشنایی داشتند فورا به تصدیق آن حضرت برخاستند، زیرا آنان دیدند که عصا در یک لحظه به صورت اژدها در آمد و آنچه را که ساحران به میدان آورده بودند، بلعید و دو مرتبه به حال قبلی بازگشت.

آنها فهمیدند که این کار از حدود «جادو» بیرون بوده و جز آیت الهی چیز دیگری نیست و در مجلس فرعون بدون اینکه از خشم و تهدید او بترسند، ایمان خود را به رسالت موسی علیه السّلام اعلام داشتند.

و در زمان

حضرت مسیح علیه السّلام طب یونانی رواج کامل داشت و

مرزهای اعجاز، ص: ۴۱

پزشکان زمان او طبابت های شگفت انگیزی انجام می دادند. و دامنه این عمل به سوریه و فلسطین که در آن زمان از مستعمرات روم بودند گسترش یافته بود. وقتی آن حضرت از طرف خدا برای هدایت مردم این دو نقطه برانگیخته شد؛ اراده حکیمانه خدا، بر این تعلق گرفت که برهان نبوت او را چیزی قرار دهد که مناسب فن رایج آن عصر (طبابت) باشد. از این نظر او از طریق اعجاز، مردگان را زنده می کرد، نابینایان مادرزاد و کسانی را که به بیماری «پیسی» دچار بودند شفا می بخشید تا اهل زمان او و بالاخص دانشمندان و متخصصان فن پزشکی آن عصر، بدانند که کارهای او از حدود توانایی بشر بیرون است و ارتباطی با علم پزشکی ندارد بلکه مربوط به جهان مافوق طبیعت است.

رواج شعر و خطابه در عصر نزول قرآن

عرب عصر جاهلیت در فن فصاحت و بلاغت بر ملل دیگر برتری داشت و در فنون ادب به عالی ترین درجه رسیده بود و برای مسابقه در فن شعر و خطابه محافلی ترتیب می دادند. در زمان برپایی بازارهای فصلی، در کنار آنها این محافل شعر و ادب تشکیل می شد، و هر کس به مقدار توانایی خود در انشای سخن و شعر فصیح و بلیغ مورد تقدیر و تشویق جامعه عرب قرار می گرفت. عنایت آنان به شعر به حدی رسیده بود که از میان اشعار انبوه دوران جاهلیت هفت

مرزهای اعجاز، ص: ۴۲

قصیده «۱» از بهترین اشعار، انتخاب نموده و آنها را با آب طلا بر روی پارچه کتانی نوشته و به دیوار کعبه آویخته بودند، به همین مناسبت قصاید برگزیده

را «مذهبه» (طلایی) می نامیدند. «۲»

شعر و ادب در نزد مردان و زنان عرب، اهمیت بسزایی داشت. تمام آنان به شعر و خطابه و استماع کلمات بلیغ علاقه مفرطی از خود نشان می دادند و «نابغه ذبیانی» یگانه قاضی و داور آنان در شعر بود. او به هنگام حج به بازار «عکاظ» «۳» می آمد. برای او خیمه سرخ رنگی از چرم می زدند و شعرای عرب از نقاط مختلف عربستان در آن نقطه گرد می آمدند و اشعار خود را که در طول سال گفته بودند بر او عرضه می داشتند تا او درباره آنها داوری نماید. «۴»

---

(۱). منظور معلقات سبعه است که از میان اشعار زیاد دوران جاهلیت، انتخاب شده و سرایندگان آنها عبارتند از: امرء القیس، طرفه بن عبد عیسی، زهیر بن ابی سلمی، لبید بن ربیعه عامری، عمرو بن کلثوم، عنتره بن شداد و حارث بن حلیزه یشکری.

و گاهی مذهبه به یکی از قصاید هفتگانه می گفتند که از نظر فصاحت و بلاغت نسبت به سبعه معلقه در درجه دوم قرار داشته و مجموع آنها را «مذهبات» می نامند. مترجم.

(۲). العمده، تألیف ابن رشیق، ج ۱، ص ۷۸.

(۳). عکاظ بازاری بود میان نخله و طائف و کلمه عکاظ در لغت به معنی مفاخره است و اجتماع در آن نقطه برای مفاخره، از آغاز ماه ذی قعده شروع می شد و تا بیستم آن ادامه داشت. مترجم.

(۴). شعراء النصرانیه، ج ۲، ص ۶۴۰، چاپ بیروت.

مرزهای اعجاز، ص: ۴۳

از این نظر مشیت حکیمانه الهی بر این تعلق گرفت که پیامبر خود را با اعجاز بیان و بلاغت خارق العاده قرآن، مبعوث سازد تا ملت عرب بدانند که قرآن او سخن خداست،

و فصاحت و بلاغت آن از حدود توانایی بشر خارج است و این مطلب به قدری روشن بود که هر فرد منصفی را به اقرار واداشت. «۱»

---

(۱). ابن سکیت از امام هادی علیه السّلام پرسید: چرا خداوند موسی بن عمران علیه السّلام را با عصا و ید بیضا و کارهایی که شبیه اعمال خارق العاده ساحران بود، و حضرت مسیح علیه السّلام را با طبابت و شفای بیماران، و حضرت محمد صلی اللّه علیه و آله و سلم را با کلام فصیح و بلیغ، برانگیخت و معجزه هر کدام را مختلف قرار داد؟

امام در پاسخ او چنین فرمود: هنگامی که خداوند موسی علیه السّلام را به رسالت برانگیخت فن رایج در عصر او سحر بود او از ناحیه خدا معجزاتی مناسب فن رایج آن عصر، آورد که یارای مقابله با آن نبود و با معجزات خود همه سحرهای آنها را باطل ساخت و حجت را بر آنان تمام نمود.

آن گاه که حضرت عیسی برای هدایت مردم از جانب خدا مبعوث شد، طبابت و پزشکی بر اثر رواج بیماری، رونق بسزایی داشت او از ناحیه خداوند با معجزات مناسب زمان خود برانگیخته شد و کسی را یارای مقابله با آن نبود. او با زنده کردن مردگان و با شفا بخشیدن به نابینایان و بیماران مبتلا به «پیسی» حجت را بر ملت آن زمان تمام نمود.

وقتی حضرت محمد صلی اللّه علیه و آله و سلم از ناحیه خدا مبعوث شد، سخنوری و انشای کلام فصیح و بلیغ، فن رایج عصر بود. او از ناحیه خدا برای آنان مواعظ و حکمی آورد که مقابله با آن در امکان

مردم آن زمان نبود (و همه این مواعظ و نصایح را در قالب کلام فصیح و بلیغ ریخت) و حجت را با برتری و عدم امکان معارضه بر آنان تمام نمود و قول آنان را باطل ساخت. (کافی، ج ۱، کتاب عقل و جهل، حدیث ۲۰).

مرزهای اعجاز، ص: ۴۴

درست است که پیامبر اسلام غیر از قرآن معجزه های دیگری مانند شق القمر، تسبیح گفتن سنگریزه و ... داشت ولی با عظمت ترین معجزه و برنده تریین و استوارترین برهان نبوت او، قرآن است.

زیرا عرب های دور از دانش آن زمان که نوعا از علوم طبیعی و اسرار آفرینش اطلاعاتی نداشتند چه بسا در سایر معجزات او تشکیک و تردید می نمودند، و آنها را به یک سلسله علل مرموز علمی نسبت می دادند که ساده ترین آنها برای تفسیر و توجیه این گونه معجزات، همان سحر و جادو بود.

ولی آنان هرگز در بلاغت خارق العاده قرآن تشکیک و تردید نکردند زیرا، به فنون و شعب بلاغت احاطه کامل داشتند و از رموز و اسرار آن کاملا آگاه بودند.

وانگهی آن دسته از معجزات، از نظر زمان و مکان کاملا محدود بود، و امکان بقا نداشت، چه بسا پس از گذشت زمانی در ردیف حکایات و داستان ها در می آمد که معمولا- پیشینیان برای آیندگان نقل می نمایند، و به این ترتیب راه تردید و تشکیک در صحت آنها بازمی گشت، ولی قرآن معجزه ای فناناپذیر است که به صورت یک معجزه جاویدان تا پایان جهان باقی خواهد بود و در هر عصری همراه با زمان پیش می رود.

ما در آینده برای معجزات دیگر پیامبر اسلام صلی اللّه علیه و آله و سلم فصلی باز خواهیم کرد و

به خرده گیری های برخی از نویسندگان که وجود چنین

مرزهای اعجاز، ص: ۴۵

معجزاتی را انکار کرده اند؛ پاسخ خواهیم گفت.

قرآن معجزه الهی است

هر فرد عاقلی که ندای اسلام به او رسیده باشد، می داند که حضرت محمد صلی اللّه علیه و آله و سلم ملل جهان را به آیین اسلام دعوت نمود، و با آنان با قرآن به احتجاج برخاست و آنها را به مقابله و معارضه با قرآن دعوت کرد، و از همه آنان خواست که به پشتیبانی یکدیگر برخیزند و کتابی مانند قرآن او بیاورند. بلکه به کمتر از این نیز تن در داد و به آوردن ده سوره بلکه یک سوره همانند سوره های قرآن اکتفا ورزید.

اگر معارضه با قرآن در امکان ملت عرب بود لازم بود به پشتیبانی و کمک های بی دریغانه نوابغ فصاحت، که وجود آنها در آن زمان کم نبود، به ندای او پاسخ دهند و حجت و برهان او را پاسخ گویند.

آری شایسته بود با آوردن یک سوره بلیغ، بسان سوره های قرآن، با او به معارضه برخیزند و برهان مدعی را که در موضوعی با آنان به مقابله و مسابقه برخاسته، که بارزترین کمال و فن آنها به حساب می آید، با آوردن مانند آن از کار بیندازند. و به این وسیله در صفحات تاریخ، برای خود پیروزی درخشان، و نام جاوید، شرافت و مرتبه ای بلند ثبت نمایند و با این حربه ساده و در عین حال برنده، خود را از جنگ های خونین و صرف مال و ترک وطن و تحمل شداید و حوادث

مرزهای اعجاز، ص: ۴۶

ناگوار برهانند.

ولی می دانید چرا عربها از این راه ساده و بی درد سر وارد نشدند زیرا در بلاغت قرآن اندیشیدند

و به اعجاز آن اذعان نمودنـد و فهمیدنـد که اگر بخواهند با آن به مبارزه برخیزند جز شـکست چیزی عاید آنها نمی گردد. از این نظر گروهی از آنها به ندای پیامبر پاسخ مثبت گفته و در برابر دعوت قرآن سر تعظیم فرود آوردند و به آیین اسلام مشرف شدند.

ولی گروهی راه عنـاد را پیش گرفته و مقـابله بـا شمشـیر را بر مقـابله بـا حروف و کلام ترجیـح دادنـد، و جنگ مسـلّحانه را بر معارضه با بیان برگزیدنـد. این عجز و ناتوانی، و مقاومت سرسـختانه در برابر دعوت قرآن، بزرگ ترین برهان و گواه است که قرآن وحی الهی است و مقابله با آن فراتر از قدرت و توانایی بشر است.

آیا کسی با قرآن به معارضه برخاست؟

گاهی برخی از افراد خارج از اسلام و بی اطلاع ادعا می کنند که عرب ها کتابی مانند قرآن محمد صلی اللّه علیه و آله و سلم آوردند و با برهان پیامبر به معارضه برخاستند، ولی بر اثر گذشت زمان بر ما مخفی و پنهان ماند.

پاسـخ این ادعا روشن است و اگر عرب ها به معارضه با قرآن موفق شـده بودند قطعا آن را در محافل ادبی و اجتماعات بزرگ و موسم های حج و بازارهای ملّی که از همه نقاط عربستان به آنجا روی

می آوردنـد، اعلام کرده و آن را به ملت عرب اعلام می کردند، و دشـمنان اسـلام آن را همانند سـرودی، در همه محفل ها و مجلس ها با صـدای رسا می خواندنـد، و در هر مناسـبتی آن را تکرار می کردند و نسل به نسل به یکدیگر تلقین می نمودند و بسان مدعی که در حفظ گواه خود می کوشد، در حراست و بقای آن کوشش می کردند. زیرا این آیات بیش

از تاریخ و اشعار دوران جاهلی که کتاب های تاریخ و جوامع ادبی را پر کرده است، مورد علاقه آنان بود، و به محافل و انجمن های ادبی آنها، نشاط خاصی می بخشید، ولی ما از چنین معارضه، کوچک ترین اثری نمی بینیم و نمی شنویم.

گذشته از این، قرآن نه تنها عرب عصر رسالت را به معارضه با خود دعوت نموده است بلکه، تمام بشر، و بالاتر، همه انس و جن را مورد خطاب قرار داده و همگی را به مبارزه طلبیده و دعوت خود را به گروهی معیّنی محصور نساخته است و با یک ندای جهانی، پیامی به شرح زیر فرستاده است:

قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلی أَنْ یَأْتُوا بِمِثْلِ هذَا الْقُرْآنِ لا یَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ کانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِیراً. «۱»

«اگر انس و جن گرد آیند که مانند قرآن بیاورند هرگز این کار را نمی توانند انجام دهند هر چند یکدیگر را کمک کنند».

---

(۱). اسراء: ۸۸.

این آیه قرن ها است که در گوش انسان ها طنین انداز است و تا کنون هیچ کس به معارضه با قرآن برنخاسته است.

ما مسیحیان و دشمنان اسلام را می بینیم که برای پایین آوردن عظمت و شرافت اسلام، و به منظور بدگویی درباره پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلم و انتقاد از کتاب مقدس او، در هر سال و هر ماه اموال گزافی خرج می کنند، اگر برای آنان معارضه با قرآن و یا معارضه با سوره ای از سوره های آن امکان داشت قطعا از این راه وارد شده و با آن به معارضه برمی خاستند زیرا معارضه با قرآن، علاوه بر این که آنان را از صرف هزینه های زیاد و تحمل رنج های

فراوان آسوده می سازد، بزرگ ترین گواه و برهان برای آنها محسوب شده و نزدیک ترین راه برای رسیدن به آرزوی آنها است ولی «می خواهند نور خدا را خاموش سازند امّا آنان غافلند که خدا نور خود را تکمیل می کند هر چند، کافران را خوش نیاید». «۱»

گذشته از این، هر کسی مدتی با کلام بلیغی سر و کار داشته باشد می تواند مانند آن یا چیزی نزدیک به آن را بیاورد. «۲»

---

(۱). این مطلب مضمون این آیه است: یُرِیدُونَ لِیُطْفِؤُا نُورَ اللَّهِ بِأَفْواهِهِمْ وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ کَرِهَ الْکافِرُونَ (صف: ۸).

(۲). این قاعده اختصاص به کلام فصیح و بلیغ ندارد بلکه هر نوع کلامی که دارای اسلوب خاصی است و لو از نظر بلاغت و اسلوب در درجه نازل باشد، بر اثر ممارست و تمرین زیاد می توان نظیر آن را آورد. مترجم.

و این مطلب برای بسیاری از ما یک امر عادی است ولی هرگز این قاعده در قرآن جاری نیست، مداومت و ممارست با اسلوب قرآن، به هیچ کس امکان نمی بخشد که مانند قرآن و یا مانند سوره ای از سوره های آن بیاورد.

این خود حاکی است که قرآن دارای اسلوب خاصی بوده که از حدود تعلیم و تعلم بیرون می باشد و در خور امکان معارضه نیست.

قرآن، انشای پیامبر اسلام نیست

اگر تصور شود که قرآن انشای خود پیامبر است باید در میان سخنان او کلامی پیدا کنیم که از نظر بلاغت و اسلوب مانند قرآن باشد، در صورتی که در میان خطب و سخنان کوتاه و بلند آن حضرت که گردآوری شده است، چیزی شبیه قرآن پیدا نمی شود.

اگر در میان سخنان او چیزی شبیه قرآن پیدا می شد قطعا

برای ما نقل می شد و بالاخص دشمنان اسلام که می خواهند به هر وسیله ای با اسلام بجنگند، آن را در سراسر جهان انتشار می دادند.

بلاغت دارای شعب و فنونی است

بلاغت دارای حدود و مرزهای معینی است که نوع مردم نمی توانند از آن تجاوز بنمایند، و هیچ کس نمی تواند به تمام شعب و اقسام آن احاطه پیدا کند و در تمام انواع آن ماهر و استاد گردد، زیرا

مرزهای اعجاز، ص: ۵۰

غالبا نویسندگان و شعرای بلیغ در یکی دو جهت، مهارت پیدا می کنند مثلاـ یکی خوب حماسه می سراید و در مدح و توصیف عاجز و ناتوان می باشد و دیگری در رثا و مرگ عزیزان اشعار جانسوزی می سراید ولی در تشبیب و غزل به آن پایه نمی رسد.

ولی قرآن در تمام فنون نویسندگی و قلم وارد شده و در هر مورد آن چنان سخن گفته که دیگران را از معارضه عاجز و ناتوان ساخته است. و چنین احاطه ای بر فنون بلاغت آن هم به صورتی که دیگران را در هر بخش عاجز و ناتوان سازد، عادتا برای بشر محال است. «۱»

---

(۱). قرآن با وضع حیرت آوری، مطالب متنوع و مختلف از پند و اندرز، برهان و استدلال، اصول عقاید، معارف الهی، فروع احکام، تواریخ و قصص، حقوق و سیاست، قوانین مدنی و جزائی، اخلاق و آداب و ده ها موضوع دیگر را، آن چنان به هم می آمیزد و خواننده را در برابر مناظر جالب و خیره کننده قرار می دهد و در تمام این موارد همان شیوایی و گیرایی و بلاغت فوق العاده را حفظ می کند در صورتی که هر موضوع برای خود قلم خاص و انشای ویژه ای لازم دارد.

استادان انشا از هفت نوع قلم نام می برند: ۱.

قلم نـامه نگاری و تقاضا، ۲. قلم پنـد و اندرز و توصـیه، ۳. قلم تاریخ و داسـتان سرایی، ۴. قلم تصـنیف و تألیف، ۵. قلم جعل قوانین و حقوق، ۶. قلم شـعر و ادب که در آن انواع تشبیهات و استعارات و تزیینات بکار می رود، ۷. قلم لغز و رمز، و هر یک از اینها ذوقی و تخصصی و قریحه ای و تمرین و تعلم مخصوصی نیاز دارد و تا کنون دیده نشده که یک نفر در همه این موارد استاد و ماهر باشد. برای توضیح بیشتر به کتاب «المعجزه الخالده» ص ۶۴، و «تفسیر نوین»، ص ۵۴ مراجعه فرمایید. مترجم

مرزهای اعجاز، ص: ۵۱

قرآن معجزه جاودانی است

در گذشـته روشن ساختیم که راه تصـدیق نبوت پیامبران منحصـر به معجزه ای است که مدعی نبوت آن را به عنوان دلیل اقامه می کند. «۱»

---

(۱). راه تصدیق مدعیان نبوت منحصـر به اعجاز نیست (و مؤلف عالیقدر نیز در پایان رساله به این مطلب تصریح فرموده است) بلکه علاوه بر اعجاز از دو راه دیگر نیز می توان به صدق ادعای آنان پی برد.

الف. تصـریح پیـامبر پیشـین. هرگـاه پیـامبری که نبوت او بـا دلایـل روشن ثـابت شـده بر نبوت پیـامبری که پس از وی به مقام رسـالت خواهـد رسـید تصـریح کنـد نبوت دومی نیز ثـابت می گردد. و حجت بر مردم تمـام شـده و نیـازی به اعجـاز نخواهیم داشت. البته «تنصـیص نبی» در صورتی کفایت می کنـد که او تمام خصوصـیات پیامبر آینده را آن چنان بیان کند که هر گونه ابهام و تردید را از بین ببرد. و نص پیامبر پیشین به تواتر به ما برسد و تمام خصوصیاتی که در کلام او آمده بر مدعی نبوت

تطبیق کند.

قرآن در مواردی مسیحیان و یهودیان را به مطالعه تورات و انجیل سفارش می کند و می فرماید: این دو کتاب را دقیقا مورد بررسی قرار دهید زیرا نام و نشان و خصوصیات پیامبر اسلام در این دو کتاب آمده است و می توانید با مراجعه به آنها بر صدق گفتار او یقین پیدا کنید حتی از خود مسیح چنین نقل می کند: وَ إِذْ قالَ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ یا بَنِی إِسْرائِیلَ إِنِّی رَسُولُ اللَّهِ إِلَیْکُمْ مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیَّ مِنَ التَّوْراهِ وَ مُبَشِّراً بِرَسُولٍ یَأْتِی مِنْ بَعْدِی اسْمُهُ أَحْمَدُ. (صف: ۶)

ب. گردآوری قراین: امروز این راه بهترین وسیله برای موضوعات پیچیده و سردرگم قضایی است و در تمام دادگاه های جهان با گردآوری قراین مفید علم و یقین، حقیقت را کشف می کنند. در موضوع نبوت می توان از قراین زیر یقین به صدق گفتار مدعی نبوت پیدا کرد مانند: بررسی محیط زندگی و زمان دعوت او، خصوصیات روحی و اخلاقی وی، محتویات آیین او از نظر معارف و قوانین و اخلاق، وسایل

مرزهای اعجاز، ص: ۵۲

از آنجا که نبوت پیامبران گذشته محدود به زمان معینی بوده از این نظر حکمت الهی ایجاب می کرد که گواه های آنان نیز محدود به همان زمان باشد.

و چنین گواه هایی برای اثبات نبوت در زمان های محدود کافی است. گروهی که معجزات پیامبران را با دیدگان خود مشاهده کرده بودند، آنها را برای افراد دیگر به صورت «تواتر» نقل می کردند و حجت خدا را بر آنها تمام می ساختند.

امّا شریعت و آیین جاودانی، باید معجزه ای جاویدان و فناناپذیر داشته باشد تا در تمام ادوار بر صدق و راستگویی آورنده آن گواهی دهد، زیرا معجزه ای که از نظر

زمان و مکان محدود گردیده و عمر آن کوتاه باشد، برای نسل های بعدی قابل درک نیست. چه بسا با

پیشرفت او، وضع ایمان آورندگان به وی، ایمان او به گفته های خود، استقامت و بردباری وی در نشر آیین خود، مبارزه او با خرافات و افسانه ها، و ... همه اینها در صورت اجتماع می توانند عالی ترین سند برای صدق گفتار او باشند.

نخستین کسی که از این راه به صدق نبوت پیامبر اسلام صلی اللّه علیه و آله و سلم پی برد قیصر روم بود.

هنگامی که نامه پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم به وی رسید وی از جمعی که همگی از بازرگانان مکه بودند خصوصیات زندگی و نحوه تبلیغ او، و اوضاع گروندگان به وی را استفسار نمود، و در آن مجلس صریحا اعتراف کرد که اگر پاسخ هایی را که شنیده است صحیح باشد قطعا نویسنده نامه، پیغمبر خاتم و موعود تورات و انجیل است و ما شرح جریان را در کتاب «فروغ ابدیت» نگاشته ایم. برای اطلاع بیشتر به تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۷۷ مراجعه شود. مترجم.

مرزهای اعجاز، ص: ۵۳

گذشت زمان رشته نقل آن ضعیف شده و از صورت نقل متواتر بیرون می آید و نسل های بعدی نمی توانند به برهان نبوت او واقف شده و به صدق گفتارش یقین پیدا کنند، و نمی توان آنان را تکلیف نمود که نبوت چنین پیامبری را تصدیق کنند، زیرا تکلیف مکلف، به تصدیق نبوت شخصی که دلیل کافی بر نبوت او در دست نیست در حقیقت تکلیف به محال است. هرگز خدا بندگان خود را به محال وادار نمی کند.

از این نظر، رسالت دایم باید معجزه دایم و جاودان داشته

باشد. و به همین جهت، خداوند، قرآن را گواه بر صدق نبوت جاودانی پیامبر اسلام صلی اللّه علیه و آله و سلم قرار داد تا همان طور که حجت را بر گذشتگان تمام کرده است؛ بر آیندگان نیز تمام نماید.

از این بیان دو نتیجه می گیریم:

۱. قرآن بر تمام معجزات پیامبران گذشته و همچنین بر سایر معجزات پیامبر اسلام برتری دارد و دارای امتیاز خاصی است، زیرا قرآن تنها معجزه جاودانی است که همگام زمان پیش می رود و ندای خود را به سمع جهانیان می رساند و حجت را بر همه آیندگان تمام می کند.

۲. شریعت های دیرینه همگی شریعت محدود و موقتی بودند و گواه ناپایداری آنها همان محدود بودن دلایل و معجزاتی است که بر

صدق آنها گواهی می داد. «۱»

---

(۱). روزی با یکی از دانشمندان یهود در این زمینه سخن می گفتم به او گفتم آیا شریعت حضرت موسی مخصوص طایفه یهود است یا یک آیین جهانی است و سایر اقوام را نیز شامل می شود؟ اگر آیین او مخصوص قوم یهود است باید برای دیگران پیامبری از ناحیه خدا برانگیخته شده باشد. در این صورت این پیامبر کیست؟ اگر آیین آن حضرت جهانی است در این صورت بر شما لازم است دلایلی بر نبوت جهانی او اقامه نمایید. در حالی که شما راهی برای اثبات این ادعا ندارید زیرا معجزات او برای مردم غیر زمان وی قابل مشاهده نبوده تا از راه دیدن آنها به نبوت او ایمان بیاورند و معجزات او برای ملل دیگر از طریق تواتر نیز نقل نشده است. زیرا یکی از شرایط تحقق تواتر این است که، شماره خبر دهندگان در هر

عصـر و طبقه به حـدی برسـند که احتمـال تبـانی آنها در جعل مطلب دروغین محال شـمرده شود و شـما نمی توانیـد چنین نقل متواتر را نسبت به معجزات حضرت موسی اثبات نمایید.

گذشـته از این همان طور که شـما معجزاتی از پیامبر خود نقل می کنید همچنین مسیحیان بلکه هر ملتی از پیامبر خود معجزاتی نقـل می کننـد. اکنون چه تفـاوتی میـان منقولات شـما و اخبار دیگران وجود دارد که یکی را بایـد بپـذیریم و دیگری را نباید بپذیریم.

اگر بر مردم لازم است که تمام سخنان و اخبار شما را درباره معجزات حضرت موسی علیه السّلام بپذیرند چرا اخبار دیگران را درباره معجزه های پیامبران دیگر تصدیق نکنند؟

و اگر بنا است همه را تصدیق کرد چرا شما به نبوت پیامبران دیگر ایمان نیاورده و آنان را تصدیق نمی کنید؟

دانشمند یهودی گفت: معجزات حضرت موسی علیه السّلام مورد اتفاق همه ملل جهان از یهودی و مسیحی و مسلمان می باشد و همگی به آن اعتراف دارند ولی معجزه های

مرزهای اعجاز، ص: ۵۵

امتیاز دیگر قرآن

قرآن علاوه بر این که معجزه جاودانی است، امتیاز دیگری نیز دارد که به وسـیله آن بر معجزات گذشـته برتری یافته است. این معجزه در حـالی که برهـان راسـتگویی آورنـده آن است، متکفـل هـدایت و تربیت و راهنمـایی و سـوق مردم به آخرین درجه کمال انسان است. و

پیـامبران دیگر، مورد اتفـاق همه نیست از این نظر ملت یهود از هر نوع اقـامه دلیـل و اثبـات بی نیاز هسـتند ولی ملل دیگر باید دلایلی بر صدور معجزاتی از پیامبر خود اقامه نمایند.

در پاسخ وی گفتم: درست است که مسیحیان و مسلمانان به معجزه های حضرت موسی علیه السّلام ایمان دارند ولی این ایمان از

آن جهت است که پیامبران آنها از چنین معجزاتی خبر داده اند، نه این که از طریق نقل تواتر به آنها رسیده است، اگر بنا است قول این دسته از پیامبران را درباره معجزات حضرت موسی علیه السّلام تصدیق نماییم، قبلا باید به نبوت آنها ایمان آورده و رسالت آنها را تصدیق کنیم. و در غیر این صورت صدور یک چنین معجزه ها از حضرت موسی علیه السّلام نیز ثابت نخواهد شد.

این خلاصه نظریه ما است درباره شریعت های گذشته، امّا آیین اسلام از آنجا که برهان و معجزه جاویدان دارد و تا روز رستاخیز تمام ملل را به معارضه و مقابله دعوت نموده و کسی نتوانسته با آن به مقابله برخیزد، از این نظر باید به صحت و استواری این آیین ایمان آوریم و در پرتو این ایمان، باید نبوت تمام پیامبران گذشته را تصدیق نماییم زیرا قرآن مجید و پیامبر بزرگ اسلام صلی اللّه علیه و آله و سلم، گواهی به نبوت آنها داده اند.

نتیجه این که قرآن یگانه معجزه جاویدانی است که گواهی بر صدق و راستی تمام کتاب های آسمانی داده و آورندگان را از هر عیب منزه نموده است.

مرزهای اعجاز، ص: ۵۶

این خصوصیات در معجزات پیامبران گذشته نبود. «۱» زیرا قرآن همان راهنمای بزرگی است که عرب ستمگر و سرکش و آلوده به صفات زشت را به سوی تقوا و عدالت و پاکی هدایت نمود.

و در مدت کوتاهی از این ملت بت پرست و جاهل، که به جای تحصیل علم و دانش و تهذیب نفس، به نبردهای داخلی و تفاخرهای جاهلی می پرداختند، ملتی ساخت که از نظر معارف و فرهنگ و تاریخ و اخلاق اجتماعی

و فردی دارای عظمت خاصی شدند.

هر کس تاریخ اسلام را مورد بررسی قرار دهد و در زندگی یاران رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم که در برابر او شربت شهادت نوشیدند، دقت کافی به عمل بیاورد، اهمیت نفوذ تعلیمات قرآن در دل ها، و عظمت تأثیر آن را در تربیت آنان، به خوبی مشاهده می نماید، زیرا همین قرآن بود که آنان را از پست ترین عادات جاهلی، به بالاـترین مرحله دانش و کمال رسانید و آن چنان آنها را در راه دین و احیای شریعت فداکار ساخت

---

(۱). مثلا عصای موسی علیه السّلام و ید بیضا و شفا بخشیدن حضرت مسیح علیه السّلام یک جنبه بیش نداشت و فقط برهان محکم برای راستگویی آنان بود، دیگر امت را به سوی فضایل و اخلاق، معارف و عقاید، به سوی واجبات و فرایض رهنمون نبود، ولی معجزه جاودان پیامبر (قرآن) از آنجا که از سنخ کلام و بیان است گذشته از این که گواه بر راستگویی او است، بزرگ ترین راهنمای امت به معارف و اخلاق و احکام به شمار می آید. مترجم

که نسبت به مال و فرزند و همسر، در راه دین بی اعتنا شدند.

سخنان افسر عالیقدر اسلام «مقداد» در آن شورای نظامی که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم برای کسب نظرات یاران خود در بیابان «بدر» تشکیل داد، گواه روشنی بر گفتار ما است. او در آن شورای نظامی چنین گفت: ای پیامبر آنچه را خدا به تو دستور داده است انجام ده و ما با تو همراه هستیم و ما هرگز سخنی را که بنی اسرائیل به موسی بن

عمران گفتند به تو نمی گوییم. اگر آنان در پاسخ دعوت موسی علیه السّلام به جهاد و جنگ با ستمگران چنین گفتند: «تو ای موسی با خدایت برو و نبرد کن. ما در اینجا نشسته ایم» ما به تو می گوییم تو با خدایت جنگ کنید و ما نیز همراه شما نبرد می کنیم. به خدایی که تو را به حق برانگیخته است اگر ما را به سرزمین حبشه بخواهی ببری، ما در این راه استقامت می ورزیم تا به آنجا برسی. رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم سخنان او را پسندید و در حق او دعای نیک کرد.

مقداد یکی از رجال اسلام است، در این نقطه از عقیده و پایداری و فداکاری خود در راه حق، و زدودن شرک، پرده برداشت، ولی مقداد در این عقیده تنها نبود بلکه گروهی از یاران با اخلاص و ایمان با او هم عقیده بودند.

قرآن همان مشعل فروزانی است که دل های همین جمعیت را که مدت ها بت ها را می پرستیدند و کاری جز جنگ افروزی در میان قبایل خود و تفاخرهای جاهلی نداشتند، روشن ساخت و آنان را در برابر

دشمنان، سرسخت و نسبت به یکدیگر مهربان نمود تا آنجا که حفظ جان برادران دینی را بر حفظ جان خود مقدم می داشتند و خود را فدای آنان می کردند. پیروزی هایی که در پرتو اسلام، تنها در هشتاد سال نصیب مسلمانان شد؛ در طول هشتصد سال نصیب دیگران نشد.

اگر شما سیره یاران رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم را با رفتار اصحاب پیامبران دیگر مقایسه کنید و جانبازی و فداکاری مسلمانان صدر اسلام را در کنار نافرمانی و

سرکشی اصحاب پیامبران دیگر بگذارید یقین پیدا خواهید کرد، که یک راز غیبی وجود داشت که آنان را به گونه شگفت انگیزی برای جانبازی و فداکاری آماده ساخته بود و این راز چیزی جز کتاب خدا نبود که روح و روان آنان را به نور معرفت روشن ساخت، و قلوب و ارواح آنان را با عقاید عالی و ایمان، پاک و پاکیزه گردانید.

شما اگر نگاهی به زندگی حواریین و یا زندگی یاران پیامبران دیگر بیفکنید؛ روشن می شود که چگونه آنان در مواقع سختی، پیامبران خود را تنها می گذاشتند و در مراحل ترس از جان خود، آنان را تسلیم می نمودند.

روی همین جهت پیامبران گذشته بر گردنکش های زمان خود پیروز نشدند بلکه غالبا با زندگی در بیابان ها و شکاف کوه ها خود را از آنها پوشیده می داشتند. این قسمت (هدایت مردم به وسیله قرآن)

مرزهای اعجاز، ص: ۵۹

دومین امتیاز قرآن است که به وسیله آن بر معجزات دیگر برتری یافته است.

از بیانات گذشته نتیجه می گیریم که قرآن از نظر اسلوب و بلاغت یک معجزه آسمانی است ولی نباید تصور کرد که اعجاز قرآن در همین قسمت (بلاغت و اسلوب) خلاصه می شود بلکه قرآن از جهات مختلفی می تواند برهان نبوت و معجزه الهی باشد و هر کدام گواه روشنی بر صدق آورنده آن است. از این نظر شایسته است جنبه های دیگر اعجاز قرآن را به طور اختصار مورد بررسی قرار دهیم.

مرزهای اعجاز، ص: ۶۱

(۴)

اعجاز قرآن از نظر معارف الهی

اشاره

قرآن در پاره ای از سوره ها پیامبر اسلام صلی اللّه علیه و آله و سلم را «امی» و یک فرد درس نخوانده معرفی می نماید.

او در برابر اقوام و خویشاوندان خود آیاتی را که صریحا او را

«امی» معرفی می کند، تلاوت نمود و احدی او را در این سخن تکذیب نکرد. سکوت آنان در برابر چنین ادعایی، گواهی قاطع بر صدق گفتار او است.

آری او یک فرد درس نخوانده بود ولی در کتاب خود معارف و علومی برای بشر آورد که از آغاز اسلام تا کنون به افکار و عقول فلاسفه جهان روشنی می بخشد، و متفکران شرق و غرب را مبهوت خود ساخته است و تا روز رستاخیز، این کتاب برای متفکران بزرگ جهان شگفت آور و اعجاب انگیز خواهد بود. و اعجاب ممتد و مستمر یکی از جهات اعجاز قرآن می باشد.

ما از ادعای خود صرف نظر کرده، فرض می کنیم که محمد صلی اللّه علیه و آله و سلم فردی «امی» نبوده و او این معارف و علوم، تاریخ و قصص را از طریق درس خواندن به دست آورده است ولی آیا نتیجه این ادعا جز این است که او علوم و فنون خود را از دانشمندان معاصر خود که در میان آنها پرورش یافته، فرا گرفته است؟

اکنون برگردیم و ببینیم که او در میان چه ملتی بزرگ شده و در چه عصری می زیسته است؟ و معاصران وی چه پایه ای از دانش داشته اند؟

محمد صلی اللّه علیه و آله و سلم در میان دو گروه مختلف بزرگ شده و نشو و نما پیدا کرده است این دو گروه عبارتند از: گروه بت پرست که در دریایی از اوهام و خرافات فرو رفته بودند، و گروه اهل کتاب که معارف و احکام و تاریخ اقوام گذشته را از «عهدین «۱»» که آنها را وحی آسمانی

---

(۱). کتاب های عهد عتیق و عهد جدید را «عهدین» می گویند.

کتاب های

عهد عتیق عبارتند از:

الف: تورات که مجموعه ای است از پنج سفر (کتاب) به نام های: سفر تکوین، سفر خروج، سفر احبار لاویان، سفر عدد، سفر تثنیه.

ب: مکتوبات مورخان و آن مشتمل بر دوازده کتاب است: ۱. کتاب یشوع، ۲. کتاب قضات بنی اسرائیل، ۳. کتاب راعوت، ۴. کتاب اول سموئیل، ۵. کتاب دوم سموئیل، ۶. کتاب اول پادشاهان، ۷. کتاب دوم پادشاهان، ۸. کتاب اوّل تواریخ ایام، ۹. کتاب دوم تواریخ ایام، ۱۰. کتاب عزراء، ۱۱. کتاب نحمیاء، ۱۲. سفر طوبیاء، ۱۳. سفر یهودیت، ۱۴. کتاب استیر، ۱۵. کتاب اول مکابین، ۱۶.

مرزهای اعجاز، ص: ۶۳

می پنداشتند؛ گرفته بودند.

اگر فرض کنیم محمد صلی اللّه علیه و آله و سلم تعالیم خود را از معاصران خویش فرا گرفته است ناچار باید اثری از عقاید بت پرستان و تعالیم «عهدین» در اقوال و معارف او دیده شود و این منابع و مصادر سایه خود را بر تعالیم او بیفکنند در صورتی که ما خلاف آن را مشاهده می کنیم، زیرا قرآن در موارد زیادی با تعالیم «عهدین» که به پندار خصم، منابع معارف قرآن است مخالفت ورزیده و عقاید و معارف خود را از افسانه های عهدین و خرافات مکتب های دیگر که مصادر و مدارک علمی آن روز بودند، پیراسته ساخته است.

صفات خدا در قرآن

یکی از بحث های مهم قرآن «بحث های خداشناسی» آن است.

کتاب دوم مکابین، ۱۷. کتاب ایوب، ۱۸. کتاب مزامیر.

ه: کتاب های سلیمان که عبارتند از: کتاب امثال سلیمان، کتاب جامعه سلیمان، کتاب سرود سلیمان و کتاب حکمت سلیمان.

و. مکتوبات پیامبران پس از موسی که مشتمل بر ۱۷ کتاب است که از ذکر نام و تفاسیر آنها خودداری می شود.

کتاب های عهد جدید عبارتند از:

انجیل های چهارگانه،

اعمال حواریون، رساله های چهارده گانه «پولس» رساله یعقوب حواری، رساله اوّل و دوم «پطرس» حواری، رساله اوّل و دوم و سوم یوحنای حواری، رساله یهودای حواری، کتاب مکاشفات یوحنای الهی.

مرزهای اعجاز، ص: ۶۴

قرآن خدا را با صفات کمال و جمال که شایسته مقام اوست توصیف نموده و ساحت مقدس او را از هرگونه عیب و نقص و حدوث، منزه ساخته است و به عنوان نمونه برخی از آیاتی را که در این باره وارد شده اند در اینجا می آوریم:

۱. می گویند خداوند برای خود فرزندی اختیار نموده است او (از این نسبت) پاک و منزه است بلکه آنچه در آسمان ها و زمین است از آن او است و همگی در برابر او خاضع و فرمانبردارند. «۱»

۲. (خدای شما) پدید آورنده آسمان ها و زمین است و هرگاه چیزی را اراده کند فقط به آن می گوید: پدید آی! آن نیز تحقق پیدا می کند. «۲»

۳. خدای شما خدایی یگانه است. جز او خدایی نیست. او بخشاینده و مهربان است. «۳»

۴. خداوند، جز او خدایی نیست، زنده و پاینده است نه او را خواب آلودگی می گیرد و نه خواب. هر چه در آسمان ها و زمین است از آن او است. «۴»

---

(۱). وَ قالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَداً سُبْحانَهُ بَلْ لَهُ ما فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ کُلٌّ لَهُ قانِتُونَ (بقره: ۱۱۶).

(۲). بَدِیعُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ إِذا قَضی أَمْراً فَإِنَّما یَقُولُ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ (بقره: ۱۱۷).

(۳). وَ إِلهُکُمْ إِلهٌ واحِدٌ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمنُ الرَّحِیمُ (بقره: ۱۶۳).

(۴). اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّومُ لا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَ لا نَوْمٌ لَهُ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ (بقره: ۲۵۵).

مرزهای اعجاز، ص: ۶۵

۵. چیزی در زمین و در آسمان بر خدا پنهان نیست. «۱»

۶. او است که هر گونه بخواهد شما را صورت گری می کند.

خدایی جز او نیست، خداوند عزیز (با قدرت) و حکیم است. «۲»

۷. او است خدا و مالک شما، جز او معبودی نیست.

آفریننده همه چیز است. او را بپرستید که تدبیر کننده و نگهبان همه چیز است. «۳»

۸. دیدگان او را درک نمی کنند، او دیدگان را درک می کند. او لطیف (باریک بین) و آگاه است. «۴»

۹. بگو او خدایی است که خلقت را آغاز می کند سپس آن را باز می آفریند چرا از حق روی برمی گردانید. «۵»

۱۰. خداوندی که آسمان ها را بدون ستونی که دیده شود برافراشت سپس بر عرش (قدرت) استیلا یافت، خورشید و ماه را مسخر ساخت هر کدام تا مدت معینی در حرکت و جریانند. امور جهان آفرینش را تدبیر و تنظیم می نماید. آیات خود را بیان می کند تا

---

(۱). إِنَّ اللَّهَ لا يَخْفى عَلَيْهِ شَيْ ءٌ فِي الْأَرْضِ وَ لا فِي السَّماءِ (آل عمران: ۵).

(۲). هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحامِ كَيْفَ يَشاءُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (آل عمران: ۶).

(۳). ذلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ خالِقُ كُلِّ شَيْ ءٍ فَاعْبُدُوهُ وَ هُوَ عَلى كُلِّ شَيْ ءٍ وَكِيلٌ (انعام: ۱۰۲).

(۴). لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصارَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ (انعام: ۱۰۳).

(۵). قُلِ اللَّهُ يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ (یونس: ۳۴).

شما (به روز) ملاقات خدای خود ایمان آورید. «۱»

۱۱. او است خدا، جز او خدایی نیست. ستایش در دنیا و آخرت مخصوص اوست، حکم و فرمان از آن او می باشد، و به سوی او باز می گردید. «۲»

۱۲. او است

خدایی که جز او خدایی نیست. از پنهان و آشکار آگاه و رحمن و رحیم است. «۳»

۱۳. اوست خدا و جز او خدایی نیست، اوست حکمران پاک منزه از عیب، ایمن بخش بندگان، مراقب آنان، قوی و نیرومند، مقتدر و عظیم الشأن. از آنچه شریک او می دانند منزه است. «۴»

۱۴. اوست خداوند آفریننده، موجد (از عدم) صورتگر، برای او نام های نیکو است. آنچه در زمین و آسمان است او را تسبیح می گوید او است خدای با قدرت و حکیم. «۵»

---

(۱). اللَّهُ الَّذِی رَفَعَ السَّماواتِ بِغَیْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَها ثُمَّ اسْتَوی عَلَی الْعَرْشِ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ کُلٌّ یَجْرِی لِأَجَلٍ مُسَمًّی یُدَبِّرُ الْأَمْرَ یُفَصِّلُ الْآیاتِ لَعَلَّکُمْ بِلِقاءِ رَبِّکُمْ تُوقِنُونَ (رعد: ۲).

(۲). وَ هُوَ اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِی الْأُولی وَ الْآخِرَهِ وَ لَهُ الْحُکْمُ وَ إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ (قصص: ۷۰).

(۳). هُوَ اللَّهُ الَّذِی لا إِلهَ إِلَّا هُوَ عالِمُ الْغَیْبِ وَ الشَّهادَهِ هُوَ الرَّحْمنُ الرَّحِیمُ (حشر: ۲۲).

(۴). هُوَ اللَّهُ الَّذِی لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِکُ الْقُدُّوسُ السَّلامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَیْمِنُ الْعَزِیزُ الْجَبَّارُ الْمُتَکَبِّرُ سُبْحانَ اللَّهِ عَمَّا یُشْرِکُونَ (حشر: ۲۳).

(۵). هُوَ اللَّهُ الْخالِقُ الْبارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْماءُ الْحُسْنی یُسَبِّحُ لَهُ ما فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ (حشر: ۲۴).

مرزهای اعجاز، ص: ۶۷

قرآن، خدای جهانیان را این چنین توصیف می کند و درباره خداشناسی و معارف عقلی مطالبی را می گوید که با دلایل عقلی همراه بوده و براهین روشن آن را اثبات می نماید. آیا ممکن است یک فرد درس نخوانده که در محیط جهل و نادانی پرورش یافته است؛ یک چنین معارف بلندی بیاورد؟

صفات پیامبران در قرآن

هنگامی که قرآن از پیامبران آسمانی سخن می گوید؛ آنان را با صفات نیک

انسانی که شایسته آنها است، و لازمه پیامبری و سفارت الهی می باشد یاد و فضائل اخلاقی و سجایای انسانی را برای آنان ثابت می کند. برای نمونه قسمتی از آیاتی را که درباره آنان نازل شده است در اینجا می آوریم:

۱. کسانی که از پیغمبر امی (درس نخوانده) که نام و نشان او در تورات و انجیل نوشته شده است، پیروی می کنند، پیامبری که آنان را به کارهای نیک امر کرده و از امور بد باز می دارد. چیزهای پاکیزه را حلال، و پلیدی ها را بر آنها حرام می کند. «۱»

۲. اوست که از میان ملت امی پیامبری را از خود آنها

---

(۱). الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوباً عِنْدَهُمْ فِي التَّوْراةِ وَ الْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّباتِ وَ يُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبائِثَ (اعراف: ۱۵۷).

برانگیخت که آیات خدا را بر آنها تلاوت می کند. آنها را (از صفات بد) پاک می گرداند. کتاب و حکمت به آنها می آموزد اگر چه قبلا در گمراهی آشکار بودند. «۱»

۳. برای تو (ای پیامبر) پاداشی بی پایان است و تو از خوی بزرگ برخورداری. «۲»

۴. خدا آدم و نوح و فرزندان ابراهیم و فرزندان عمران را بر جهانیان برگزید. «۳»

۵. به یاد آر هنگامی که ابراهیم به پدر و قوم خود گفت که من از آنچه شما می پرستید بیزارم مگر از خدایی که مرا آفرید. او مرا هدایت خواهد کرد. «۴»

۶. این چنین ملکوت آسمان ها و زمین را به ابراهیم نشان می دهیم تا از اهل یقین گردد. «۵»

---

(۱). هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آياتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ

إِنْ كانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِی ضَلالٍ مُبِینٍ (جمعه: ۲).

(۲). وَ إِنَّ لَکَ لَأَجْراً غَیْرَ مَمْنُونٍ* وَ إِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظِیمٍ (قلم: ۳، ۴).

(۳). إِنَّ اللَّهَ اصْطَفی آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ إِبْراهِیمَ وَ آلَ عِمْرانَ عَلَی الْعالَمِینَ (آل عمران: ۳۳).

(۴). وَ إِذْ قالَ إِبْراهِیمُ لِأَبِیهِ وَ قَوْمِهِ إِنَّنِی بَراءٌ مِمَّا تَعْبُدُونَ* إِلَّا الَّذِی فَطَرَنِی فَإِنَّهُ سَیَهْدِینِ (زخرف: ۲۶، ۲۷).

(۵). وَ کَذلِکَ نُرِی إِبْراهِیمَ مَلَکُوتَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِیَکُونَ مِنَ الْمُوقِنِینَ (انعام: ۷۵).

جهان آفرینش را از آن نظر که به خدا انتساب دارد و تحت سیطره خداوند قرار گرفته «ملکوت» می نامند.

مرزهای اعجاز، ص: ۶۹

۷. ما به او (ابراهیم) اسحاق و یعقوب را بخشیدیم و هر دو را به راه راست هدایت کردیم و پیش از آنها نوح را راهنمایی نمودیم و از ذریه او (نوح) است، داود، سلیمان، ایوب، یوسف، موسی و هارون، و این چنین، نیکوکاران را پاداش می دهیم. «۱»

۸. زکریا، یحیی، عیسی، و الیاس همگی از افراد صالح بودند. «۲»

۹. اسماعیل، الیسع، یونس و لوط همه را بر جهانیان برتری دادیم. «۳»

۱۰. (همچنین) از پدران و فرزندان و برادران آنان، افرادی را برگزیدیم و همه را به راه راست هدایت نمودیم. «۴»

۱۱. ما به داود و سلیمان، علم و دانش دادیم و همگی گفتند سپاس خدای را که ما را بر بسیاری از بندگان با ایمان خود برتری داده است. «۵»

---

(۱). وَ وَهَبْنا لَهُ إِسْحاقَ وَ یَعْقُوبَ کُلًّا هَدَیْنا وَ نُوحاً هَدَیْنا مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ ذُرِّیَّتِهِ داوُدَ وَ سُلَیْمانَ وَ أَیُّوبَ وَ یُوسُفَ وَ مُوسی وَ هارُونَ وَ کَذلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ (انعام: ۸۵).

(۲). وَ زَکَرِیَّا وَ یَحْیی وَ عِیسی وَ إِلْیاسَ

كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ (انعام: ۸۶).

(۳). وَ إِسْماعِيلَ وَ الْيَسَعَ وَ يُونُسَ وَ لُوطاً وَ كلًّا فَضَّلْنا عَلَى الْعالَمِينَ (انعام: ۸۷).

(۴). وَ مِنْ آبائِهِمْ وَ ذُرِّيَّاتِهِمْ وَ إِخْوانِهِمْ وَ اجْتَبَيْناهُمْ وَ هَدَيْناهُمْ إِلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ (انعام: ۸۸).

(۵). وَ لَقَدْ آتَيْنا داوُدَ وَ سُلَيْمانَ عِلْماً وَ قالا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی فَضَّلَنا عَلی كَثِيرٍ مِنْ عِبادِهِ الْمُؤْمِنِينَ (نمل: ۱۵).

مرزهای اعجاز، ص: ۷۰

۱۲. اسماعیل، الیسع و ذا الکفل را یاد کن، همگی از افراد نیکوکار بودند. «۱»

۱۳. اینها پیامبرانی هستند که خداوند نعمت خود را بر ایشان ارزانی داشت، از دودمان آدم، و از کسانی که آنها را با نوح (در کشتی) سوار کردیم و از دودمان ابراهیم و اسرائیل و از آنها که هدایت کردیم و برگزیدیم (آنان کسانی هستند) که هنگامی که آیات خدای بخشنده بر آنها خوانده می شد به سجده افتادند و گریه می کردند. «۲»

*** آنچه در اینجا آوردیم نمونه ای از آیات زیادی است که در مورد تقدیس و تنزیه پیامبران در قرآن آمده است.

ولی کتب عهدین هم به ذکر پیامبران و بیان صفات آنان پرداخته اند امّا می دانید چگونه آنان را توصیف نموده اند؟ و چگونه سفیران نیکوکار الهی را از عالی ترین مقام انسانیت به پست ترین مراحل تنزل داده اند؟

ما در اینجا نمونه هایی از داوری های عهدین را درباره پیامبران

---

(۱). وَ اذْكُرْ إِسْماعِيلَ وَ الْيَسَعَ وَ ذَا الْكِفْلِ وَ كُلٌّ مِنَ الْأَخْيارِ (ص: ۴۸).

(۲). أُولئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَّهِ آدَمَ وَ مِمَّنْ حَمَلْنا مَعَ نُوحٍ وَ مِنْ ذُرِّيَّهِ إِبْراهِيمَ وَ إِسْرائِيلَ وَ مِمَّنْ هَدَيْنا وَ اجْتَبَيْنا إِذا تُتْلی عَلَيْهِمْ آياتُ الرَّحْمنِ خَرُّوا سُجَّداً وَ بُكِيًّا (مريم: ۵۸).

مرزهای اعجاز، ص: ۷۱

می آوریم تا از طریق

مقایسه قرآن با این کتب روشن شود که محمد صلی اللّه علیه و آله و سلم محتویات قرآن را از این کتاب ها نگرفته است.

[پیامبران از نگاه عهدین]

۱. آدم و حوا از نظر تورات

«خداوند به آدم اجازه داد که از میوه های تمام درختان بهشت بخورد، جز از میوه درخت «معرفت» (درخت شناسایی خیر و شر) خدا به او چنین گفت: تو روزی که از شجره «معرفت» بخوری می میری.

سپس خدا حوا، همسر آدم را از آدم آفرید و هر دو در حالی که خوب و بد را درک نمی کردند در بهشت به طور برهنه زندگی می کردند ناگهان ماری ظاهر گردید و آنها را به شجره ممنوعه رهبری کرد و اصرار نمود که از میوه آن درخت بخورند و به آنها چنین گفت: هرگز، از خوردن میوه این درخت نخواهید مرد بلکه، از آنجا که خوردن میوه این درخت موجب باز شدن دیدگان شما خواهد شد و خوب و بد را از هم تشخیص خواهید داد، خدا شما را از خوردن میوه آن درخت جلوگیری کرده است. وقتی آدم و حوا از میوه آن درخت خوردند دیدگان آنها باز گردید و دیدند که هر دو برهنه اند. فورا برای خود لنگی درست کردند.

خداوند آدم و حوا را در حالی که در بهشت راه می رفتند دید، آدم و حوا فورا پنهان شدند خدا آدم را صدا زد: کجایی؟ آدم پاسخ داد من صدای تو را شنیدم فورا پنهان شدم زیرا عریان و برهنه ام، خدا گفت:

چه کسی تو را آگاه ساخت که برهنه هستی مگر از میوه آن درخت

خورده ای؟

هنگامی که خدا آگاه شد که آدم از میوه درخت (معرفت) خورده است با خود گفت او

اکنون مانند ما شده و به خوب و بد آشنا گردیده است هم اکنون ممکن است دست خود را دراز کند و از میوه درخت (زندگی) بخورد و برای همیشه زنده بماند از این جهت خداوند او را از بهشت خارج ساخت و در ناحیه شرقی درخت، افرادی گمارد تا راه درخت (زندگی) را مراقبت نمایند». «۱»

تورات در جای دیگر متذکر می شود که آن مار همان شیطان است که جهانیان را گمراه می سازد. «۲»

شما ای خواننده گرامی دقت کنید و ببینید که این کتاب های به اصطلاح آسمانی چگونه به ساحت مقدّس خدا جسارت کرده و آشکارا به او نسبت دروغ می دهند و می گویند خدا برای این که آدم را از خوردن میوه درخت معرفت باز دارد به حیله و دروغ متوسل شد و چنین وانمود کرد که اگر آدم از میوه آن درخت بخورد می میرد در صورتی که اگر می خورد نه تنا نمی مرد (بلکه دیدگان عقل او) باز شده خوب و بد را تشخیص می داد.

گذشته از این، خدا از آن ترسید که آدم از میوه درخت زندگی بخورد و حیات جاوید پیدا کند و در آینده با او به معارضه برخیزد، و

---

(۱). تورات، کتاب پیدایش، فصل دوم و سوم.

(۲). تورات فصل ۱۲، شماره ۹.

برای جلوگیری از چنین پیش آمدی او را از بهشت بیرون راند.

اگر مطالبی که تورات در این باره نقل کرده درست باشد معلوم می شود که خدا جسم است و آن چنان محدود است که هنگامی که آدم جای خود را از دیده او پنهان ساخت، او ندانست که آدم کجا است. رسواتر این که شیطان گمراه کننده، ناصح مشفق

آدم بود و او را از تاریکی جهل به روشنی معرفت وارد ساخت و سبب شد که او حسن و قبح امور را درک کند!

۲. ابراهیم در تورات

«ابراهیم» در مجلس فرعون «ساره» را که همسر وی بود خواهر خود معرفی کرد، فرعون شیفته زیبایی (ساره) گردید و او را به خانه خود برد و ابراهیم را برای خاطر (ساره) مورد انعام قرار داد و مقدار زیادی گوسفند، گاو، الاغ، غلام، کنیز و حیوانات دیگر به او بخشید، هنگامی که فرعون فهمید که ساره زن ابراهیم است نه خواهر وی، به ابراهیم گفت: چرا نگفتی که او خواهر من نیست و همسر من است و مرا از جریان آگاه نساختی؟ چرا گفتی او خواهر من می باشد، تا من او را به همسری بگیرم؟ در این موقع فرعون ساره را به ابراهیم بازگردانید». «۱»

---

(۱). تورات، کتاب پیدایش، فصل ۱۲.

مرزهای اعجاز، ص: ۷۴

نتیجه این داستان این است که ابراهیم با کتمان خود (به هر علتی باشد)، سبب شد که فرعون با ساره که همسر او بود، ازدواج کند. ما ساحت مقدس ابراهیم را که یکی از بزرگ ترین و مبارزترین پیامبران خداست از این عمل تنزیه کرده او را بالاتر از آن می دانیم که عملی را مرتکب شود که یک فرد عادی هم آن را مرتکب نمی گردد.

۳. سرگذشت لوط و دخترانش در تورات

«دختر بزرگ لوط به خواهر خود گفت: پدر ما پیر و فرتوت شده و دیگر کسی در روی زمین نیست که با ما نزدیکی کند. بیا پدر را اغفال کنیم و به او شراب بدهیم تا از این طریق نسلی از پدر نگاه داریم. دختران لوط به پدر در همان شب شراب نوشانیدند و دختر بزرگ با پدر همبستر شد. شب دوم نیز به لوط شراب دادند این بار با دختر کوچک خود همخواب گردید، و در نتیجه

این آمیزش دختر بزرگ از پدر باردار شد و پسری زایید که نام او را (موآب) نهاد و او پدر (موآبان) است.

و دختر کوچک نیز پسر زایید و او را (بن عمی) نامید و او پدر (بنی عمون) است». «۱»

این چیزی است که تورات فعلی آن را به پیامبر خدا لوط و

---

(۱). تورات، کتاب پیدایش، فصل ۱۹.

مرزهای اعجاز، ص: ۷۵

دختران وی نسبت می دهد ولی خواننده روشندل باید عقل و خرد را در این مورد داور قرار دهد. سپس هر چه می خواهد بگوید.

۴. نبوتی که به غارت رفت

« (اسحق) خواست به پسرش (عیسو) برکت (نبوت) دهد.

یعقوب از در حیله وارد شد و خود را (عیسو) معرفی کرد و برای پدر غذایی و شرابی آماده نمود (اسحق) غذا را خورد و شراب را نوشید یعقوب از طریق حیله و دروغ های پیاپی توانست برکت بگیرد.

«اسحق» به او گفت: تو سرور برادر خود باش و پسران مادرت بر تو سجده می کنند، ملعون باد هر که تو را لعنت کند مبارکباد هر که تو را مبارک خواند، وقتی عیسو آمد و فهمید برادر او یعقوب (برکت) را به یغما برده است رو به پدر کرد و گفت: پدرا! مرا نیز برکت بده گفت:

برادرت آمد و با حیله برکت تو را گرفت، عیسو به پدر گفت آیا برای من برکتی نگاه نداشتی؟ اسحق گفت: من او را آقا و سرور تو قرار دادم و همه برادرانش را غلام او ساختم و از خدا خواستم که غله و شراب عطا فرماید. پس الآن ای پسرم برای تو چه کنم؟ در این موقع عیسو با صدای بلند گریست «۱»». «۲»

---

(۱). تورات، کتاب پیدایش، فصل ۲۷.

(۲). مشروح

داستان چنین است:

«هنگامی که «اسحق» پیر شد چشمانش از دیدن تار گشت و پسر بزرگ خود عیسو را

آیا معقول است که کسی نبوت را به غارت ببرد؟ و آیا صحیح است که خدا این مقام شامخ را به حیله گر و دروغگو عطا فرماید و افراد لایق را از آن محروم فرماید؟

فرض کنید یعقوب با خدا و رسول او از در حیله و مکر وارد شد آیا خدا قادر نبود که نبوت به غارت رفته را به اهلش بازگرداند؟ تعالی

خواند و به او گفت: پسرم! حال من پیر شدم و به روز وفات خود عارف نیستم، اسلحه خود را بگیر و به صحرا برو و باری من شکاری صید کن و برای من طعامی ترتیب داده بخورم و جانم پیش از وفاتم تو را برکت دهد. عیسو به صحرا رفت، مادر یعقوب، به فرزند خود گفت: پدرت به برادرت «عیسو» گفت که برای او طعامی ترتیب دهد تا پیش از وفات او را حضور خداوند دعای خیر نماید. پسرم! دو بزغاله خوب از گله جدا کن تا برای پدرت طعامی ترتیب دهم و تو آن را پیش پدر ببری تا تو را برکت دهد، یعقوب به مادرش گفت برادرم «عیسو» مرد پر مویی است و من مرد ساده هستم احتمال دارد که پدرم دست به بدنم بزند و من در نظرش یک فرد فریب دهنده باشم و به جای برکت لعنت بیاورم مادر یعقوب به وی گفت ای پسر لعنت تو بر من باشد تو مرا یاری کن یعقوب روانه شد و برای مادرش آنچه را می خواست آورد مادرش طعامی بر طبق

میل پـدر ترتیب داد و لباس های عیسو را به یعقوب پوشانید. و پوست های آن بزغاله را بر دست ها و به سـطح گردن او بست نان و طعامی که ترتیب داده بود به دست پسر خود یعقوب داد و او نزد پدر آورد پدر گفت پسرم تو کیستی؟

یعقـوب گفت من فرزنـد تـو «عیسو» هسـتم که مرا امر فرمودی. اسـحق به یعقوب گفت نزدیـک بیـا تـا تو را مس کنم، یعقوب نزدیـک اسـحق آمـد اسـحق گفت آواز آواز یعقوب است امّـا دست هـا دست عیسو است. و بـاز گفت بیاور تا از صـید پسـرم بخورم و جانم تو را برکت دهد، او غذا و شـراب آورد، و اسـحق خورد و آشامید ...» تلخیص از شـماره های ۱- ۲۶ فصل ۲۷، کتاب پیدایش.

اللّه عن ذلک علوّا کبیرا.

به طور مسلم مستی شراب گروهی را بر آن داشته که چنین افسانه ای را بسازند و به اسحق نسبت شراب خواری بدهند.

۵. یهودا با عروس فرزند خود نزدیکی می کند

«یهودا فرزند یعقوب برای پسـرش (عیر) عروسـی به نام (ثامار) آورد. یهودا با عروس پسـر نزدیکی کرد و از ناحیه یهودا باردار شد. دو پسر به نام (قارص) و (زارح) آورد». «۱»

انجیل «متی» «۲» نسب حضـرت مسـیح را به طور تفصـیل ذکر کرده و مسـیح و سلیمان و پدر او داود را از نسل «قارص» دانسته است حاشا که پیامبران از آمیزش های نامشـروع به وجود آیند. چگونه می توان گفت که نسب آنان به کسانی می رسد که از طریق زنـا با محارم متولـد شـده انـد؟ ولی جاعل و نویسـنده تورات کنونی از آنچه می نویسـد و می گویـد پروایی نـدارد و به مفاسد گفتار خود اهمیت نمی دهد.

۶. تجاوز به همسر یک مؤمن مجاهد

کتاب دوم «شموئیل» «۳» سرگذشت داود را چنین نقل می کند:

---

(۱). کتاب پیدایش، فصل. ۳.

(۲). انجیل متی، فصل ۱.

(۳). فصل ۱۱، ۱۲.

«داود بـا زن مرد مـؤمن و مجاهـدی به نـام (اوریـا) نزدیکی کرد و آن زن از طریق نامشـروع بـاردار شـد داود از آن ترسـید که مطلب فـاش گردد و برای پرده پوشـی و ایجـاد اشـتباه کسـی را نزد (یواب) (فرمانـده سـپاه مجاهـد) فرسـتاد تا (اوریا) را نزد او بفرسـتد وقتی (اوریـا) نزد او آمـد از وضع (یواب) و سایر جنگجویان اسـتفسار نمود سـپس به او دسـتور داد به خانه اش برود و پاهایش را بشوید ولی (اوریا) تن به این کار نداد و گفت صحیح نیست که سرور من (یواب) و غلامان او در صحرا بسر برند و من به خانه روم و غـذا بخورم و آب بنوشم و با زن خود همبستر شوم به جانت سوگنـد هرگز چنین کاری نمی کنم وقتی داود از هر نوع پرده پوشی نومید گردید او

را یک روز پیش خود نگاهداشت و با او غذا خورد و در ضمن پذیرایی او را مست کرد، بامدادان به او دستور داد که با نامه ای به سوی (یواب) برود، داود طی نامه ای به فرمانده سپاه دستور داد که «اوریا» را در یک نبرد شدید در جلو لشکر قرار دهد سپس سربازان او حمایت خود را از او بردارند تا به وسیله دشمن کشته شود. (اوریا) بدین طریق کشته شد و داود از قتل او آگاه شد و کسی را نزد همسر او فرستاد و او را از مرگ شوهر آگاه ساخت داود پس از آنکه دوران عزاداری او سپری شد همسر اوریا را به خانه خود آورد و جزو همسران خود قرار داد».

مرزهای اعجاز، ص: ۷۹

انجیل «متی» «۱» معتقد است که سلیمان بن داود از این زن متولد شده است.

شما در جرئت و جسارت این دروغساز قدری فکر نمایید آیا صحیح است یک چنین عمل شنیع و زشتی را به فردی که دارای مختصر غیرت و حمیتی باشد نسبت بدهیم تا چه رسد به پیغمبری از پیغمبران خدا؟

انسان نمی داند آیا این افسانه را بپذیرد یا آنچه که انجیل «لوقا» درباره مسیح می نویسد: «مسیح روی کرسی پدر خود داود نشست».

۷. سلیمان و ترویج بت پرستی

«سلیمان هفتصد همسر دایم و سیصد همسر موقت داشت، زنان دل او را به معبودهای دیگر (بت ها) متمایل ساختند. سلیمان به دنبال (عشتورت) «۲» بت (صیدونیان) «۳» و (ملکوم) بت (عمونییان) رفت سلیمان در نظر خداوند شرارت ورزیده مثل پدر خود داود خدا را پیروی کامل نکرد خشم خداوند بر سلیمان برافروخته شد، زیرا دلش از

---

(۱). انجیل متی، فصل نخست، جمله ۶.

(۲). «عشتورت»

خدای صیدونیان که بت آنها به صورت مخصوصی بود و عبادت این بت در سوریه و فینیقیه معروف بود سلیمان عبادت آن را در بنی اسرائیل نیز شیوع داد. (قاموس کتاب مقدس، ص ۶۰۲).

(۳). «صیدونیان» همان اهالی فینیقیه اند که در تجارت و صناعت و فلاحت معروف بودند (قاموس کتاب مقدس، ص ۵۷۲).

مرزهای اعجاز، ص: ۸۰

(یهوه) خدای اسرائیل منحرف گشت. خداوند به سلیمان گفت:

چون چنین کاری کردی سلطنت را از تو پاره کرده آن را به بنده ات خواهم داد». «۱»

۸. ویرانی بتکده های سلیمان

فصل ۲۳ کتاب دوم پادشاهان سلیمان را چنین معرفی می کند:

«نقاط مرتفع و بلندی که سلیمان آنها را برای (عشتورت) بت (صیدونیان) و برای (کموش) «۲» بت (موابیان) «۳» و برای ملکوم «۴»

---

(۱). کتاب اوّل پادشاهان، فصل ۱۱.

(۲). «کموش» یکی از خدایان «موابیان» بود که قوم کموش به آن نامیده شده اند سلیمان عبادت کموش را در اورشلیم داخل نمود. و یوشیا آن را برانداخت. (قاموس کتاب مقدس، ص ۸۳۸).

(۳). «موابیان» و بنی عمون همان فرزندان و دختران لوط هستند.

(۴). «ملکوم»، اسم بتی بود که عمونیان آن را می پرستیدند و گاهی به آن (مولک) نیز می گویند و قربانی های انسانی را برای آن تقدیم می نمودند مخصوصا از بچه ها، چنان که «حاخانیان» گویند این بت از مس ساخته شده بر کرسی از مس نشسته و دارای سر گوساله بوده تاجی بر سر داشت و کرسی و خود بت تو خالی بود و در جوف آن آتش می افروختند و چون حرارت بازوهای بت به درجه سرخی می رسید قربانی را که بر سر آن گذارده بودند فورا می سوخت، و اهالی نیز در آن اثنا طبل ها را می نواختند که صدای داد و

فریاد او را نشنوند. (قاموس کتاب مقدس، ص ۸۵۴).

مرزهای اعجاز، ص: ۸۱

بت (بنی عمون) ساخته بود. پادشاه یوشیا «۱» آنها را نجس کرد و مجسمه ها را شکست و درخت زارها را برید و به همین طرز تمام آثار بت پرستی را از بین برد».

فرض کنید لازم نباشد که پیامبر خدا، معصوم از گناه باشد (در صورتی که دلایل قطعی بر عصمت پیامبران داریم) ولی آیا صحیح است پیامبری که برای دعوت آیین توحید برانگیخته شده است مردم را به بت پرستی دعوت کند، و بناهای بلندی، برای پرستش آنها بسازد.

در عین حال مردم را به یگانگی خدا و پرستش او دعوت نماید؟

۹. دستور خدا به هوشع

«نخستین سخن خدا به هوشع این است که برو برای خود زن فاحشه و فرزندان فاحشه بگیر. و نیز خدا به او فرمود زن بدکاری را که مورد علاقه رفیقش باشد دوست بدار همان طور که خدا به بنی اسرائیل علاقه دارد، او به فرمان خدا (گومر) دختر (دیلیم) را گرفت و این زن برای او دو پسر و یک دختر آورد». «۲»

---

(۱). یوشیا: پادشاه یهودا و جانشین وی که در هشت سالگی در تخت نشست مدت ۳۱ سال یعنی از سال ۶۳۹- ۶۰۹ قبل از مسیح سلطنت نموده و در تقوا و پرهیزگاری و استقامت مشهور و معروف بود. بت پرستی را نابود و مکان های بلند را پست و تماثیل و مجسمه ها را نابود ساخت. (قاموس کتاب مقدس، ص ۹۷۲).

(۲). کتاب هوشع، فصل ۱.

مرزهای اعجاز، ص: ۸۲

آیا این کار را می توان به خدا نسبت داد؟ آیا خدا به پیامبر خود دستور می دهد که زنا کند و به زن بدکار مهر ورزد؟ هرگز! ساحت قدس

خدای بزرگ از این نسبت های ناروا پاک و منزه است.

ما از این که نویسنده کتاب به زشتی سخنان خود واقف نیست، تعجب نمی کنیم، تعجب ما از ملت های روشنفکر و رجال بزرگ عصر حاضر و استادان علوم است، با وجود این که از وجود چنین خرافات و افسانه ها در این کتاب و کتاب های دیگر عهدین مطلع و آگاهند باز آنها را کتب آسمانی و نسخه های وحی الهی می دانند.

آری پیروی از شیوه و روش نیاکان و گذشتگان از عادت های تغییر ناپذیر انسان است از این جهت ترک چنین شیوه، و گرایش به حق و حقیقت بسیار سخت و ناگوار می باشد.

۱۰. توهین عیسی به مادر خود

«وقتی عیسی با شاگردان خود مشغول سخن گفتن بود مادر و برادران وی بیرون مجلس ایستاده بودند و می خواستند با او گفتگو کنند. کسی به عیسی گفت مادر و برادران تو بیرون مجلس ایستاده اند و می خواهند با تو سخن بگویند، او پاسخ داد مادر من کیست؟! و برادران من کدامند؟! سپس دست به سوی شاگردان خود دراز کرد و گفت اینها مادران و برادران من هستند، هر کس خواهش پدر مرا که

در آسمان ها است به جا آورد او برادر و خواهر و مادر من است». «۱»

شما بار دیگر در این جمله ها دقت کنید و در این سخنان بی اساس قدری بیندیشید زیرا صریح این سخن این است که مسیح به ساحت مادر پاکدامن و نیکوکار خود جسارت کرده و او را از دیدار خود محروم می سازد. و شاگردان خود را بر او مقدم می دارد در صورتی که شاگردان مسیح به عقیده انجیل کسانی هستند که وی درباره آنها چنین گفته است:

«آنان ایمان ندارند «۲»،

در دل آنها به اندازه سنگینی خردلی ایمان وجود ندارد، آنان همان افرادی هستند که مسیح از آنان درخواست نمود که شبی را که یهودیان بر او هجوم آوردند، بیدار بمانند، ولی آنان گوش به فرمان او ندادند و هنگامی که یهودیان مسیح را دستگیر کردند او را ترک گفته و پا به فرار نهادند». «۳»

۱۱. تبدیل آب به شراب از طریق اعجاز

«روزی مسیح در مجلس عروسی شرکت کرد و شراب برای افراد کم آمد، مسیح از راه اعجاز، شش ظرف بزرگ آب را به شراب تبدیل کرد». «۴»

---

(۱). انجیل متی، فصل ۱۲، انجیل مرقس، فصل ۳، انجیل لوقا، فصل ۸.

(۲). انجیل مرقس، فصل ۴.

(۳). انجیل متی، فصل ۱۷.

(۴). انجیل یوحنا، فصل ۲.

«مسیح شراب می خورد، بلکه شخص میگساری بود». «۱»

ما ساحت مقدس حضرت مسیح را از این افترای بزرگ منزه می دانیم. گذشته از این در عهدین کرارا به حرمت شراب تصریح شده است مانند:

«خدا به هارون گفت وقتی تو و فرزندانت وارد خیمه اجتماع شدید، شراب نخورید، مبادا که بمیرید، این قانون ابدی خدا در تمام قرنها است».

«در پرتو اجتناب از شراب، حرام و حلال و پاک و نجس از هم تمییز دهند. «۲» فرشته ای به زکریا گفت: دعای تو مستجاب شد، و همسرت برای تو پسری خواهد آورد، تو او را یحیی خواهی نامید، او نزد خدا بزرگ می شود و شراب نخواهد نوشید». «۳»

و مانند این جمله ها که دلالت دارد بر تحریم شراب، در کتب عهدین کم نیست.

اینها نمونه ای از خرافات و افسانه های کتب عهدین کنونی است که هرگز با برهان و منطق صحیح وفق نمی دهد.

ما این نمونه ها را در اینجا آوردم تا خواننده گرامی در

آنها دقت کند سپس عقل و وجدان خود را داور قرار دهد، که آیا با این خرافات

---

(۱). انجیل متی، فصل ۱۱.

(۲). سفر لاویان، فصل ۱۰.

(۳). انجیل لوقا، فصل ۱.

می توان گفت که پیامبر اسلام معارف ارزنده قرآن را از آنها اقتباس نموده است؟!

آیا می توان گفت: که او محتویات قرآن عظیم الشأن را، با آن معارف بلند و تعالیم استوار را از این کتب بی اساس گرفته است؟!

آیا می توان این کتاب های بی اساس را وحی آسمانی دانست؟

در صورتی که همین کتاب ها است که ساحت مقدس پیامبران را با نسبت های ناروا که ما چند نمونه بیش از آنها را نقل نکردیم، آلوده ساخته اند. «۱»

---

(۱). مشروح این قسمت را می توانید در کتاب های: «الهدی إلی دین المصطفی» و «الرحله المدرسیه» که از آثار جاویدان مرحوم استاد علامه بلاغی است مطالعه فرمایید و ما در رساله خود به نام «نفحات الاعجاز» نمونه های زیادی از این دو کتاب نقل نمودیم، افرادی که خواهان اطلاع بیشتری هستند به این کتاب ها مراجعه نمایند.

اعجاز قرآن از نظر انسجام در مضمون و اسلوب

اشاره

افراد عاقل و خردمند و با تجربه می دانند که کسانی که کار آنها بر دروغ و افترا، استوار باشد، بی اختیار در گفتار و رفتار خود دچار اختلاف و تناقض گویی می شوند، بالاخص اگر سالیان درازی در میان مردم زندگی کنند و در موضوعات مختلف

و مسائـل مهمی مانـنـد: قانون گـذاری، و اصول زنـدگی اجتماعی، و مسائل مربوط به عقایـد و نظامات اخلاقی و ... که همه بر یک سلسله قواعد دقیق استوارند، اظهارنظر کنند.

یک چنین افراد هر چه هم بخواهند، خود را از تناقض گویی مصون

بدارنـد، ناخودآگـاه به سوی آن کشـیده می شونـد و این نتیجه مسـتقیم انحراف از حقیقت و راستی است تـا آنجـا که در مثل آمده است «دروغگو حافظه ندارد».

قرآن در موضوعـات مختلفی به طور مبسوط سـخن گفته، و در میـان این همه بحث هـای انبوه، هرگز دچـار اختلاف و تناقض نشده است.

قرآن مسایل عمیق و دقیقی را ماننـد اثبات صانع، و صـفات خدا، جهان ماورای ماده، لزوم بعثت پیامبران و صـفات آنان مطرح کرده، و در مورد احکـام و وظایف عملی، سیاست و کشورداری، و نظامات اجتماعی و ارزش های اخلاقی؛ اصول و قواعـدی را پایه گذاری نموده است.

قرآن گام فراتر نهاده، در مسائل و موضوعاتی مانند: اجرام کیهانی، تاریخ و آیین نبرد با دشـمن، و موجودات آسمانی و زمینی از فرشتگان گرفته تا وزش بادها و دریاها و گیاهان و حیوانات و انسان و ... سخن گفته، و در تعریف مقاصد خود به انواع مثل ها تمسک جسـته، و اوضاع وحشت انگیز رسـتاخیز و خصوصیات آن را به طور دقیق تبیین نموده است، ولی هرگز در بیان این مسائل انبوه دچار تناقض نگردیده و کوچک ترین اختلاف در بیانات آن پیدا نشده است.

چه بسا قرآن یک سرگذشت را دو بار یا بیشتر به مناسـبت های مختلفی تکرار می کند ولی با این حال کوچک ترین تناقضی در میان آنها دیده نمی شود.

به عنوان نمونه داستان حضرت موسی علیه السّلام را مورد بررسی قرار

دهیـد. قرآن کرارا از آن گفتگو نموده، و در عین این که در هر بـار نکته ای را بیـان کرده که در نقل قبلی نبوده امّا حقیقت و مغز داستان در همه یکسان است و کوچک ترین اختلافی

در این قسمت، میان آنها نیست و با توجه به این که این آیات تدریجا و در مدت ۲۳ سال نازل شده این حقیقت، روشن تر می گردد.

توضیح این که: قرآن در مدت ۲۳ سال به مناسبت ها و پیش آمدهای گوناگونی نازل شده، و رویدادها و پرسش ها سبب شده اند که آیاتی درباره آنها نازل شود، کتابی که در مدت طولانی آن هم بر اثر عوامل گوناگون تألیف و نوشته شود، اگر معجزه الهی نباشد باید موقعی که به صورت کتاب در آمد و آیات مختلف آن جمع و گردآوری شد، اجزای آن با یکدیگر متناسب و هماهنگ نباشند ولی ما قرآن را بر خلاف این جریان طبیعی می یابیم و نزول تدریجی سبب نشده که آیات آن، پس از گردآوری، تناسب و ملایمت خود را از دست بدهند.

بنابراین، ما قرآن را در دو حال معجزه می یابیم، موقعی که به صورت آیات متفرق و جدا از هم نازل گردیده معجزه و مافوق قدرت بشر است. و هنگامی که این آیه ها جمع و گردآوری شد از نظر هماهنگی و تناسب و نبود اختلاف در سبک و اسلوب و مضامین، جنبه دیگری از اعجاز به خود می گیرد. و قرآن به این قسم اعجاز طی آیه ای اشاره کرده و می فرماید:

مرزهای اعجاز، ص: ۹۰

أَ فَلا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلافاً كَثِيراً. «۱»

«آیا در قرآن تدبر و اندیشه نمی کنند اگر از ناحیه غیر خدا بود حتما در آن اختلاف های زیادی پیدا می کردند».

این آیه بشر را به یک امر فطری رهبری می کند و آن این که:

کسی که در دعوت خود به دروغ و افترا تکیه کند، باید

در میان گفتار او اختلاف و تناقض وجود داشته باشد، امّا کوچک ترین اثری از این اختلاف، در کتاب عزیز الهی نیست و این خود حاکی است که اساس دعوت او را حقیقت و درستی و راستی تشکیل می دهد.

قرآن در استدلال ها و راهنمایی های خود از فطرت بهره می گیرد و مردم را به سوی فطرت سوق می دهد زیرا ارجاع به فطرت در مقام تربیت و ارشاد، ثمر بخش ترین و نزدیک ترین راه به مقصد می باشد.

استواری و عدم اختلاف در اسلوب

عرب دوران جاهلی استواری و عدم اختلاف در اسلوب را از نزدیک لمس کرده و ادیبان آنان به آن اذعان کرده بودند، سخنی که ولید بن مغیره در وصف قرآن گفته است طرز تفکر و قضاوت آنان را در

---

(۱). نساء: ۸۲.

اسلوب و بلاغت قرآن روشن می سازد. «۱»

ابو جهل از ولید خواست تا درباره قرآن نظر دهد، وی در پاسخ

---

(۱). اساس استظهار این نظر از گفته «ولید» همان است که وی گفت: سخن محمد صلی اللّه علیه و آله و سلم شبیه کلام انس و جن نیست. زیرا سخنان افراد عادی هر چند سرآمد روزگار در فصاحت و بلاغت باشند، هرگز یک نواخت نبوده و نوسان روشنی در میان کلمات و گفتار آنان وجود دارد، سرایندگان سخن ساز و گویندگان فصیح و بلیغ هر چقدر در فن شعر و خطابه قوی و نیرومند باشند ولی همه سروده ها و سخنان آنان زیبا و شیرین، فصیح و بلیغ نیست، اگر قسمتی از اشعار و خطبه های آنان ممتاز و عالی باشد، برخی از آنان بسیار مبتذل و در درجه بسیار نازل و پایینی خواهد بود.

ولی اسلوب و روش قرآن بر خلاف آنها است، قرآن

در عین این که برخی از آیات آن بر بعضی برتری دارد، ولی همگی دارای اسلوب و روش واحدی هستند که آنها را به پایه اعجاز و مافوق تحدّی رسانیده است، و هرگز اختلاف و نوسان در اسلوب که برخی به پایه اعجاز برسد و برخی دیگر در ردیف سخنان عادی باشد بر آن حکومت نمی کند.

خلاصه، نبودن اختلاف در قرآن چه از مضامین و محتویات چه از نظر اسلوب و شیوه بیان که همگی در پایه اعجاز قرار گرفته اند و این طور نیست که قسمتی از آن فوق العاده و قسمت دیگر در ردیف کلام عادی باشد، خود یکی از جنبه های اعجاز قرآن را تشکیل می دهد، و بی مورد نیست که گفته شود که آیه: وَ لَوْ کانَ مِنْ عِنْدِ غَیْرِ اللَّهِ ... ناظر به هر دو مرحله است. یعنی علاوه بر این که در مضامین قرآن اختلاف نیست، حتی در اسلوب و طریقه گفتار آن نیز اختلاف و نوسان یافت نمی شود، که قسمتی از آن معجزه و مافوق سخن بشر باشد و قسمت دیگر در ردیف سخنان عادی قرار بگیرد ما برای این که این دو امتیاز روشن گردد آن را تحت عنوان بالا قبل از نقل کلام ولید آوردیم تا آن دو امتیاز از هم جدا گردند و محور بحث در گذشته عدم اختلاف در مضامین بود ما به خاطر این جهت که گفتیم، عنوان عدم اختلاف در اسلوب را در متن اضافه کردیم. (مترجم).

مرزهای اعجاز، ص: ۹۲

او گفت: من چه بگویم؟ به خدا قسم در میان شما کسی از من به اشعار عرب آشناتر نیست، هیچ کس از شما به پایه من

در احاطه به فنون شعر از رجز و قصیده و اقسام سخن نمی رسد، به خدا قسم سخن محمد صلی اللّه علیه و آله و سلم شبیه هیچ کدام از آنها نیست. به خدا قسم سخن او دارای حلاوت و شیرینی خاصی است، از هر سخنی برتر است، و بالاتر از آن سخنی نیست.

ابو جهل اصرار ورزید و نظر خواست و گفت هرگز قریش دست از تو بر نمی دارد مگر این که درباره قرآن محمد صلی اللّه علیه و آله و سلم نظر داده و درباره آن داوری نمای. او مهلت خواست و مدتی در این موضوع فکر کرد، در نتیجه فکر او به اینجا رسید که بگوید: قرآن محمد صلی اللّه علیه و آله و سلم جادویی است که از ساحران رسیده است. «۱»

و نیز از او نقل شده: هنگامی که پیامبر برخی از سوره های قرآن را برای او خواند، او به انجمن قریش رفت و چنینی اظهار نظر کرد:

به خدا قسم از محمد صلی اللّه علیه و آله و سلم سخنی شنیدم، که به کلام انس و جن شباهت ندارد، سخن او برتری و زیبایی خاصی دارد، شاخسار آن پر میوه، و ریشه های آن پر آب و پر برکت است، سخنی برجسته که هیچ سخنی از آن برجسته تر نیست، و بالاتر از آن است که بتوان با آن به معارضه پرداخت. «۲»

---

(۱). تفسیر طبری، ج ۲۹، ص ۹۸.

(۲). تفسیر قرطبی، ج ۱۹، ص ۷۲.

شما برای این که این حقیقت را بهتر و بیشتر لمس کنید این کتاب های به اصطلاح آسمانی را مورد بررسی قرار دهید، در نخستین مرحله، تناقض و

تضاد مطالب، اضطراب و تشویش اسلوب نارسایی اثبات مقاصد، گسستگی و بریدگی جمل و آیات جلب توجه می کند. اگر تنها تناقضاتی را که در محتویات عهدین وجود دارد ملاحظه نماییم چهره حقیقت برای ما تجلی کرده و حق و باطل را از هم تمیز می دهیم. برای روشن شدن مطلب نمونه هایی را از تناقضات انجیل در اینجا منعکس می سازیم:

۱. «مسیح گفت هر کس با من نباشد بر ضرر من خواهد بود.

کسی که در اجتماع من نباشد او با این عمل تفرقه می افکند». «۱»

و نیز فرمود: «هر کس که بر ضد و ضرر ما نباشد او با ما است». «۲»

۲. «روزی برخی به مسیح گفتند ای آموزگار صالح. مسیح به آنان گفت: چرا مرا صالح خواندی در صورتی که صالح جز خدا وجود ندارد». «۳» و نیز گفت: «من همان چوپان صالح هستم ... امّا

---

(۱). متی، باب ۱۲، لوقا، باب ۱۱.

(۲). مرقس، باب ۹، لوقا، باب ۹.

ناگفته پیدا است میان دو کلام تناقض و اختلاف صریح وجود دارد، زیرا او در پیام اوّل افراد بی طرف را نیز بر ضد و ضرر خود دانسته، و حتما لازم می داند که همه با او همکاری کنند ولی در پیام ذکر افراد بی طرف را جز انصار خود می خواند.

(۳). متی، باب ۱۹، مرقس باب ۱۰، لوقا، باب ۱۸.

من همان چوپان صالح هستم». «۱»

۳. «هنگامی که مسیح را به دار زدند دو دزدی که همراه او به دار آویخته شده بودند هر دو او را سرزنش می کردند». «۲»

«یکی از دو گناهکار به دار زده شده با زبان انکار به مسیح گفت: اگر تو مسیح هستی خود و ما را

نجات بده و دیگری گناهکار اول را نهیب زد و در پاسخ او گفت: آیا تو از خدا نمی ترسی زیرا که در همان عذاب گرفتاری، و ما به حق مکافات اعمال خود را می بینیم و این کس هیچ گناه نکرده است». «۳»

۴. «اگر من به نفع خود گواهی می دهم شهادت من بر حق نیست. «۴» اگر من به نفع خود گواهی می دهم شهادت من بر حق است». «۵»

اینها نمونه اندکی از تناقضات فراوان اناجیلی است که از نظر حجم و صفحات بسیار محدود و ناچیز می باشند، و همین مقدار برای روشن شدن افراد حق جو و واقع بین کفایت می کند. «۶»

---

(۱). یوحنا، باب ۱۰.

(۲). متی، باب ۲۷.

(۳). انجیل لوقا، فصل ۲۳. و اختلاف این دو نقل روشن است زیرا، نقل اوّل هر دو نفر را سرزنش کننده معرفی می کند ولی نقل دوم یکی را به این صفت معرفی کرده و دیگری را فرد حق گو و مدافع مسیح جلوه می دهد.

(۴). یوحنا، فصل ۵.

(۵). یوحنا، فصل (باب)، ۸.

(۶). برای اطلاع بیشتر از تناقضات اناجیل به کتاب های «الهدی ...» و «الرحله المدرسیه» آثار جاوید آیه اللّه بلاغی و به رساله ما «نفحات الاعجاز» مراجعه شود.

اعجاز قرآن از نظر قانون گذاری

اشاره

بر هر فردی که اطلاعاتی از زندگانی ملل پیش از اسلام، داشته باشد، این مطلب روشن است: روزی که ستاره اسلام درخشیدن، جهل و نادانی، انحطاط فرهنگی و اخلاقی سایه شوم خود را بر سر ملل جهان و بالاخص ملت عرب گسترده بود، وحشیگری و قانون جنگل بر آنها حکومت می کرد، قلوب و افکار آنان به جای توجه به کسب و کار و ابتکار، به یغماگری و غارت متوجه بود، برای

برافروختن آتش جنگ به سرعت گام برمی داشتند، ملت عرب در وحشیگری و افسانه پرستی، سهم زیادی داشتند، پیرو آئینی نبودند که زیر لوای آن گرد آیند، نظام واحد اجتماعی بر آنها حکومت نمی کرد تا در پرتو آن با یکدگر متّحد شوند، پیروی از شیوه پدران و نیاکان، آنان را به این سو و آن سو کشیده و به اختلاف و پراکندگی آنان دامن

می زد. اکثریت سکنه عربستان را قبایل بت پرست تشکیل می داد.

برای هر قبیله ای معبودی بود که آن را می پرستیدند و آنها را شفیع و وسیله تقرب به درگاه الهی می دانستند، تقسیم مال به وسیله تیرها «۱» در میان آنان رواج کامل داشت و آن را یکی از مفاخر خود می شمردند و به آن افتخار می نمودند، «۲» ازدواج با همسران پدر، رسم دیرینه آنها بود و یکی از عادات زشت و قبیح آنها این بود که با کمال بیرحمی دختران خود را زنده به گور می کردند. «۳»

اینها نمونه هایی از عادات زشت عرب عصر جاهلیّت بود، ولی هنگامی که نور محمد صلی اللّه علیه و آله و سلم در شبه جزیره درخشید، و آفتاب اسلام از افق مکه طلوع کرد، ارواح و عقول آنها با نور معارف اسلام، روشن گردید و با فضائل اخلاقی آراسته شدند.

بت پرستی جای خود را به توحید و خداشناسی داده، جهل و نادانی به علم و دانش تبدیل گشت. ارزش های انسانی و الفت و برادری جایگزین رذائل و عداوت و دو دستگی شد. و در پرتو آیین اسلام، به صورت ملت متحدی درآمدند، و شعاع قدرت آنها بر جهان گسترش یافت و پرچم اسلام را در سرتاسر جهان به اهتزاز

درآوردند.

---

(۱). یک نوع بخت آزمایی بود.

(۲). بلوغ الارب، ج ۳، ص ۵۰، چاپ مصر.

(۳). بلوغ الارب، ج ۳.

«دوزی» «۱» می گوید: محمد در پرتو تعالیم خود، قبایل مختلف عرب را به صورت ملت متحد و بزرگی که همگی از یک هدف پیروی می کردند، درآورد، و در صحنه هستی به صورت یک ملت بزرگ تجلی کردند که شعاع قدرت خود را از اقیانوس اطلس تا اقیانوس «هند» گسترش دادند. روزگاری که اروپا در تاریکی جهالت قرون وسطی فرو رفته بود مسلمانان پرچم های تمدن خویش را در سرتاسر جهان به اهتزاز درآوردند و تنها همانها بودند که در این اعصار با علم و دانش سر و کار داشت، و در عصری که نظام ملل اروپا به واسطه جنگ های وحشیانه از هم گسسته بود، در پرتو اشعه علوم آنان، ابرهای جهالت و بربریت از آسمان ملل مغرب زمین، عقب رانده شد. «۲»

آری همه این پیشرفت ها و ترقی ها در پرتو تعالیم کتاب خدا صورت گرفت، کتابی که بر تمام کتاب های آسمانی برتری دارد، و در تعالیم و نظامات اجتماعی و اخلاقی، راهی را انتخاب نموده که با دلایل روشن و عقل سلیم هماهنگی می کند.

میانه روی اساس تعالیم اسلام است

اشاره

قرآن، تعالیم خود را بر اساس اعتدال و میانه روی و دوری از

---

(۱). یکی از وزرای فرانسه.

(۲). صفوه العرفان، نگارش محمد فرید وجدی، صفحه ۱۱۹.

هر نوع افراط و تفریط بنا نهاده است: و لذا مشاهده می کنید که در آغاز کتاب به بشر تلقین نموده که از خدا بخواهد او را به راه راست، راهی که از هر نوع افراط و تفریط پیراسته است هدایت کند آنجا که می فرماید: اهْدِنَا

الصِّراطَ الْمُسْتَقِيمَ و این جمله کوتاه با آن همه اختصاری که دارد معنی بسیار وسیعی در بر دارد که در تفسیر سوره حمد بیان کرده ایم.

قرآن در آیه های زیادی مردم را به اعتدال و میانه روی دعوت نموده و تعالیم خود را بر این اساس بنا نهاده است که برخی از آنها را در اینجا نقل می کنیم:

۱. خداوند به شما امر می کند که امانت ها را به صاحبان آنها بازگردانید، و بر پایه عدالت داوری کنید. «۱»

۲. عدالت و میانه روی را پیشه خود سازید، زیرا اعتدال، به پرهیزگاری نزدیک تر است. «۲»

۳. هنگام سخن گفتن، عدالت را رعایت کنید هر چند درباره خویشاوندان باشد. «۳»

۴. خداوند به عدالت و نیکی و بخشش به خویشاوندان فرمان

---

(۱). إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلى أَهْلِها وَ إِذا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ (نساء: ۵۸).

(۲). اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوى (مائده: ۸).

(۳). وَ إِذا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَ لَوْ كانَ ذا قُرْبى (انعام: ۱۵۲).

می دهد و از کار زشت و کردار بد و ستم، باز می دارد از این طریق شما را اندرز می دهد تا متذکر شوید (و فرائض و محرمات الهی را فراموش نکنید). «۱»

میانه روی در صرف مال

آری قرآن به عدل و اعتدال دستور داده، و تعالیم و قوانین خود را بر اساس میانه روی نهاده است و برای همین، خداوند کرارا از بخل و حرص شدید به مال نهی فرموده و مفاسد و زیان های بخل و عواقب بد آن را کاملا روشن ساخته است چنان که می فرماید:

۵. کسانی که در نعمت های خدا که از کرم خود به آنها داده است بخل می ورزند، تصور نکنند که به سود آنها است بلکه به زیان

آنها است، به همین زودی در روز رستاخیز اموالی که در آن بخل ورزیده اند طوق گردن آنها می شود. میراث آسمان ها و زمین از آن خداست. خدا از آنچه انجام می دهید آگاه است. «۲»

اگر قرآن از بخل و حرص شدید به مال نهی فرموده در مقابل از

---

(۱). إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسانِ وَ إِيتاءِ ذِی الْقُرْبی وَ يَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْكَرِ وَ الْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (نحل: ۹۰).

(۲). وَ لا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخَلُونَ بِما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْراً لَهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَهُمْ سَيُطَوَّقُونَ ما بَخِلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيامَهِ وَ لِلَّهِ مِيراثُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (آل عمران: ۱۸۰).

مرزهای اعجاز، ص: ۱۰۰

هر نوع اسراف و تبذیر نیز جلوگیری نموده و مردم را به ضرر و مفاسد آن واقف ساخته است چنان که می فرماید:

۶. اسراف نکنید، خداوند اسراف کنندگان را دوست نمی دارد. «۱»

۷. اسراف کنندگان برادران شیاطین هستند ... دست خود را به گردن خود مبند (بخل مورز) و نیز آن را به تمامی باز مکن (در انفاق و خرج افراط منما) تا ملامت شده و حسرت زده در گوشه ای ننشینی. «۲»

بردباری در عین مبارزه با ستمگر

قرآن مردم را به بردباری و شکیبایی در برابر مصایب و رویدادهای ناگوار دستور داده، و افراد صابر و شکیبا را ستوده و به آنان وعده پاداش بزرگ داده و می فرماید:

۸. افراد صابر و بردبار به پاداش بی حساب خود خواهند رسید. «۳»

و نیز فرموده است:

---

(۱). وَ لا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ (انعام: ۱۴۱).

(۲). إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كانُوا إِخْوانَ الشَّياطِينِ ... وَ لا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَهً إِلی عُنُقِكَ وَ لا تَبْسُطْها كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُوماً مَحْسُوراً (اسراء: ۲۷، ۲۹).

(۳).

إِنَّما يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسابٍ (زمر: ١٠).

٩. خداوند افراد شکیبا را دوست دارد. «١»

ولی دستور صبر و استقامت او نه به این معنی است که ظلم ستمگران را تحمل کند و دست بسته در برابر آنان بایستد، بلکه به ستمدیدگان اجازه داده که اگر بخواهند، انتقام خود را به طور عادلانه از آنها بگیرند و آنها را قصاص کنند، تا ریشه فساد کنده شود و عدل و عدالت در اجتماع حکم فرما گردد، چنان که فرموده:

١٠. اگر کسی به حقوق شما تجاوز کرد، شما نیز به همان اندازه به او تعدی کنید. «٢»

قرآن به خونخواه (ولیّ مقتول) اجازه داده که کسی را که از طریق عمد مرتکب قتل شده است قصاص کند. چنان که می فرماید:

١١. کسی که از روی ظلم کشته شود به ولی او اجازه دادیم (که قصاص خود را از قاتل بگیرد) ولی نباید در قتل زیاده روی کند. «٣»

نمونه دیگر از میانه روی های قرآن

از آنجا که قرآن، تعالیم خود را بر اساس اعتدال و میانه روی نهاده، و مردم را به عدل و دادگری و دوری از هر نوع افراط و تفریط دستور داده است، توانسته است با قوانین خود، جنبه های مادی و

---

(١). وَ اللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ (آل عمران: ١٤۶).

(٢). فَمَنِ اعْتَدى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدى عَلَيْكُمْ (بقره: ١٩۴).

(٣). وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنا لِوَلِيِّهِ سُلْطاناً فَلا يُسْرِفْ فِي الْقَتْلِ (اسراء: ٣٣).

معنوی زندگی بشر را تأمین نماید و صلاح و رستگاری بشر را در این سرا، و سعادت و نیک فرجامی او را در سرای دیگر، تضمین کند.

بنابراین قرآن همان قانون اساسی پر اهمیتی است که پیامبر

بزرگوار، برای این که بشر را در دو جهان سعادتمند سازد، آورده است.

قرآن بر خلاف تورات، بشـر را از زاویه مادیات مورد بررسی قرار نمی دهد، بلکه گذشته از این که به دنیای او توجه می کند، نظر او را به سرای دیگر نیز معطوف می دارد و از این راه اعتدال و میانه روی در رهبری بشر را آشکار می سازد.

تورات کنونی بر خلاف روش قرآن، بشـر را فقط از یک زاویه نگریسـته و توجه او را به زنـدگی سـرای دیگر معطوف نساخته است و لـذا در این تورات رایـج، با آن بزرگی و قطوری موضوع معاد و زنـدگی پس از مرگ مطرح نشـده و سـخنی از آن به میان نیامده، و از جهان دیگر، که جهان پاداش و کیفر اعمال است بحث و گفتگو نشده است. «۱»

---

(۱). درست است که در تورات صـریحا موضوع معاد مطرح نشده است ولی در کتب «عهد عتیق» اشارات و گاهی تصـریحاتی در این باره وارد شده است مثلا در جامعه سـلیمان آیه ۱۳ و ۱۴، باب ۱۴ چنین می فرماید: «از خدا بترس و اوامر او را نگاهدار چون که تمامی تکلیف انسان این است، زیرا خـدا هر عمل را یا هر کار مخفی، خواه نیکو و خواه بـد باشد، به محاکمه خواهد آورد».

مرزهای اعجاز، ص: ۱۰۳

تورات کنونی به قدری در مادیات غوطه ور شده و آن را وجهه نظر خود قرار داده که وقتی می خواهد مردم را به اطاعت خدا و پیروی از دسـتورات الهی تشویق کنـد، اثر وضـعی اطاعت و فرمانبرداری را ثروتمنـدی و تسـلط بر مردم معرفی می کند و اثر وضعی معصیت و گناه را مرگ و از دست دادن

مال و قدرت می داند.

همچنین قرآن بر خلاف انجیل، بشر را تنها از دیدگاه معنویات مورد مطالعه قرار نداده است و از تنظیم امور زندگی او در این جهان غفلت نورزیده است، از این نظر تشریع قرآن یگانه شریعت کاملی است که در تعالیم خود، مصلحت دنیوی و اخروی بشر را در نظر گرفته است و برای نمونه برخی از تعالیم آن را که ناظر به هر دو جنبه (مادی و معنوی) است در اینجا می آوریم:

دعوت به سرای دیگر

۱۲. هر کس از خدا و پیامبر او پیروی کند، او را وارد بهشت

گاهی در این کتاب صریح تر به زندگی مجدد پس از مرگ تصریح کرده و می گوید:

«خداوند می میراند و زنده می کند، به قبر فرود می آورد و برمی خیزاند» (کتاب اول سموئیل، آیه ۷ از باب ۲).

باز در این کتب تصریحات و اشاراتی وجود دارد و برای اطلاع بیشتر به زبور داود آیه ۷ از مزمور ۱۱ و آیه های ۸- ۱۱ از مزمور ۱۶ و کتاب اشعیا باب ۲۶ آیه ۱۹ و کتاب دانیال باب ۱۲ آیه ۳- ۴ و ... مراجعه شود (مترجم).

مرزهای اعجاز، ص: ۱۰۴

می کند که زیر (درختان آن) نهرها جریان دارد، همیشه در آنجا خواهند ماند، و این کامیابی بزرگ است، و هر کس خدا و رسول او را نافرمانی کند و از حدودی که خدا تعیین کرده است تعدی نماید او را وارد آتش می کند که همیشه در آن خواهد ماند و برای او عذاب خوار کننده و خفت انگیزی است. «۱»

۱۳. هر کس به اندازه سنگینی ذره ای کار نیک کند (پاداش) آن را می بیند و هر کس به اندازه سنگینی ذره ای کار بد انجام دهد (کیفر)

آن را می بیند. «۲»

۱۴. در (نعمت هایی) که خداوند به تو داده است سرای دیگر را بجوی و هرگز بهره خود از این جهان را فراموش مکن. «۳»

دعوت به بهره برداری از نعمت های دنیا

اسلام مردم را به تحصیل علم و دانش، و پیروی از تقوا و پرهیزگاری دعوت نموده است، در عین حال اجازه داده است که از لذائذ زندگی، و آنچه که پاک و طیب است بهره گیرند و فرموده

---

(۱). ... وَ مَنْ یُطِعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ یُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها وَ ذلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ* وَ مَنْ یَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ یَتَعَدَّ حُدُودَهُ یُدْخِلْهُ ناراً خالِداً فِیها وَ لَهُ عَذابٌ مُهِینٌ (نساء: ۱۳، ۱۴).

(۲). فَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ خَیْراً یَرَهُ* وَ مَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ شَرًّا یَرَهُ (زلزله: ۷، ۸).

(۳). وَ ابْتَغِ فِیما آتاکَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَ لا تَنْسَ نَصِیبَکَ مِنَ الدُّنْیا (قصص: ۷۷).

است:

۱۵. بگو چه کسی زینت ها و روزی های پاکیزه را که خداوند برای بندگان خود آفریده، حرام کرده است. «۱»

اسلام مردم را به پرستش خدا و تفکر در آیات تشریعی (کتاب آسمانی) و تکوینی (جهان آفرینش) و مطالعه این جهان وسیع و اسرار وجود انسان دعوت نموده است ولی دعوت خود را به این امور که ارتباط بشر را با خدای جهان استوارتر می سازد منحصر نکرده، بلکه برنامه هایی آورده که زیربنای زندگی اجتماعی او را محکم تر می سازد. از این نظر داد و ستد را حلال شمرده و فرموده:

۱۶. خداوند داد و ستد را حلال کرده و رباخواری را تحریم نموده است. «۲»

۱۷. ای افراد با ایمان، به عهود و پیمان های خود وفادار باشید. «۳»

و نیز به انسان دستور

داده است که برای حفظ نسل، ازدواج نماید و فرموده:

۱۸. مردان و زنان بی همسر و افراد صالح از غلامان و کنیزان را به ازدواج یکدیگر درآورید، اگر تهی دست باشند، خدا آنان را بی نیاز

---

(۱). قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِی أَخْرَجَ لِعِبادِهِ وَ الطَّيِّباتِ مِنَ الرِّزْقِ. (اعراف: ۳۲).

(۲). وَ أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبا (بقره: ۲۷۵).

(۳). يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ (مائده: ۱).

می سازد. خداوند گشایش بخش و دانا است. «۱»

و در زندگی زناشویی امر فرموده که شخص به همسر خود نیکی کند و لوازم زندگی او را تأمین نمایید.

و همچنین دستور داده که به پدر و مادر و خویشاوندان و مسلمانان بلکه به تمام بشر نیکی نماید چنان که فرموده:

۱۹. با زنان خود خوب و شایسته رفتار کنید. «۲»

زنان به همان نسبت که مسئولیت هایی بر عهده دارند، دارای حقی هست. «۳»

۲۰. خدا را بپرستید و برای او شریک قرار مدهید و به پدر و مادر و خویشاوندان و یتیمان و مستمندان و همسایه خویشاوند و همسایه نزدیک و درماندگان راه، و غلامان و کنیزانی که دارید نیکی کنید، خداوند گردنکشان خودپسند را دوست نمی دارد. «۴»

۲۱. به مردم نیکی کن چنان که خدا به تو نیکی نموده است و

---

(۱). وَ أَنْكِحُوا الْأَيامى مِنْكُمْ وَ الصَّالِحِينَ مِنْ عِبادِكُمْ وَ إِمائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَراءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ اللَّهُ واسِعٌ عَلِيمٌ (نور: ۳۲).

(۲). وَ عاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ (نساء: ۱۹).

(۳). وَ لَهُنَّ مِثْلُ الَّذِی عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ (بقره: ۲۲۸).

(۴). اعْبُدُوا اللَّهَ وَ لا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وَ بِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً وَ بِذِی الْقُرْبی وَ الْيَتامی وَ الْمَساكِينِ وَ الْجارِ ذِی الْقُرْبی وَ الْجارِ الْجُنُبِ وَ الصَّاحِبِ

بِالْجَنْبِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ وَ ما مَلَكَتْ أَيْمانُكَمْ إِنَّ اللَّهَ لا يُحِبُّ مَنْ كانَ مُخْتالًا فَخُوراً (نساء: ۳۶).

در روی زمین فساد مکن خداوند مفسدان را دوست نمی دارد. «۱»

۲۲. رحمت خداوند به افراد نیکوکار نزدیک است. «۲»

۲۳. نیکی کنید که خداوند نیکوکاران را دوست می دارد. «۳»

اینها نمونه هایی از تعالیم حیات بخش قرآن است که بر اساس اعتدال و میانه روی تشریع شده است.

دعوت به نیکی ها و مبارزه با فساد

قرآن امر به معروف و نهی از منکر و ارشاد ملل و مبارزه با هر نوع فساد را بر عهده تمام افراد نهاده، و هرگز آن را وظیفه گروه خاصی و یا افراد مخصوصی ندانسته است. قرآن با چنین قانون عالی، موجبات گسترش تعالیم خود را فراهم آورده و به آنها تحرک و بقا و جاودانگی بخشیده است، زیرا به حکم این قانون، هر یک از افراد یک خانواده و یا عضو یک اجتماع، راهنما و نگهبان دیگران است، بلکه بالاتر، هر فردی از افراد مسلمان را راهنمای دیگران قرار داده تا آنان را به راه راست هدایت کند، و از فساد و ستم باز دارد.

نتیجه این قانون این است که هر مسلمانی مکلف است آیین

---

(۱). وَ أَحْسِنْ كَما أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَ لا تَبْغِ الْفَسادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ (القصص: ۷۷).

(۲). إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ (اعراف: ۵۶).

(۳). وَ أَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (بقره: ۱۹۵).

اسلام را تبلیغ کند، و در اجرای احکام آن بکوشد. آیا سپاهی نیرومندتر و مؤثرتر از این سپاه هست؟

در جهان امروز برای اجرای قوانین به نیروی انتظامی متوسل می شوند، در صورتی که آنها نمی توانند در همه جا

و هر زمان با تک تک مردم همراه باشند، شعاع قدرت آنها بسیار کوتاه است. «۱»

ولی اسلام با همگانی کردن موضوع امر به معروف و نهی از منکر و مبارزه با فساد، این مشکل را حل کرده است. چقدر میان قوای انتظامی اسلام و قوای انتظامی دیگران تفاوت است؟

ملاک فضیلت، دانش و پرهیزکاری است

یکی از تعالیم بزرگ قرآن که به اتحاد و یگانگی مسلمانان کمک بسزایی کرده است، موضوع اخوت و برادری اسلامی، و الغای هر نوع تبعیضات ناروا و امتیازات غیر صحیح است، تا آنجا که تنها ملاک فضیلت را پرهیزگاری و دانش دانسته و چنین فرموده است:

إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاكُمْ. «۲»

«گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شما است».

---

(۱). اسلام، گذشته از نیروی انتظامی، ایمان و وجدان انسان ها را پلیس آنان قرار می دهد، تا حتی زمانی که هیچ نیروی مراقب و بازدارنده ای وجود ندارد، به گناه و تجاوز به حقوق افراد جامعه دست نزنند.

(۲). حجرات: ۱۳.

قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لا يَعْلَمُونَ. «۱»

«بگو آیا کسانی که می دانند با آنان که نمی دانند مساویند؟!».

پیامبر اسلام در یکی از سخنان خود، مساوات اسلامی را چنین توصیف می فرماید: خداوند عزیز در پرتو اسلام کسانی را که در دوران جاهلیت ذلیل و خوار بودند، عزیز و گرامی ساخت. خداوند در پرتو اسلام افتخارات دوران جاهلیت و مباهات به وسیله انساب را از میان شما برداشت، امروز مردم سیاه و سفید، عرب و عجم همگی یکسانند. همه از آدم بوجود آمده اند، و خدا آدم را از خاک آفرید و گرامی ترین فرد در پیشگاه خدا در روز رستاخیز فرمانبردارترین و پرهیزگارترین شما است. «۲»

و از سخنان پیامبر اکرم صلی

اللّه علیه و آله و سلم است که فرمود:

«مزیت عالم بر جاهل مانند برتری من بر کمترین شما است». «۳»

اسلام همان آیینی است که سلمان فارسی را به خاطر ایمان او، بر دیگران مقدم داشت و او را از اهل بیت رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم شمرد، ولی

---

(۱). زمر: ۹.

(۲). کافی، ج ۵، کتاب نکاح، باب ۲۱، ص ۳۳۹- ۳۴۳.

(۳). جامع الصغیر با شرح مناوی، ج ۴، ص ۴۳۲.

ابو لهب عموی پیامبر را به خاطر کفر و عناد، از حوزه خویشاوندی طرد نمود.

صفحات زندگانی پیامبر اسلام بر این مطلب شاهد گویایی است او در دوران زندگی پر افتخار خود هرگز با حسب و نسب و سایر اموری که در آن عصر به آن افتخار و مباهات می شد، افتخار نکرد، بلکه او به جای ترویج از موهوم پرستی، مردم را به توحید و خداشناسی و اعتقاد به سرای دیگر و اتحاد و اتفاق دعوت نمود، و در پرتو آن توانست بر قلوب ملتی که کارش افتخار به خاندان و قبیله بود، و دلهایی مملو از عداوت و نفاق داشتند، حکومت کند و آن چنان احساسات آنها را کنترل نماید که باد کبر و نخوت را از دماغ آنها خارج سازد، و درخت اخوت را در اجتماع آنان آن چنان پرورش دهد و بارور سازد که رئیس ثروتمند قبیله ای، حاضر شود دختر خود را به مسلمانان تهیدستی که انتساب به قبیله معروفی نداشت بدهد. «۱»

***

---

(۱). نمونه آن ازدواج جویبر با دختر زیاد بن لبید است که از ثروتمندان و اشراف مدینه بود، او به دستور رسول خدا صلی اللّه

علیه و آله و سلم دختر خود «ذلفا» را در عقد جوان سیاهی که از نظر قیافه و نسب و ثروت چندان تعریفی نداشت، درآورد، ثقه الإسلام کلینی در کافی، ج ۵ باب ۲۱، ص ۳۳۹- ۳۴۳، حدیث ۱، داستان او را به طور مشروح نقل کرده است.

مرزهای اعجاز، ص: ۱۱۱

اینها نمونه هایی از تعالیم و راهنمایی های قرآن است، و دقت در آنها حاکی است که این کتاب آسمانی مصالح فرد و اجتماع را با هم در نظر می گیرد و در تشریع قوانین خود، صلاح و سعادت هر دو جهان را ملاحظه می کند.

آیا پس از این بررسی، جا دارد که عاقلی در نبوت و ارتباط پیامبر اسلام صلی اللّه علیه و آله و سلم با جهان وحی، شک و تردید کند؟ خصوصا که محیط تربیت او را در نظر بگیرد، و بداند که پیامبر در میان ملتی پرورش یافته که کوچک ترین آشنایی با این تعالیم نداشتند.

مرزهای اعجاز، ص: ۱۱۳

(۷)

قرآن و حقایق ثابت و خلل ناپذیر

قرآن موضوعات فراوانی را مورد بررسی قرار داده است که اهداف گوناگونی را دنبال می کنند.

قرآن پیرامون مسائلی مانند: الهیات، معارف عقلی، آغاز آفرینش، سرانجام خلقت، روح، فرشته، شیطان، جن، فلکیات، اجرام آسمانی، تاریخ ملل، سرگذشت پیامبران و مذاکراتی که با امت های خود داشتند، تمثیل ها، احتجاجات، قوانین اخلاقی، حقوق خانوادگی، سیاست و کشورداری، قوانین اجتماعی، دستورات نظامی و جنگی، قضا و قدر، جبر و اختیار، عبادات و معاملات، زناشویی و طلاق، ارث، حدود و قصاص و ... بحث و گفتگو کرده است.

قرآن در بررسی های خود یک سلسله حقایق گرانبها و خلل ناپذیری را آورده که مرور زمان و تکامل علوم نتوانسته است

مرزهای اعجاز، ص: ۱۱۴

کوچک ترین

خللی بر آنها وارد کند و از نظر محاسبات عادی، محال است یک بشر متعارف بدون استمداد از وحی، به چنین کاری قیام نماید، مخصوصا که این فرد از میان یک ملت وحشی برخیزد که در طول تاریخ خود، رابطه ای با این معارف و سایر علوم نداشته باشند.

ثبات و پابرجایی حقایق قرآن از دلایل ارتباط پیامبر اسلام با جهان وحی می باشد و اگر او یک فرد عادی بود باید نظریات و معارف او بسان دانشمندان دیگر پس از گذشت یک زمان کوتاه، دستخوش بطلان و ایراد و انتقاد شود، چه بسا بزرگ ترین دانشمندان جهان کتابی را در رشته تخصصی خود با زحمات توانفرسایی می نویسند ولی چیزی نمی گذرد که بطلان بسیاری از آرا و نظرات آنان آشکار می گردد.

اصولا- خاصیت علوم نظری و فکری همین است، هر چه پیرامون مسائل یک علم نظری بیشتر بحث و گفتگو شود؛ حقایق آن بیش از پیش روشن می گردد و برای آیندگاه خلاف آنچه که گذشتگان می پنداشتند ثابت می شود. از قدیم الایام در مثل گفته اند: آگاهی از حقیقت، زاده بحث و کاوش است و چه حقایق بزرگی است که گذشتگان، کشف راز آنها را به عهده آیندگان نهاده اند. از این نظر همواره نظرات و کتاب های رجال گذشته هدف تیرهای انتقاد آیندگان بوده است. و چه بسا مطالبی را که پرچمداران علم و دانش در اعصار

مرزهای اعجاز، ص: ۱۱۵

گذشته، از حقایق قطعی می پنداشتند، امروز بر اثر بحث و کاوش های علمی در ردیف افسانه ها قرار گرفته است.

با این که از تاریخ نزول قرآن چهارده قرن می گذرد، و این کتاب اهداف مختلفی را تعقیب کرده، و مسائل دقیق و عظیم علمی را مطرح

نموده است ولی تا کنون، مطلبی در آن پیدا نشده که مورد اعتراض و انتقاد باشد مگر یک سلسله اوهام و پندارهایی که برخی از معاندان، آنها را به صورت انتقاد و اعتراض درآورده اند، و ما در آینده برخی از آنها را مورد بررسی قرار خواهیم داد.

(۸)

قرآن و مسئله خبر از غیب

قرآن ضـمن آیاتی از یک سلسـله حوادث مهمی که همگی به آینده تعلّق داشـته اند، خبر داده است، و هرگز در گزارش های آن خطایی دیده نشده بلکه صادق و راستگو بوده است. و این خود گواه بر این است که این خبرها را از جهان وحی گرفته، و راهی غیر آن نداشته است.

اینک نمونه هایی از آیاتی که در آنها از غیب خبر داده شده در اینجا می آوریم.

۱. وَ إِذْ یَعِدُکُمُ اللَّهُ إِحْدَی الطَّائِفَتَیْنِ أَنَّها لَکُمْ وَ تَوَدُّونَ أَنَّ غَیْرَ ذاتِ الشَّوْکَهِ تَکُونُ لَکُمْ وَ یُرِیدُ اللَّهُ أَنْ یُحِقَّ الْحَقَّ بِکَلِماتِهِ وَ یَقْطَعَ دابِرَ الْکافِرِینَ. «۱»

---

(۱). انفال: ۷.

«به یـاد آریـد موقعی را که خداونـد (مقـابله) بـا یکی از دو طـایفه را به شـما وعـده می داد و شـما می خواستیـد که طایفه غیر نیرومند نصیبتان گردد. خدا می خواهد با اراده خود حق را پا برجا، و ریشه کافران را قطع کند.

این آیه در غزوه بدر نازل گردید و خدا در آن به مؤمنان، وعده نصرت و پیروزی بر دشمن داد. مسلمانان در آن روزها از نظر تعداد، در اقلیت بودند، ساز و برگ و ابزار جنگی آنها چندان تعریفی نداشت. شماره سواره نظام دو نفر بود (مقداد، زبیر) ولی تعداد مشرکان بیشتر و از نظر نیروی نظامی و وسائل جنگی قوی تر و نیرومندتر بودند،

و خود آیه با لفظ ذاتِ الشَّوْکَهِ به تفوق نظامی آنان تصریح می کند. از این لحاظ مسلمانان از مقابله با آنها بیم داشتند و مایل بودنـد با غیر آنان (کاروان بازرگانی قریش) روبرو شونـد، ولی از آنجا که خـدا می خواهـد، حق و حقیقت را پایدار و مسـتقر سـازد و بنیـاد کـافران را قطع کنـد آنـان را بـا نیرومنـدترین دسـته روبرو ساخت، و به وعـده نصـرتی که قبل از روبرو شـدن به مسلمانان داده بود وفا کرد و ریشه کافران را قطع نمود. «۱»

---

(۱). شایـد تصور شود که این آیه از آن نظر حاکی از غیب است که جمله های «یعدکم، تودون، یریدون، یحق و یقطع» از پنج حادثه آینده خبر داده و مسلمانان را پیش از وقوع آنها آگاه نموده است.

مرزهای اعجاز، ص: ۱۱۹

۲. فَاصْدَعْ بِما تُؤْمَرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِکِینَ* إِنَّا کَفَیْناکَ الْمُسْتَهْزِئِینَ* الَّذِینَ یَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ فَسَوْفَ یَعْلَمُونَ. «۱»

«آنچه دسـتور داری آشـکار کن و از مشـرکان روی برگردان، مـا شـر اسـتهزا کننـدگان را از تو کوتـاه می کنیم، کسانی که با خدای یکتا شریک قرار می دهند به زودی خواهند دانست».

این آیه از آیات مکی است، و در آغاز دعوت به آیین اسلام

ولی بـا توجه به این که این آیه پس از نبرد بـدر نـازل گردیـده، و به عنوان حکایت گذشـته سـخن می گویـد، به گواه این که سخن خود را به جمله «و إذ یعـدکم» که مفسـران عالیقدر آن را به لفظ مقدری مانند «اذکر» متعلق می گرند آغاز کرده است؟ در این آیه جز یک خبر غیبی بیش نیست و آن این است که آیه صریحا می رساند که به یاد آورید وعده ای که

قبلا به شـما دادیم و گفتیم که با یکی از دو طایفه روبرو خواهیـد شـد. و امّا جمله های دیگر هر چند به لفظ مضارع وارد شده انـد هرگز حـاکی از غیب نیست و آیه نیز دلالت نـدارد که خداونـد پیش از نزول آیه آنان را از مضامین آن آگاه ساخته بود، آیه دلالت دارد که فقط آنان را از یک مطلب قبل آگاه ساخته بود، و آیه متـذکر می گردد که به یاد آریـد که ما قبلا شـما را از چنین حادثه ای آگاه ساخته بودیم.

امّا جمله «تودّون» مبین روحیه ارتش اسـلام است، موقعی که خداونـد آنها را از ملاقات با یکی از دو طایفه آگاه ساخت، و امّا جمله هـای «یریـد»، «یحق»، «یقطع» همگی حـاکی از مشـیت الهی است و تعلیـل است برای اینکه چرا شـما را بـا دسـته نیرومند روبرو سـاختیم. آری اگر ثابت شود که این آیه قبل از جنگ بـدر نازل شـده تمام این جمله های پنجگانه خبر از غیب خواهند بود ولی سیاق آیات بعدی بر خلاف آن دلالت دارند و همگی حاکیند که این آیه پس از جنگ نازل گردیده است (مترجم).

(۱). حجر: ۹۴- ۹۶.

نازل گردیده است. محدثان شأن نزول آن را از «انس بن مالک» چنین نقل می کنند:

گروهی از مردم مکه هر موقع چشـمشان در کوچه و بازار به پیامبر می افتاد، به طعن و بـدگویی می پرداختند و می گفتند: این مرد مدعی است که من پیامبرم و فرشـته وحی بر من نازل می گردد و این آیه به منظور پاسخ به بدگویی آنان نازل شده است. و از پیروزی و گسترش آیین او، و نصرت هایی که از ناحیه خدا متوجه او

خواهد شد و ذلت و خواری که نصیب دشمنان او خواهد گردید، پرده برداشت و یک آینده قطعی پیشگویی داد. «۱»

قرآن وقتی این خبر را منتشر ساخت که هرگز کسی باور نمی کرد روزی فرا برسد که قریش شوکت و قدرت خود را از دست بدهند و پیامبر بر آنها پیروز گردد.

و مانند آیه پیشین است آیه زیر:

۳. هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدی وَ دِینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَ لَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ. «۲»

«او کسی است که پیامبر خود را با هدایت و آیین حق فرستاد، تا آن را بر تمام آیین های جهان پیروز گرداند، گرچه مشرکان آن را خوش نداشته باشند».

---

(۱). النقول، ص ۱۳۳، نگارش جلال الدین سیوطی.

(۲). سوره صف: ۹.

مرزهای اعجاز، ص: ۱۲۱

۴. غُلِبَتِ الرُّومُ* فِی أَدْنَی الْأَرْضِ وَ هُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَیَغْلِبُونَ* فِی بِضْعِ سِنِینَ .... «۱»

«رومیان در نزدیک ترین سرزمین به سرزمین عرب مغلوب گردیدند ولی آنان پس از مغلوب گشتن، در ظرف چند سال پیروز می گردند ...».

قرآن در این آیه گزارش داده که رومیان، شکست خود را در کمتر از ده سال فِی بِضْعِ سِنِینَ جبران می کنند. هنوز ده سال نگذشته بود که سپاه روم بر سپاه ایران پیروز گشت و سربازان رومی سرزمین ایران را اشغال کردند.

۵. أَمْ یَقُولُونَ نَحْنُ جَمِیعٌ مُنْتَصِرٌ* سَیُهْزَمُ الْجَمْعُ وَ یُوَلُّونَ الدُّبُرَ. «۲»

«بلکه می گویند ما گروه پیروزی هستیم (امّا اشتباه می کنند) به همین زودی شکست می خورند و پا به فرار می گذارند».

این آیه از سرکوب شدن مشرکان، و پراکندگی و انحلال قدرت و زوال کیان آنان خبر می دهد. و این خبر در روز «بدر» روزی که ابو جهل اسب خود را جلو راند و

در پیشاپیش قریش قرار گرفت و فریاد زد، ما امروز انتقام خود را از محمد صلی اللّه علیه و آله و سلم و یاران او می گیریم،

---

(۱). روم: ۲، ۳.

(۲). قمر: ۴۴، ۴۵.

جامه وجود به خود پوشید. خداوند در آن روز جمع آنان را متفرق ساخت و چهره حق را آشکار گردانید و برتری آیین خود را بر آیین های دیگر روشن نمود، و مشرکان سرکوب گردیدند و مسلمانان بر آنان پیروز گشتند.

این پیروزی، هرگز قابل پیش بینی نبود، زیرا به اندیشه کسی خطور نمی کرد که گروه ۳۱۳ نفری که سلاح کافی در اختیار نداشتند و از وسائل نقلیه جز دو اسب و هفتاد شتر که به طور متناوب بر آنها سوار می شدند چیزی را دارا نبودند؛ بر یک ارتش مجهز و نیرومند که تا بن دندان، مسلّح بودند، پیروز گردند.

آیا می توان پیش بینی کرد که یک اقلیت غیر مجهز بر یک جمعیت زیاد و مجهز، آن چنان پیروز گردد که کیان و شوکت آنها را بسان خاکستری در برابر تندباد قرار دهد. آری یک چنین پیروزی بدون خواست خدا و تأثیر مقام نبوت و خلوص نیت هرگز امکان نداشت.

۶. تَبَّتْ یَدا أَبِی لَهَبٍ وَ تَبَّ* ... سَیَصْلی ناراً ذاتَ لَهَبٍ* وَ امْرَأَتُهُ حَمَّالَهَ الْحَطَبِ. «۱»

«نابود باد دو دست (قدرت و شوکت) ابی لهب. او به زودی به همراه همسرش که هیزم کش (آتش بیار معرکه و سخن چین) است، به آتشی پا می نهد که شعله های سرکش دارد».

---

(۱). مسد: ۱- ۴.

این سوره از سرانجام زندگی ابو لهب و همسر او خبر داد و صریحا اعلام کرد که آنان در این جهان به

آیین توحید ایمان نخواهند آورد و سرنوشت آنها دوزخ است. همان طوری که قرآن پیش بینی کرده بود تا لحظه مرگ، هیچ کدام ایمان نیاوردند.

مرزهای اعجاز، ص: ۱۲۵

(۹)

قرآن و اسرار آفرینش

اشاره

قرآن در آیات زیادی، از قوانین هستی و رموز طبیعت و اجرام آسمانی و موضوعات دیگر بحث های جالب و شگفت انگیزی نموده است. به طور مسلم، اطلاع از رازهای آفرینش جز از طریق وحی امکان نداشت.

دانشمندان یونانی یا کسانی که پیش از آنها در راه استکشاف رازهای جهان آفرینش، گام نهاده بودند، اگر چه از برخی از این امور و اسرار آگاهی داشتند ولی جزیره العرب، مهد اسلام و محیط زندگی آن حضرت از این معارف به کلی بیگانه بود. گذشته از این، قسمت زیادی از آنچه که قرآن در اسرار خلقت بحث نموده، در پرتو تکامل علوم و پی گیری های مدام دانشمندان عصر اخیر، روشن شده است، و در مراکز علمی یونان باستان خبری از آنها نبود.

قرآن در بیان اسرار آفرینش، حزم و احتیاط را از دست نداده،

مرزهای اعجاز، ص: ۱۲۶

آنجا که صراحت، مطلوب و مستحسن بوده صراحت بیان را پیش گرفته، و آنجا که درک حقیقت برای عقول مردم آن زمان مشکل و پیچیده بوده، از طریق اشاره و کنایه مطلب را بیان نموده است، تا روزی که علم پیشرفت کند و بشر به اکتشافات فراوان نایل آید و پرده از روی اسرار طبیعت برداشته شود؛ این حقایق برای مردم آن زمان روشن و آشکار گردد.

ما در این جا نمونه هایی از اسرار جهان آفرینش را که وحی آسمانی از آن خبر داده و دانشمندان عصر اخیر با تلاش های فراوان به آنها پی برده اند می آوریم، و در

حقیقت این قسمت از آیات قرآن معجزه های علمی قرآن را تشکیل می دهند:

۱. هر موجود «آلی» نسبت ترکیبی خاصی دارد:

وَ أَنْبَتْنا فِیها مِنْ کُلِّ شَیْ ءٍ مَوْزُونٍ. «۱»

«و از هر گیاه موزون در آن رویاندیم».

این آیه حاکی است که هر یک از گیاهان وزن مخصوص و نسبت ترکیبی خاصی دارند و اخیرا این حقیقت از نظر علمی اثبات شده که هر یک از انواع گیاهان (و به طور کلی همه موجودات «آلی») از اجزایی مرکبند که هر کدام دارای وزن معین و نسبت ترکیبی خاصی هستند، به طوری که اگر یکی از آن مواد کم یا زیاد شود و به تعبیر

---

(۱). حجر: ۱۹.

مرزهای اعجاز، ص: ۱۲۷

دیگر نسبت ترکیبی آنها به هم بخورد موجود دیگری را تشکیل می دهند، جالب توجه این که این وزن معین و نسبت ترکیبی خاص، به قدری دقیق است که با دقیقی ترین ابزار سنجش که تا کنون بشر شناخته قابل سنجیدن نیست. «۱»

---

(۱). موجودات زنده اعم از جانوران و گیاهان گرچه از لحاظ شکل و ساختمان ظاهری با یکدیگر اختلافات فاحشی دارند مع هذا دارای ترکیب مخصوص و موزونی می باشند و به عبارت دیگر مواد سازنده بدن موجودات زنده که از همان عناصر سازنده اجسام بی روح می باشند (مانند: کربن، ازت، گوگرد، ئیدروژن، اکسیژن، فسفر، کلر، سدیم، پتاسیم، کلسیم، آهن و ...) و از عناصر فوق ترکیبات از قبیل آب، املاح، مواد پروتیدی (مواد سفیده ای)، لیپیی (چربی) و گلوسید (مواد قندی) را تشکیل می دهند با مقادیر معین و نسبت خاصی با یکدیگر جمع شده در نتیجه اجزای ذی روحی را بوجود آورده اند که اجتماع آنها موجود زنده را می سازد.

مقدار این مواد باید کاملا معین

بوده نسبتی بین آنها برقرار باشد زیرا در غیر این صورت خاصیت حیاتی پیدا نمی کند یعنی حیات نتیجه ترکیب مواد مخصوصی است و هر عاملی که این ترکیب را به هم زند خاصیت حیاتی را از بین می برد.

به عنوان مثال مقدار متوسط آب در ساختمان بدن انسان ۶۰ درصد است که این مقدار در جنین یک ماهه ۹۸ درصد و در طفل تازه متولد شده ۷۱ درصد و در موقع بلوغ ۶۴ درصد می باشد و بقیه آن را املاح و گلوسیدها و پروتیدها و لیپیدها تشکیل می دهند. اگر نسبت فوق در نسوج مختلف و یا حالات مختلف تغییر کند حیات به مخاطره می افتد. بنابراین مقدار و نسبت مواد سازنده ماده زنده، ثابت بوده و این ثبوت مقدار مواد است که باعث ایجاد حیات در ماده می شود. به هم آمیختن و ترکیب مواد در بدن موجود زنده صورت می گیرد و در خارج از بدن چنین ترکیبی انجام نمی شود. به عبارت دیگر ماده زنده است که می تواند ماده زنده بسازد.

ساختمان گیاهان نیز مانند حیوانات، ترکیبی از مواد مختلف با مقدار و نسبت معین

مرزهای اعجاز، ص: ۱۲۸

تلقیح نباتات به وسیله باد

وَ أَرْسَلْنَا الرِّياحَ لَواقِحَ. «۱»

«بادها را برای تلقیح (گیاهان و درختان) فرستادیم».

از رموز شگفت انگیزی که وحی الهی از آن پرده برداشته، نیازمندی برخی از درختان و گیاهان به تلقیح از طریق باد است.

مفسران پیشین، لفظ «لقاح» را که در آیه وارد شده است به معنی حمل (برداشتن) گرفته اند و در فرهنگ های عربی یکی از معانی «لقاح» همان حمل می باشد. می گفتند منظور از آیه این است که:

بادها را حمل کننده ابر و یا باران، آفریدیم.

ولی این تفسیر چندان دقیق نیست، زیرا

گذشته از این که تذکر این مطلب (بادها را حمل کننده ابر و باران آفریدیم) چندان در خور اهمیت نیست، با خود واقع نیز چندان وفق نمی دهد. زیرا هرگز بادها حمل کننده ابر نبوده بلکه باد ابر را با وزش تند خود از نقطه ای به نقطه

می باشد. مقدار نسبی عناصری که در ساختمان گیاهان وجود دارد در همه رستنی ها ثابت است چنانچه با محاسبه دقیق آمده است که ۷۰ درصد گیاهان را آب و ۳۰ درصد آنها را مواد معدنی و آلی (ماده خشک) تشکیل می دهد. از ۳۰ درصد مواد خشک گیاهان ۵/ ۲۸ درصد مواد آلی و ۵/ ۱ درصد مواد معدنی یعنی نمک های مختلف می باشد. مواد آلی سازنده گیاه را عناصر مختلفی می سازند که در بین آنها مقدار کربن از همه بیشتر است چنانچه ۵۰ درصد مواد آلی را کربن و ۴۰ درصد آن را اکسیژن و ۶ درصد را ئیدروژن و ۴ درصد را ازت تشکیل می دهد (مترجم).

(۱). حجر: ۲۲.

مرزهای اعجاز، ص: ۱۲۹

دیگر می فرستد.

نظر دقیق و صحیح در تفسیر آیه همان است که دانشمندان گیاه شناس، به کشف آن موفق شده اند و رازی را آشکار ساخته اند که فکر گذشتگان، به آن نرسیده بود و آن نیازمندی درخت و گیاه به تلقیح است که بیشتر به وسیله بادها صورت می پذیرد چنان که در درخت های زردآلو، صنوبر، انار، پرتقال و در پنبه و حبوبات تلقیح وسیله باد انجام می گیرد و هر موقع دانه های داخل شکوفه ها رسید، کیسه هایی که حامل شکوفه ها است سرباز کرده، گردی از آنها بیرون می ریزد که بی اختیار به وسیله بادها بر چهره گل ها (ماده گل) می پاشد.

قرآن قانون ازدواج را مخصوص جانداران ندانسته

بلکه معتقد است که این سنت تکوینی (آمیزش نر و ماده) در کلیه گیاهان وجود دارد چنان که می فرماید:

وَ مِنْ کُلِّ الثَّمَراتِ جَعَلَ فِیها زَوْجَیْنِ اثْنَیْنِ. «۱»

«از همه میوه ها جفت آفرید».

سُبْحانَ الَّذِی خَلَقَ الْأَزْواجَ کُلَّها مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ مِمَّا لا یَعْلَمُونَ. «۲»

---

(۱). رعد: ۳.

(۲). یس: ۳۶.

مرزهای اعجاز، ص: ۱۳۰

«منزه است خدایی که همه جفت ها از گیاهان و انسان و از آنچه نمی دانند آفرید».

حرکت زمین

یکی از اسرار علمی که قرآن از روی آن پرده برداشته، حرکت زمین است و این حقیقت را با یک اشاره لطیف و زیبا بیان نموده که پس از قرن ها، این راز هستی روشن گردید. می فرماید:

الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ الْأَرْضَ مَهْداً. «۱»

«خداوندی که زمین را برای شما گاهواره قرار داد».

قرآن در توصیف زمین لفظ «مهد» (گاهواره) را به کار برده و آن را به گاهواره کودک تشبیه نموده است، گاهواره را برای کودک شیرخوار آماده می کنند، حرکت آن، آن چنان ملایم و آرام است که کودک به خوبی به خواب و استراحت می پردازد، همچنین زمین برای بشر آفریده شده که حرکت وضعی و انتقالی آن، بسان حرکت گاهواره کاملا نرم و آرام می باشد، همان طور که حرکت گاهواره برای پرورش کودک و استراحت او انجام می گیرد، همچنین منظور از حرکت روزانه و سالانه زمین، تربیت انسان بلکه کلیه موجودات روی زمین (اعم از جاندار و گیاه، و نبات) می باشد.

---

(۱). طه: ۵۳.

مرزهای اعجاز، ص: ۱۳۱

این آیه با ظرافت و لطافت خاصی به حرکت زمین اشاره کرده و علت این که از تصریح خودداری نموده این است که دانشمندان آن روز بر سکون زمین اتفاق داشتند و آن را

از ضروریات و بدیهیات غیر قابل تردید می دانستند. «۱»

---

(۱). شاهد گفتار همان سرگذشت دانشمند ایتالیایی «گالیله» است وی حدود هزار سال پس از هجرت پیامبر اسلام صلی اللّه علیه و آله و سلم حرکت وضعی و انتقالی زمین را ثابت نمود، ولی اکتشاف او طوفانی را بر ضد او برانگیخت. «انگیزیسیون» پاپ او را تحت شکنجه قرار داد و مدتی زندانی گردید، نه تنها گالیله بلکه بسیاری از دانشمندان غرب آرا و افکار و اکتشافات خود را که مخالف افکار خرافی و کهنه زمان بود از دید کلیسای روم مخفی می داشتند. (هیئت و اسلام، ص ۶۳، چاپ بغداد)

گالیله در سال ۱۵۶۴ در «پیتر» متولد شد تا نوزده سالگی تمام اوقات خود را به مطالعات عمیق در ادبیات یونان و لاتین گذراند، روزی که در یکی از مراسم مذهبی کلیسا شرکت کرد چهل چراغی که در بالای سرش در نوسان بود، توجه او را جلب کرد این موضوع بسیار ساده و عادی بود ولی متفکران بزرگ این خصیصه را دارند که هیچ مطلبی را بیهوده و نامربوط نمی انگارند و به هیچ موضوعی سرسری نمی نگرند و از مسائل و نمودهای بسیار ساده و عادی درس های بزرگ می گیرند، چه بسیارند اشخاصی که حس کرده اند بدنشان در آب سبک می شود، یا سیبی از درخت سقوط می کند، یا چهل چراغی بالای سرشان به تموج در می آید، امّا فقط «ارشمیدس» پیدا می شود که از آن، اصول تعادل مایعات را نتیجه بگیرد و تنها «نیوتن» می تواند قانون جاذبه عمومی را کشف کند و فقط گالیله است که قانون سقوط اجسام را از روی آن بدست می آورد.

او پس از اختراع «دوربین» کتابی به نام

«قاصد آسمان» انتشار داد، جمعی او را تشویق کردند و گروهی بر او سخت اعتراض نمودند از او پرسیدند چرا تعداد سیارات را هفت نمی داند و حال آن که تعداد فلزات ۷ است و شمعدان های معبد هفت

مرزهای اعجاز، ص: ۱۳۲

نیم کره دیگر زمین

رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَ رَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ. «۱»

«پروردگار دو مشرق و دو مغرب».

این آیه قرن ها افکار مفسران را به خود مشغول ساخته و در تفسیر آن نظرات و آرای مختلفی بیان نموده اند.

برخی می گویند: مراد مشرق و مغرب خورشید و ماه است، که هر کدام مشرق و مغرب جداگانه ای دارند و صحیح است که بگوییم او خدای دو مشرق و خدای دو مغرب می باشد بعضی تعداد مشرق و

شاخه دارد و در کله آدمی، هفت سوراخ وجود دارد؟ او در پاسخ می گفت: از پشت دوربین نگاه کنید تا رفع اشتباه بشود.

وی در سال ۱۶۳۲ کتابی به زبان ایتالیایی منتشر کرد که در آن سه نفر مشغول گفتگو هستند، یکی از آنها از «بطلموس» و دو نفر دیگر از «کپرنیک» دفاع می کنند این کتاب خشم و غضب پاپ را مانند صاعقه منتشر ساخت گالیله به «رم» احضار شد، در منزل یکی از اعضاء عالی رتبه «تفتیش عقاید» زندانی گردید و در روز ۲۲ ماه ژوئن ۱۶۳۳ برای رهایی از زندان توبه نامه زیر را امضاء کرد:

«من «گالیله» در هفتادمین سال زندگی در برابر حضرات شما به زانو درآمده ام و در حالی که کتاب مقدس را پیش چشم دارم و با دست های خود آن را لمس می کنم توبه می کنم و ادعای خالی از حقیقت حرکت زمین را انکار می نمایم و آن را منفور و مطرود می دانم».

تلخیص از کتاب تاریخ علوم «پی

یر روسو» ترجمه حسن صفاری، ص ۱۸۸- ۱۹۳.

مترجم.

(۱). الرحمن: ۱۷.

مغرب را مربوط به اختلاف طلوع و غروب آفتاب در فصول تابستان و زمستان می دانند و مشرق و مغرب خورشید در این دو فصل مختلف می باشد. «۱»

ولی ظاهر این است که آیه ناظر به نیمکره دیگر زمین است، و طلوع آفتاب بر نیمی از این کره، ملازم با غروب آن از نیم کره دیگر می باشد، و این حقیقت را آیه دیگر روشن می سازد.

یا لَیْتَ بَیْنِی وَ بَیْنَکَ بُعْدَ الْمَشْرِقَیْنِ فَبِئْسَ الْقَرِینُ. «۲»

«ای کاش میان من و تو فاصله دو مشرق بود، چه دوست بدی هستی!».

گوینده این جمله می خواهد نهایت تنفر خود را با درخواست چنین فاصله ای در انظار ترسیم کند. در این صورت ناچار باید فاصله دو مشرق، عظیم ترین فاصله محسوس برای بشر باشد تا مراتب تنفر و انزجار خود را مجسم سازد، اکنون باید دید کدام دو مشرق است که بعد آنها بزرگ ترین بعد و فاصله در جهان حس و در روی زمین می باشد.

این دو مشرق نمی تواند مشرق ماه و خورشید و یا دو مشرق

---

(۱). خورشید در آغاز تابستان در آخرینی درجه مل شمالی است و در آغاز زمستان در آخرین درجه میل جنوبی.

(۲). زخرف: ۳۸.

فصلی خورشید (فصل تابستان و فصل زمستان) باشد زیرا فاصله میان مشرق خورشید و مشرق ماه یا فاصله میان مشرق تابستانی و زمستانی خورشید طولانی ترین فاصله محسوس برای بشر نیست که تا مراتب انزجار شدید خود را به وسیله آن بیان کند. و برای رعایت این نکته ناچاریم بگوییم منظور مسافت مشرق و مغرب معمولی و محسوس همگانی است و علت این

که جانب مغرب را مشرق نامیده و گفته بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ این است که نقطه ای که برای یک طرف مغرب محسوب می شود برای نیم دگر مشرق می باشد و در نتیجه آیه حاکی از یک نیم کره دیگر است که صدها سال پس از نزول قرآن کشف گردید.

بنابراین آیاتی که در آنها لغت (مشرق و مغرب) به طور مفرد آمده است مانند آیه وَ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ یعنی «برای خداست مشرق و مغرب» مقصود نوع مشرق و مغرب است و نظری به تعداد و افراد ندارد و هر کجا که این دو لفظ به صورت «تثنیه» وارد شده اشاره به نیم کره دیگر زمین است که در آن طرف زمین قرار دارد، و هر کجا به صورت جمع وارد شده اند هدف مشرق ها و مغرب هایی است که اجزای کره زمین در سایه انحنا و کرویت پیدا می کنند.

قرآن و کرویت زمین

یکی از اسرار هستی که قرآن به طور اشاره پرده از آن برداشته

مرزهای اعجاز، ص: ۱۳۵

موضوع کروی بودن زمین است چنان که می فرماید:

وَ أَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغارِبَهَا. «۱»

«آن گروهی که ذلیل و خوار شمرده می شدند را وارث مشرق ها و مغرب های زمین قرار دادیم».

رَبُّ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما بَيْنَهُما وَ رَبُّ الْمَشارِقِ. «۲»

«خدای آسمان ها و زمین و آنچه در میان آنها است و خدای مشرق ها».

فَلا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشارِقِ وَ الْمَغارِبِ إِنَّا لَقادِرُونَ. «۳»

«به خدای مشرق ها و مغرب ها سوگند ما قادریم».

این آیات همگی حاکی از تعدد مشرق ها و مغرب ها و نقطه طلوع و غروب آفتاب است، که لازمه آن کرویت زمین است، زیرا در صورت کروی بودن زمین، طلوع خورشید بر هر جزئی از اجزاء

آن ملازم با غروب آن از جزء دگر است و تعدد مشرق و مغرب خورشید بدون تکلف حاکی از بر کروی بودن زمین می باشد.

---

(۱). اعراف: ۱۳۷.

(۲). صافات: ۵.

(۳). معارج: ۴۰.

مرزهای اعجاز، ص: ۱۳۶

برخی از مفسران مانند قرطبی و غیر او- مشرق ها و مغرب ها را حمل بر اختلاف نقطه های طلوع و غروب آفتاب به اختلاف ایام سال کرده اند (زیرا می دانیم خورشید هر روز محاذی یکی از مدارات زمین قرار می گیرد و مدار طلوع آفتاب در هر روز غیر از روز دیگر است و در آغاز تابستان تا مدار رأس السرطان پیش می رود و در آغاز زمستان تا مدار رأس الجدی ...) ولی این معنی خالی از تکلف نیست، زیرا خورشید هرگز، نقاط مختلف معینی برای طلوع و غروب ندارد که به آن سوگند یاد شود، بلکه به اختلاف اراضی تفاوت می نماید (یعنی: حتی در یک روز معین از سال نقطه طلوع خورشید یک نقطه معین و مشخصی نیست).

از روایاتی که از پیشوایان معصوم رسیده است، به خوبی می توان کروی بودن زمین را استفاده کرد از آن جمله روایتی است که از حضرت صادق علیه السّلام به مضمون زیر نقل شده است:

امام صادق علیه السّلام فرمود: در یکی از سفرها مردی با من همسفر گردید، او مقید بود که نماز مغرب را در تاریکی شب و نماز صبح را در تاریکی محض (آخر شب) بخواند، امّا من بر خلاف او بودم، هر موقع آفتاب غروب می کرد نماز مغرب را خوانده و هر موقع فجر طلوع می نمود نماز صبح را بجا می آوردم او از من درخواست کرد که من نیز مانند او رفتار کنم و عمل خود

را چنین توجیه می کرد: آفتاب پیش از

آن که به سرزمین ما طلوع کند بر دیگران طلوع می نماید و هنگامی که از سرزمین ما ناپدید شود هنوز بر گروهی دیگر طالع و نور افشان است. «۱»

امام صادق علیه السّلام می فرماید: من به او گفتم وظیفه ما این است که هر موقع آفتاب از افق ناپدید شد نماز مغرب را بخوانیم (و نباید در انتظار غروب خورشید از نقاط دیگر باشیم) و هر موقع فجر صادق طلوع کرد، بر ما است که نماز صبح را بخوانیم (اگر چه خورشید در همان موقع بر نقاط دیگر طالع باشد). چنان که بر مردم همان نقاط لازم است نمازهای خود را طبق طلوع و غروب آفتاب در افق خود انجام دهند. «۲»

همسفر امام صادق علیه السّلام نظریه خود را با اختلاف سرزمین ها از نظر طلوع فجر و غروب آفتاب که همگی مبنی بر «اصل» کرویت زمین است توجیه می کرد، امام صادق علیه السّلام نیز در این قسمت تصدیق می نماید ولی متذکر می شود در موضوع نماز، هر کس باید افق و طلوع و غروب منطقه خود را در نظر بگیرد.

---

(۱). یعنی: اگر نماز مغرب را در تاریکی شب می خوانم برای آن است که اطمینان پیدا کنم که آفتاب از تمام زمین های مجاور ما غروب کرده و اگر نماز صبح را در تاریکی آخر شب می خوانم برای این است که نماز را پیش از آن که آفتاب در نقاط دیگر طلوع کند انجام داده باشم.

(۲). وسائل: ج ۳، کتاب صلاه، ابواب مواقیت، باب ۱۶، حدیث ۲۲.

و این حقیقت را امام در حدیث دیگر چنین

بیان فرموده:

«انّما علیک مشرقک و مغربک».

«شما بایست مشرق و مغرب منطقه خود را ملاک عمل قرار دهی».

در دعایی که حضرت سجاد آن را هر بامداد و شامگاه می خواند اشاره لطیفی به کروی بودن زمین شده است. اینک متن دعا:

«و جعل لکلّ واحد منهما حدّا محدودا و أمدا ممدودا، یولج کلّ واحد منهما فی صاحبه و یولج صاحبه فیه بتقدیر منه للعباد». «۱»

«برای هر یک از شب و روز حدی قرار داده است، هر کدام از آنها را در دیگری وارد می کند ... در حالی که آن دیگر را نیز بر این وارد می نماید».

امام با این بیان زیبا و لطیف به موضوعی (کرویت زمین) که فکر دانشمندان آن روز به آن نرسیده بود توجه می دهد. از آنجا که این حقیقت از سطح افکار مردم آن زمان بالاتر بود، امام با آگاهی از شیوه های مختلف بیان در رسانیدن مقصد خود، ظرافت خاصّی، اعمال نموده و از طریق اشاره ای لطیف مقصد خود را رسانیده است.

زیرا اگر نظر امام همان کوتاهی و بلندی شب ها و روزها باشد که

---

(۱). صحیفه سجادیه، دعای بیست و یکم.

گاهی از شب کم می کند و به روزها می افزاید و گاهی از روز می کاهد و به مقدار شب اضافه می نماید لازم بود که به همان جمله نخستین «یولج کلّ واحد منهما فی صاحبه» اکتفا ورزد، دیگر لازم نبود به دنبال آن بفرماید: «و یولج صاحبه فیه».

ناچار امام از جمله دوم که آن را به صورت جمله حالیه بیان کرده است، مقصد دیگری دارد و آن این که: وارد ساختن هر کدام از شب و روز در دیگری در حالی است که آن

دیگری نیز وارد بر همین می گردد. مثلاـ اگر در نیم کره ما شب وارد روز می گردد در همان حال در نیم کره دیگر جریان عکس بوده روز بر شب وارد می شود و همچنین است عکس آن، و این فرض جز در صورت کروی بودن زمین تحقق پیدا نمی کند، و اگر نظر امام اشاره به این حقیقت نبود داعی نداشت دو مرتبه جمله را آن هم به صورت جمله حالیه تکرار کند.

*** ما برای بیان جهات مختلف اعجاز قرآن به همین اندازه اکتفا می کنیم. این مقدار اثبات می کند که قرآن وحی الهی بوده، و از حدود توانایی بشر بیرون می باشد.

برای اثبات وحی الهی کافی است که درباره تربیت یافتگان این مکتب کمی فکر کنیم و قرآن یگانه مکتبی است که شخصیتی مانند امیر مؤمنان علی علیه السّلام را تربیت کرده و به اجتماع تحویل داده است.

علی علیه السّلام آن شخصیت بزرگواری است که دانشمندان بزرگ به

مرزهای اعجاز، ص: ۱۴۰

فهم سخنان او افتخار نموده و محققان عالیقدر از دریای دانش او سیراب می شوند.

خطبه های علی علیه السّلام را در «نهج البلاغه» در نظر بگیرید او هر موقع پیرامون موضوعی سخن می گوید، آن چنان حق مطلب را ادا می کند که جایی برای سخن دیگران باقی نمی گذارد و شخصی که از زندگانی او اطلاع نداشته باشد، فکر می کند که همه عمر خود را درباره همان موضوع صرف کرده است.

جای گفتگو نیست که او همه این معارف و دانش ها را به تعلیم غیبی آموخته و از انوار آن اقتباس کرده است زیرا هر کس که مختصر اطلاعی از تاریخچه جزیره العرب مخصوصا منطقه «حجاز» داشته باشد می داند که این معارف

و علوم، از غیر منبع وحی گرفته نشده است، و چه خوب درباره سخنان علی علیه السّلام گفته اند: سخنان او پایین تر از کلام خالق و بالاتر از کلام مخلوق است.

ما می توانیم این حقیقت را به شیوه دیگری نیز بیان کنیم و آن این که تصدیق شخصیتی مانند علی علیه السّلام (که در معارف و علوم سرآمد جهانیان بود) و خضوع او در برابر اعجاز قرآن، خود گواه بر این است که قرآن وحی الهی می باشد.

زیرا هرگز نمی توان تصدیق شخصیتی مانند او را معلول عدم اطلاع از اصول اعجاز دانست، زیرا او یکی از پیشگامان معارف و علوم، و خداوند فصاحت و بلاغت بوده و تمام علوم اسلامی به او

منتهی می گردد، و دوست و دشمن به نبوغ و فضیلت او اعتراف کرده اند.

هرگز نمی توان گفت که تصدیق علی علیه السّلام یک تصدیق ظاهری و به خاطر به دست آوردن منافع زود گذر مادی، از قبیل مال و مقام بوده است، زیرا او به تصدیق همه، زاهد زمانه و پیشوای پرهیزگاران بوده است و همواره چهره از مظاهر فریبنده دنیا بر می تافته است. او همان شخصیتی است که از زعامت مسلمین به خاطر نپذیرفتن یک شرط تحمیلی غیر عادلانه (پیروی از سیره شیخین) چشم پوشید. «۱»

---

(۱). مشروح جریان از این قرار است: وقتی عمر مطمئن شد که مرگ او قطعی است، موضوع خلافت را به شش نفر واگذار کرد که آنان با تشکیل شورا یک نفر از میان خود برای مقام خلافت برگزینند. این شش نفر عبارت بودند از: علی علیه السّلام، عثمان، طلحه، زبیر، سعد وقاص و عبد الرحمن بن عوف.

خلیفه عمل خود

را چنین توجیه کرد: روزی که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم از جهان رفت از این شش نفر راضی و خشنود بود.

در شورای خلافت، طلحه به نفع عثمان و زبیر به نفع علی علیه السّلام کنار رفتند، و هر کدام حق خود را به شخص مورد نظر خود واگذار کردند. سعد وقاص چون از قبیله بنی زهره بود رأی خود را به عبد الرحمن که او نیز از قبیله بنی زهره بود داد، اکنون سرنوشت خلافت اسلامی بدست فرزند عوف است، او به هر کدام رأی بدهد برنده خلافت خواهد بود پسر عوف رو به علی علیه السّلام کرد و سه بار این جمله را به او گفت:

«من خودم را از حوزه خلافت بیرون می برم و با تو بیعت می کنم مشروط به این که به کتاب خدا و سنت پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم و سیره شیخین (ابو بکر و عمر) عمل نمایی» علی در هر سه بار پاسخ داد: «من زعامت مسلمانان را می پذیرم مشروط به اینکه به کتاب خدا و

مرزهای اعجاز، ص: ۱۴۲

علی همان مرد بزرگواری است که هرگز با معاویه مماشات نکرد و حاضر نشد که او برای مدت کوتاهی در مقام و منصب خود بماند و با عزم راسخ فرمان عزل او را صادر کرد، می دانست عقب زدن مردی مانند معاویه برای او گران تمام می شود.

روی این ملاحظات باید گفت: علی از روی حقیقت سر در برابر قرآن فرود آورده و به اعجاز قرآن ایمان راسخ داشته و جز آن محرک دیگری نداشت.

سنت پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم و تشخیص

خودم عمل کنم» عبد الرحمان رو به عثمان کرد و به او گفت: با تو بیعت می کنم مشروط به این که به کتاب خدا و سنت پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم و سیره شیخین عمل کنی، این جمله را سه بار تکرار کرد. عثمان در هر سه مرتبه به عبد الرحمان پاسخ مثبت داد، در این موقع عبد الرحمان دست عثمان را به عنوان خلافت فشرد.

راستی اگر خلافت هدف علی علیه السّلام بود، اگر علی علیه السّلام خواهان زعامت و خلافت بود در همان بار نخستین موافقت خود را با پیشنهاد فرزند عوف اعلام می کرد.

ولی، خلافت برای فرزند ابو طالب هدف نبود بلکه وسیله بود که حق را زنده کند و عدل الهی را در اجتماع گسترش دهد و بدعت ها را از بین ببرد و این مقصد عالی فقط در پیروی از کتاب خدا و روش پیامبر اسلام صلی اللّه علیه و آله و سلم صورت می پذیرفت نه در پیروی از سنت شیخین. و نیز علی علیه السّلام از آن افرادی نبود که پیمانی ببندد سپس پیمان خود را بشکند.

برای توضیح و تحقیق بیشتر به کتاب الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۲۵ و تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۵۲ و شرح ابن ابی الحدید، ۱، ص ۱۸۸ مراجعه بفرمایید.

(مترجم)

مرزهای اعجاز، ص: ۱۴۳

(۱۰)

پندارهای بی اساس پیرامون اعجاز قرآن

اشاره

قرآن تمام افراد بشر را به مبارزه طلبید، و از همه خواست که سوره ای مانند سوره های قرآن بیاورند. سالیان درازی از این دعوت گذشت و کسی نتوانست با آن معارضه کند.

این پیروزی درخشان برای دشمنان سنگین و گران آمد، و به فکر افتادند که با طرح اشکالاتی کودکانه

از عظمت قرآن بکاهند.

شایسته است که ما این اشکالات را که روشنگر پایه معلومات و اطلاعات آنها می باشد، مطرح سازیم تا روشن شود که هواپرستی چگونه انسان را از جاده مستقیم منحرف می نماید و در ژرفای دره هولناکی پرت می کند.

۱. مخالف قواعد عربی است

در قرآن آیاتی هست که با قواعد عربی موافق نیست و مخالفت

مرزهای اعجاز، ص: ۱۴۴

با قواعد، به بلاغت ضرر و لطمه می زند، با این حال چگونه می توان گفت قرآن کلام بلیغ و معجزه است؟!

این سخن از دو نظر باطل است:

اوّلا: قرآن در مهد فصاحت و بلاغت نازل گردید، و بلغای عرب و فصحای آنان را به چالش و مبارزه و لو با یک سوره از سوره های آن طلبید و متذکر شد که اگر همه انسان ها اجتماع کنند نمی توانند کتابی نظیر قرآن، یا سوره ای مانند سوره های آن بیاورند.

اگر در قرآن آیه و یا جمله ای که با قواعد مسلم کلام عرب مخالف باشد، وجود داشت، پیشوایان بلاغت آن زمان که به اسلوب زبان عربی و مزایای آن کاملا آشنا بودند، فورا آن را مدرک ساخته و بر آن خرده می گرفتند و خود را از مبارزه های پر دردسر با زبان و شمشیر، راحت می ساختند و اگر چنین کاری رخ داده بود تاریخ آن را ضبط می کرد و در میان دشمنان اسلام شایع می گشت. در صورتی که چنین چیزی حتی با ضعیف ترین سند نیز نقل نشده است.

ثانیا: موقع نزول قرآن، از قواعد عربی اثری نبود، دانشمندان اسلام قواعد عربی را از تتبع کلمات بلغای عرب، و بررسی سخنان آنان گرد آورده اند. اگر ما به گمان طرف، قرآن را وحی آسمانی ندانیم ولی نمی توانیم انکار کنیم که قرآن یک

کلام بلیغ مربوط به یک عرب اصیل است، در این صورت ناچاریم آن را یکی از منابع الهام بخش

مرزهای اعجاز، ص: ۱۴۵

قواعد عربی، که از نظر ارزش مانند سخنان بلغای معاصر پیامبر است، بدانیم. در این صورت اگر قاعده ای را که سندی جز بررسی سخنان عرب ندارد مخالف با قرآن یافتیم باید مخالفت قرآن را دلیل و گواه محکم بر نارسایی قاعده بدانیم نه این که آن را به صورت ایراد به قرآن جلوه دهیم. «۱»

گذشته از این، این ایراد در صورتی است که قرائتی که مخالف قواعد عربی است به طور تواتر برای ما نقل شود و مورد اتفاق قراء قرآن باشد و چنین اتفاقی حاکی است که قرائت پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم نیز همان طور بوده است. ولی ما در آینده اثبات خواهیم کرد که قرائت های معروف زاییده اجتهاد قاریان قرآن است، هرگز از پیامبر به صورت نقل متواتر به ما نرسیده است.

بنابراین هر گاه یکی از این قرائت ها با قواعد مسلم عربی مخالف باشد باید این مخالفت را، گواه بر بی پایگی آن قرائت بدانیم، بدون این که لطمه ای به عظمت قرآن وارد آید و یا از ارزش آن کاسته شود.

۲. درک اعجاز قرآن، همگانی نیست

کلام بلیغ هر چه هم بشر از آوردن مانند آن ناتوان باشد نمی تواند معجزه و سند صدق گفتار مدعی گردد، زیرا شناختن یک

---

(۱). و به عبارت دیگر قواعد را باید بر قرآن که یک کلام اصیل عربی است عرضه بداریم نه آن که قرآن را با قواعد عربی تطبیق کنیم. مترجم.

مرزهای اعجاز، ص: ۱۴۶

چنین بلاغت خارق العاده ای، همگانی نیست و فقط یک دسته از استادان بلاغت می توانند

به وضع فوق العاده آن پی ببرند.

امّا از آنجا که بر هر انسانی لازم است که به پیامبری که دارای اعجاز است ایمان بیاورد و نبوت او را تصدیق کند باید معجزه پیامبران بیک موضوع همگانی باشد تا همه مردم شخصا بدانند که کار او از حدود توانایی بشر بیرون است.

پاسخ: این اشکال در بی پایگی و سستی، از اشکال گذشته کمتر نیست، زیرا هرگز از شرایط معجزه این نیست که درک اعجاز و خارق العاده بودن آن همگانی باشد و اگر یک چنین شرطی را لازم بدانیم هیچ معجزه ای واجد این شرط نخواهد بود بلکه همواره اعجاز را گروه خاصی مشاهده می کنند و برای دیگران از طریق تواتر نقل می شود. «۱»

ما در گذشته برتری قرآن را بر سایر معجزات بیان کردیم و خاطر نشان ساختیم که اگر معجزه پیامبر از غیر مقوله سخن و کلام بود امکان داشت مرور زمان، رشته تواتر وجود چنین معجزه ای را قطع

---

(۱). توضیح این که: تمام معجزات پیامبران در درجه اول برای عده خاصی ثابت می شود نه برای همه انسان ها، و در این صورت فرق نمی کند که مردم یک زمان آن را درک کنند و برای مردم زمان های دیگر نقل نمایند و یا متخصصان موجود در یک زمان، آن را تشخیص داده برای سایرین که در آن زمان یا ازمنه دیگر زندگی می کنند بازگو نمایند.

مترجم

کند، امّا قرآن معجزه باقی و جاوید است که بقای آن با بقای ملت عرب و با بقای کسانی که به خصوصیات زبان عرب آشنایند، اگر چه از نظر نژادی عرب نباشند، پیوند ناگسستنی دارد، و تا ملت عرب و یا زبان

ادبا باقی است قرآن به صورت یک معجزه باقی و پایدار خواهد بود.

۳. معارضه با قرآن ممکن است

کسی که با زبان عربی آشنا باشد می تواند کلمه هایی مانند کلمات قرآن بیاورد و چنین کسی می تواند از آن مفردات، جمله هایی بسازد و در نتیجه خواهد توانست کتابی مانند قرآن بیاورد.

پاسخ: این گفتار به اندازه ای سست و بی پایه است که ارزش بحث و گفتگو ندارد زیرا هرگز قدرت برآوردن مفرداتی مانند مفردات قرآن، بلکه قدرت به آوردن جمله ای مانند جمله های آن ملازم با آوردن مثل قرآن یا یک سوره از آن نیست و قدرت بر مواد (کلمات) دلیل بر قدرت بر ترکیب و صورت بندی نمی باشد آیا می توان گفت همه افراد بشر می توانند کاخ های آسمان خراش بسازند به گواه این که هر یک از آنها می توانند آجری را در ساختمانی بکار برند؟! آیا می توان گفت هر عرب زبانی می تواند خطبه هایی را انشاء کند و قصایدی بسراید به دلیل این که می تواند به تمام کلمات و مفردات زبان خود تکلم نماید؟!

گویا این شبهه بی اساس سبب شده است که «نظام» و پیروان

مرزهای اعجاز، ص: ۱۴۸

درباره اعجاز قرآن نظریه «صرفه» «۱» را انتخاب نمایند در صورتی که این نظریه کاملا بی اساس است.

اوّلا: اگر منظور از منصرف ساختن بشر از معارضه با قرآن این است که خدا می تواند به تمام افراد بشر قدرت و توانایی دهد که کتابی مانند قرآن بیاورند ولی این توانایی را تا کنون به کسی نداده است این نظریه بسیار صحیح است ولی اختصاص به قرآن ندارد، بلکه درباره همه معجزات پیامبران می توان این مطلب را گفت.

و اگر مقصود این است که بشر می تواند با قرآن معارضه نماید و مانند آن را

بیاورد، ولی خداوند آنان را از معارضه منصرف ساخته و از اراده این کار بازداشته است، این نظر بسیار بی اساس است زیرا بسیاری از مردم در صدد معارضه با قرآن برآمدند و سرانجام با شکست و عجز روبرو شدند و به ناتوانی خود کاملا اعتراف نمودند.

ثانیا: اگر اعجاز قرآن از این نظر است که خداوند پس از نزول قرآن، قدرت معارضه را از بشر سلب نموده است، باید در سخنان پیشینیان و بلغای عرب، که پیش از تحدی و معارضه طلبی قرآن می زیستند آیات و جمله هایی مانند قرآن پیدا شود و اگر چنین چیزی در کلام آنها وجود داشت دواعی و انگیزه ها برای نقل آنها زیاد بود،

---

(۱). یعنی خداوند مردم را از معارضه با قرآن منصرف و بازداشته است و حقیقت این نظر از انتقاداتی که در متن بر آن شده، روشن می گردد. مترجم

مرزهای اعجاز، ص: ۱۴۹

اکنون که چنین چیزی نیست و برای ما نقل نشده است، باید گفت:

قرآن معجزه الهی است که معارضه با آن از توانایی بشر بیرون است.

۴. با عهدین مخالف است

اگر ما اعجاز قرآن را بپذیریم، ولی هرگز کاشف از راستگویی آورنده آن نخواهد بود زیرا داستان هایی در قرآن وارد شده که با قصص عهدین که وحی الهی بودن آنها به تواتر ثابت شده مخالف است.

پاسخ: از این که محتویات قرآن با قصص و داستان های خرافی کتب عهدین، مخالف می باشد خود گواه این است که قرآن وحی الهی است زیرا از هر نوع پندار و افسانه و آنچه که در میزان عقل نمی توان آن را به خدا و پیامبران او نسبت داد، منزه و پیراسته است و خود این مخالفت حاکی است که

قرآن وحی آسمانی می باشد و غیر آن زاییده پندار و افکار بشری است، و ما در گذشته به برخی از خرافات عهدین اشاره نمودیم.

۵. تناقض دارد

از آنجا که برخی از آیات قرآن با یکدیگر تضاد دارند نمی توان قرآن را وحی الهی دانست و به عقیده خرده گیران این تضاد در دو مورد وجود دارد:

۱. قرآن در داستان حضرت زکریا یک جا می گوید:

آیَتُکَ أَلَّا تُکَلِّمَ النَّاسَ ثَلاثَهَ أَیَّامٍ إِلَّا رَمْزاً. «۱»

«نشانه تو آن است که با مردم سه روز جز از طریق اشاره سخن نگویی».

در این آیه نشانه او این شده است که سه روز (در مقابل شب) با مردم سخن نگوید. ولی در آیه دیگر، نشانه او را این قرار داده که سه شب با مردم حرف نزند چنان که فرموده:

آیَتُکَ أَلَّا تُکَلِّمَ النَّاسَ ثَلاثَ لَیالٍ سَوِیًّا. «۲»

«نشانه تو آن است که سه شب تمام با مردم سخن نگویی».

پاسخ: معترض از موارد استعمال کلمه «یوم» در عرف و لغت غفلت ورزیده و تصور کرده که دو آیه با یکدیگر متناقض می باشند در صورتی که لفظ «یوم» و «لیل» در لغت، دو استعمال مختلف دارند که اکنون از نظر شما می گذرانیم:

گاهی لفظ «یوم» در مقابل شب استعمال می شود چنان که می فرماید:

سَخَّرَها عَلَیْهِمْ سَبْعَ لَیالٍ وَ ثَمانِیَهَ أَیَّامٍ حُسُوماً .... «۳»

---

(۱). آل عمران: ۴۱.

(۲). مریم: ۱۰.

(۳). الحاقه: ۸.

«خداوند طوفان را هفت شب و هشت روز متوالی بر آنها مسلط نمود».

و گاهی در مجموع شبانه روز به کار می رود مانند:

تَمَتَّعُوا فِی دارِکُمْ ثَلاثَهَ أَیَّامٍ. «۱»

«سه شبانه روز از لذایذ این جهان بهره مند شوید».

و همچنین لفظ «لیل» گاهی در همان بخش تاریک که

آفتاب ناپدید است (مقابل روز) به کار می رود مانند: وَ اللَّيْلِ إِذا يَغْشى «۲»: «به شب سوگند هنگامی که جهان را می پوشاند» و گاهی در مجموع شب و روز استعمال می شود مانند: وَ إِذْ واعَدْنا مُوسى أَرْبَعِينَ لَيْلَةً «۳»: «به یاد آر موقعی را که با موسی چهل شب (چهل شبانه روز) وعده کردیم».

بنابراین استعمال این دو لفظ (یوم و لیل) در این دو معنی زیاد و شایع است و در دو آیه مورد بحث ما، هر دو لفظ، در معنی دوم به کار رفته اند. از «یوم» در آیه اوّل و «لیل» در آیه دوم مجموع شب و روز اراده شده است، و تناقض در صورتی است که از هر کدام همان معنی نخست اراده شود.

ما فکر می کنیم این مطلب برای همه حتی اعتراض کننده روشن

---

(۱). هود: ۶۵.

(۲). لیل: ۱.

(۳). بقره: ۵۱.

باشد ولی او با یک حقیقت مسلم در لغت و عرف، به معارضه برخاسته تا از عظمت قرآن بکاهد.

تعجب اینجا است که او از تناقضات صریحی که در انجیل موقع استعمال این دو لفظ وجود دارد غفلت ورزیده و یا خود را غافل جلوه داده است.

انجیل متی «۱» نقل می کند: مسیح خبر داد که جسد او پس از دفن سه شب و سه روز در زیر خاک می ماند. ولی همین انجیل و سایر اناجیل سه گانه، همگی اتفاق دارند که جسد او بر خلاف گفته خود، مقداری از روز جمعه و شب شنبه و روز شنبه و شب یکشنبه تا نزدیکی های فجر در زیر خاک ماند. «۲»

اکنون باید از نویسنده انجیل متی و کسانی که آن را وحی آسمانی می دانند پرسید

آن سه شب و سه روزی که مسیح از آن خبر داده بود چه شد؟!

راستی شگفت آور است که متفکران غرب، به کتب «عهدین» که مملو از خرافات و تناقضات است ایمان بیاورند، ولی به قرآن که راهنمای واقعی بشر می باشد و او را به سعادت و خوشبختی دو جهان سوق می دهد، ایمان نیاورند، ولی چه می توان کرد؟ تعصب بیماری

---

(۱). انجیل متی، باب: ۱۲.

(۲). اواخر اناجیل.

سختی است که علاج و درمان آن مشکل است، و جویندگان حقیقت بسیار کم هستند.

۲. دومین موردی که به گمان معترض قرآن دچار تناقض شده است موضوع افعال انسان است که در مواردی آن را به خود او و اختیار وی نسبت داده و می فرماید:

فَمَنْ شاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَ مَنْ شاءَ فَلْيَكْفُرْ. «۱»

«هر که می خواهد ایمان آورد و هر کس نمی خواهد کفر ورزد».

و آیه های زیادی به همین مضمون نیز وارد شده است و همگی حاکی است که انسان در اعمال و افعال خود دارای اختیار می باشد.

ولی گاهی قرآن افعال بشر را به اختیار خدا و اراده او نسبت داده و می گوید:

وَ ما تَشاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشاءَ اللَّهُ. «۲»

«شما جز به خواست خدا چیزی را اراده نمی کنید».

خرده گیر تصور کرده که این آیه حاکی است که بشر در کار خود محکوم خواست خداوند می باشد و از خود اختیاری ندارد، سپس نتیجه گرفته که این دو دسته از آیات با یکدیگر تناقض دارند و تأویل و توجیه یکدسته به طوری که با دیگری بسازد بر خلاف ظاهر بوده و یک

---

(۱). کهف: ۲۹.

(۲). انسان: ۳۰.

نوع گفتار بی دلیل خواهد بود.

پاسخ: حقیقت انتساب افعال انسان به خدا با بیان چند

مطلب روشن می گردد.

۱. هر فردی به حکم فطرت درک می کند که بر یک سلسله از کارها قادر و توانا است و در فعل و ترک آنها اختیار و آزادی دارد. این موضوع به قدری روشن است که هرگز کسی در آن تردید نمی کند جز این که کسی با وسوسه او را از حکم فطرت منحرف سازد از این نظر همواره عقلای جهان، افراد نیکوکار را تحسین کرده و در خور ستایش می دانند و اشخاص بدکار را توبیخ و سرزنش می نمایند. قضاوت و داوری گوناگون عقلا درباره این دو دسته دلیل آزادی انسان در این قسمت از اعمال او است.

هر عاقلی میان این دو حرکت: حرکت هنگام راه رفتن و حرکت موقع پرت شدن از بلندی، که هر دو از او سر می زند فرق می گذارد، و خود را در اولی آزاد و مختار و در دومی مجبور می داند.

۲. هر فرد عاقلی به حکم فطرت احساس می کند که او اگر چه در انجام قسمتی از کارها آزاد و مختار است ولی همین کارهای اختیاری او مقدماتی لازم دارد که از اختیار و اراده او بیرون است، زیرا هر عمل اختیاری و ارادی علاوه بر اراده و اختیار، به مقدمات زیر احتیاج دارد:

مرزهای اعجاز، ص: ۱۵۵

وجود فاعل، حیات او، تصور عمل، اشتیاق و کشش فعل به سوی آن کار، توافق آن کار با یکی از نیروها و غرایز درونی، و توانایی بر انجام آن. و هیچ فعل اختیاری بدون تحقق یکی از این مقدمات صورت نمی پذیرد، ناگفته پیداست این سلسله از مقدمات از حدود اختیار انسان بیرون بوده و آفریننده آنها همان آفریننده خود انسان می باشد.

۳. در

فلسـفه عالی به ثبوت رسیده است: همان طور که ممکنات در آغاز آفرینش به علت نیاز دارند، در بقا و استمرار وجود خود نیز به آن محتاجند، بنابراین خدا پس از آفرینش انسان از او فاصـله نگرفته و او را به حال خود وانگذاشته است و بقا و استمرار این مبادی در وجود او، در هر لحظه بسان آغاز آفرینش به مؤثری نیازمند است.

بر خلاف تصور بعضـی هرگز نسـبت ما با خدا، مانند نسـبت ساختمان با بنا و کتاب با نویسـنده نیست، که فقط در آغاز کار به ایجـاد کننـده (بنـا، و نویسـنده) خود نیاز داشـته باشـند و در مرحله بقا و اسـتمرار از آنها بی نیاز گردنـد بلکه ممکنات در تمام لحظات هستی به پدید آورنده خود نیازمندند و از او هستی می گیرند.

اگر بخواهیم برای نحوه ارتباط بشـر با خالق مثلی آورده باشیم (در حالی که خدا از هر مثلی بالاتر است) باید گفت: چگونگی تأثیر خدا در اشیا، به سان تأثیر نیروی «الکتریسیته» در نور چراغ است،

مرزهای اعجاز، ص: ۱۵۶

همان طور که نور چراغ تنها در صورتی است که امواج «الکتریسـیته» از طریق سـیم ها به آن برسـد، و در تمام لحظات این نیاز ادامه دارد، و اگر یـک لحظه هم سـیم ارتباط قطع گردد فورا خاموش خواهـد شـد، همچنین موجودات جهان هستی در ارتباط خود با آفریـدگار، چنین حالی را دارند. و تمام آنها به سان لامپ های برق در هر لحظه فیض وجود را از خداوند گرفته، و در تمام حالات اعم از آغاز آفرینش و یا ادامه وجود به خالق و رحمت وسیع او که بر همه ممکنات سایه افکنده است نیازمند

می باشند و اگر یک لحظه فیض وجود از مقام ربوبی قطع گردد، طومار هستی جهان در هم پیچیده می شود. «۱»

از این مقدمات نتیجه می گیریم که هر دو نظریه معروف (جبر و تفویض) در اعمال انسان بی اساس است بلکه افعال او همیشه حد وسطی میان جبر و تفویض می باشد، یعنی نه صددرصد مربوط به خدا است که اصلا ارتباطی به انسان نداشته باشد، و نه به تمام معنی فعل بشر است که در ایجاد آن، به خدا نیازی نباشد بلکه رنگی از هر دو دارد، زیرا او اگر چه از روی اختیار و اراده عملی را انجام می دهد و یا ترک می گوید، ولی انجام آن بدون یک سلسله مقدمات که از

---

(۱). به عبارت دیگر همان طور که در آغاز آفرینش طرد عدم از ناحیه ماهیت ممکن به مؤثر محتاج است، همچنین طرد عدم در بقای ممکن، بدون علت مؤثر صورت نخواهد پذیرفت. مترجم.

ناحیه خدا است امکان پذیر نیست، و نتیجه این می شود که فعل انسان از یک جهت به خود او مستند است و از جهت دیگر به خدا استناد دارد و آیاتی که درباره بیان ارتباط افعال بشر وارد شده، همگی ناظر به این حقیقت هستند و می رسانند که آزادی در کار، مانع از نفوذ و دخالت قدرت خدا در کار او نیست.

این همان نظریه «أمر بین الأمرین» است که میان دانشمندان شیعه معروف می باشد. آنان روی براهین روشن علمی تشخیص داده اند که نظریه های «جبر» و «تفویض» بیراهه ای بیش نیستند و هرگز با حقیقت وفق نمی دهند و حق با آنان است که فعل انسان به هر دو (بشر و خدا) منسوب

می باشد.

برای نزدیـک ساختن این نظریه به ذهن خواننـده گرامی، که دانشـمندان شـیعه آن را از قرآن و احادیث پیشوایان دین اسـتفاده کرده اند، مثال زیر را می آوریم:

فرض کنیـد انسـانی است که بیمـاری فلـج، دست او را از کـار انـداخته، دیگر قـادر نیست دست خود را از روی اراده، حرکت دهد.

امّا پزشک می توانـد به وسـیله نیروی برق به طور موقت حرکت ارادی در آن ایجاد نمایـد به طوری که هر موقع نیروی برق را به دست او وصـل کنـد شـخص می توانـد دست خود را به هر سو که بخواهـد حرکت داده و هر چه می خواهـد انجام دهـد و موقعی که نیروی برق قطع می گردد دست او به حالت نخست باز گشته و از حرکت باز می ماند، حالا

مرزهای اعجاز، ص: ۱۵۸

اگر روزی پزشـک، دست فلـج این شـخص را برای آزمـایش به نیروی برق متصل نمود و او نیز از این امکان و قـدرت موقت، اسـتفاده نمود، و دست خود را به هر سو که مورد خواست او بود حرکت داد و به انجـام کارهـایی موفق گردیـد، جای گفتگو نیست که این نوع «تحریک» (حرکت دادن دست موقع اتصال نیروی برق) مصـداق روشن «امر بین الامرین» است و هرگز نمی توان او را در انجام آن مسـتقل دانست، زیرا این کار در پرتو رسانـدن نیروی برق انجام گرفته است، و نمی توان گفت صد در صـد مربوط به پزشـک است زیرا او از روی اراده و اختیار دست خود را به هر سو که می خواست، حرکت داد، و پزشک تنها در او ایجاد نیرو و قدرت نمود.

بنابراین، شخص مزبور در حرکت دادن دست مجبور نیست، زیرا فرض این است که

او از روی اراده این کـار را انجـام داده، همـان طور که همه کـار مسـتند به او نیست، زیرا همه مبادی و مقـدمات به او واگـذار نشده و هر لحظه باید کمک از جای دیگر برسد.

این مثـال روشـنگر حقیقت فعل اختیاری انسان است و کلیه کارهایی که از فاعل مختار (انسان) سـر می زنـد همگی از این نوع می باشـند زیرا درست است که کار با اراده و خواست فاعل صورت می گیرد ولی او چیزی را اراده نمی کند مگر به مشـیت و اراده خدا، که مقدماتی را در اختیار او گذارده است.

این حقیقت از مجموع آیاتی که درباره افعال انسان وارد شده

مرزهای اعجاز، ص: ۱۵۹

است به خوبی استفاده می شود و هر دو نظریه معروف میان اهل تسنن را رد می کند.

«جبر» را (که اکثر اهل تسنن به آن معتقدند) باطل می کند، از آن نظر برای انسان اختیار و آزادی ثابت می نماید. «تفویض» را رد می کنـد، زیرا حقیقت آن بی نیازی انسان از خـدا در افعال خویش می باشـد و این آیات، افعال او را به خدا نیز نسـبت می دهد.

مـا این حقیقت را از راهنمایی ها و علوم اهل بیت عصـمت علیهم السّـلام اسـتفاده نموده ایم و برای تکمیل مطلب، نمونه ای از آنچه از آنان در این موضوع رسیده است در اینجا منعکس می سازیم.

شخصی از حضرت صادق علیه السّلام پرسید: آیا خداوند بندگان خود را به گناه مجبور ساخته است؟ فرمود: نه.

پرسید: آیا کار آنها را به خود آنها واگذار نموده؟ باز فرمود: نه.

عرض کرد: مطلب از چه قرار است؟ فرمود: حد وسطی است میان این دو.

و در روایت دیگر از آن حضرت چنین نقل شده: «نه جبر و نه تفویض، بلکه،

راهی است میان این دو.» و در کتاب «وافی» و غیر آن قسمت مهمی از این روایات نقل شده است. «۱»

---

(۱). تألیف محدث متبحر، مرحوم محمد محسن فیض کاشانی که در سال ۱۰۹۱ درگذشته است. و به کتاب بحار الانوار، ج ۵، طبع جدید مراجعه بفرمایید. مترجم.

مرزهای اعجاز، ص: ۱۶۰

۶. چرا کتاب «اقلیدس» «۱» و «مجسطی» «۲» معجزه نباشد؟!

اگر قرآن از این نظر معجزه است که بشر نمی تواند مانند آن، بیاورد باید کتاب «اقلیدس» و «مجسطی» نیز معجزه باشند زیرا بشر از

---

(۱). با همزه مضموم و دال مکسور واژه یونانی است که از دو کلمه یکی «اقلی» به معنی کلید و دیگری «دس» به معنی مقدار و هندسه، ترکیب یافته است. فیروزآبادی در قاموس می گوید: این لفظ نام مردی است که این کتاب را در علم هندسه تألیف نموده است، گاهی گفته می شود این کتاب را مردی به نام «ابلونیوس» نوشته و اقلیدس بعدها آن را تنظیم و تهذیب نموده است. برای نخستین بار این کتاب به وسیله حجاج بن یوسف کوفی به عربی ترجمه گردیده است، پس از وی «حنین» بن اسحاق عبادی متوفای ۲۶۰، و ابو الحسن ثابت بن قره حرانی متوفای ۲۸۸ به عربی نقل نموده اند، و شروح و حواشی و توضیحات و تحریرات زیادی از طرف فضلای نامی اسلام بر آن نوشته شده است برای تفصیل و توضیح بیشتر به کتاب کشف الظنون، ج ۲، ص ۱۳۱- ۱۳۲ چاپ مصر و «الذریعه» ج ۴، ص ۳۸۱ مراجعه فرمایید. مترجم.

(۲). با میم و جیم مکسوره و یاء مخفف در آخر آن، واژه یونانی است و معنی آن «کاخ بزرگ» می باشد. و حکیم معروف یونان «بطلیموس» فلوذی آن را در

علم هیئت نوشته است، او در این کتاب قواعدی را مطرح کرده که می توان به وسیله آنها اوضاع فلکی و زمینی را ثابت نمود و پس از نهضت علمی اسلام، حنین بن اسحاق آن را به عربی ترجمه کرد و حجاج بن یوسف کوفی و ثابت بن قره که از فضلای عهد مأمون الرشیدند آن را تنظیم و از برخی از زواید تجرید نمودند، سپس حکیم و فلکی نامی اسلام مرحوم خواجه نصیر الدین طوسی اصلاحات و اضافاتی در آن بوجود آورد و به نام تحریر مجسطی معروف می باشد برای توضیح بیشتر به کشف الظنون، ج ۲، ص ۳۸۰- ۳۸۱ و الذریعه، ج ۴، ص ۳۹۰ باز گشت شود. مترجم

مقابله با آنها عاجز و ناتوان است.

پاسخ: اوّلاـ بشر از مقابله و معارضه با این دو کتاب عاجز و ناتوان نیست. کتاب هایی که دانشمندان اخیر پیرامون این دو علم (هندسه و هیئت) تألیف نموده اند در سطحی عالی تر و در عین حال مفهوم تر هستند و یک سلسله قواعد و اضافاتی نیز دارند که آن دو کتاب فاقد آن هستند.

ثانیا: ما در گذشته گفتیم: که هر کار خارق العاده ولو مقابله با آن ممکن نباشد، معجزه نیست، بلکه علاوه بر این شرط، دو شرط دیگر نیز لازم دارد:

۱. آورنده باید مدعی یکی از مناصب الهی باشد و آن عمل خارق العاده را به عنوان تحدی و سند ادعای خود بیاورد.

۲. عملی را انجام دهد که از حدود قوانین طبیعی بیرون باشد و کتاب های «اقلیدس» و «مجسطی» فاقد این دو شرط می باشند و ما در آغاز بحث اعجاز درباره شرایط به اندازه کافی بحث نمودیم.

۷. قدرت و انس، مانع از مقابله شده اند

درست

است که بلغای عرب با قرآن معارضه نکردند ولی علت آن این نیست که قرآن معجزه است بلکه علل دیگری که مربوط به اعجاز نیست آنها را از معارضه باز داشت:

در آغاز رسالت و حتی کمی پس از آن قدرت و سیطره

مرزهای اعجاز، ص: ۱۶۲

مسلمانان، بلغای عرب را از فکر معارضه باز می داشت. آنها از ترس این که مبادا از ناحیه حکمرانان اسلام ضرری متوجه جان و مال آنها شود اندیشه معارضه را از سر خود بیرون راندند و با قرآن معارضه ننمودند، روزی هم که حکومت خلفای چهارگانه به پایان رسید و امور خلافت و زمامداری مسلمین به دست کسانی (بنی امیه) افتاد که حکومت آنان بر اساس اصول اسلامی نبود، آیات قرآن برای خاطر زیبایی الفاظ و متانت و استواری معانی، چنان مأنوس در اذهان شده و در عداد امور ارتکازی موروثی درآمده بود که هیچ کس فکر معارضه با آن را نمی کرد. روی این جهات بلغای عرب از معارضه با قرآن انصراف پیدا کرده و در صدد معارضه بر نیامدند.

پاسخ: این اعتراض از جهاتی مردود است:

اوّلا: پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلم برای نخستین بار در سرزمین مکه با قرآن تحدی نمود و از آنان خواست که سوره ای مانند آن بیاورند و در آن روز اسلام در نهایت ضعف بود و هنوز قدرت مسلمانان شکوفا نگشته بود و قدرت و سیطره ای نداشتند با این همه یک نفر از بلغای عرب نتوانست با قرآن به معارضه برخیزد.

ثانیا: ترس از دستگاه خلافت و بیم از قدرت مسلمانان مانع از آن نشد که ملل غیر مسلمان بر آیین خود باقی بمانند

و کفر خود را اظهار کرده و نسبت به آیین اسلام انکار ورزند. در همان زمان در

مرزهای اعجاز، ص: ۱۶۳

جزیره العرب مسیحیان و یهودیان میان مسلمانان با وضع مرفه و آبرومندی زندگی می کردند و در نفع و ضرر با مسلمانان یکسان بودند، خصوصا در خلافت امیر مؤمنان علیه السّلام که دوست و دشمن به دادگری و دانش بی کران او اعتراف نموده اند، ملل غیر اسلامی در طرح سؤال و درخواست پاسخ و استدلال و احتجاج بر حقانیت آیین خود کاملا آزاد بودند، و اگر یک نفر از اهل کتاب و غیر آنها قدرت بر معارضه داشت و می توانست کتابی مانند قرآن بیاورد قطعا آن را در مقام استدلال می آورد.

ثالثا: ترس از قدرت مسلمانان مانع از آن بود که آنها به معارضه تظاهر کنند ولی هرگز مانع از آن نبود که دانشمندان اهل کتاب و یا بلغای ملل دیگر به طور مخفیانه در محافل سری خود با آن معارضه نمایند و اگر آنها به چنین مبارزه ای موفق شده بودند، آن را برای روزی که خوف و ترس از آنان زایل گردد، حفظ می نمودند همچنان که کوشش کرده اند که افسانه های خرافی تورات و انجیل و سایر شؤون دینی خود آنها محفوظ بماند.

رابعا: یک سخن هر چه هم از نظر بلاغت، به عالی ترین درجه برسد هر گاه زیاد شنیده شود در اندیشه بشری از آن مقام رفیع خود پایین می آید و عظمت خود را از دست می دهد، حتی گاهی تکرار آن موجب ملالت و انزجار می گردد چه بسا قصیده دیگری را که برای اوّلین بار می شنود و از نظر فصاحت و بلاغت در درجه پایین تر از آن

مرزهای اعجاز،

ص: ۱۶۴

قرار دارد، بر آن ترجیح می دهد، ولی اگر قصیده دوم هم کرارا خوانده شود، حال قصیده اول را پیدا می کند، و آنگاه می توان به تفاوت دو قصیده از نظر بلاغت پی برد. تنوع طلبی و انزجار از تکرار، مخصوص سخن و کلام نیست، بلکه انسان در تمام لذائذ زندگی، اعم از خوردنی و شنیدنی و پوشیدنی، تنوع طلب می باشد، و تکرار یک امر جالب، موجب ملالت او می گردد.

اگر قرآن معجزه نبود و سیمای کلام عادی و معمولی داشت آن نیز باید همین حال را داشته باشد و تکرار، عظمت و موقعیت آن را در انظار مردم پایین بیاورد و مرور زمان از شکوه و جلال آن بکاهد، و معارضه با آن را آسان بگرداند در صورتی که ما قرآن را بر خلاف این می یابیم. نه تنها تکرار از ظرافت و زیبایی آن نمی کاهد، بلکه قرآن آن کلام روح افزایی است که هر چه بیشتر خوانده شود زیباتر و نشاط انگیزتر می گردد و معرفت و ایمان انسان را بیشتر می کند و از این نظر نقطه مقابل سخنان عادی و معمولی است. بنابراین، این سخن، نه تنها از مقام اعجاز آن نمی کاهد بلکه اعجاز آن را تأیید و تشدید می کند. «۱»

---

(۱). زیرا آن اثر نامطلوب و بی رغبتی را که تکرار در کلام های عادی و معمولی از خود می گذارد نه تنها در قرآن پدید نمی آورد بلکه عشق و علاقه انسان را به خواندن و شنیدن آن روز افزون می سازد. مترجم

فرضا قبول کنیم که انس و الفت مسلمانان با قرآن آنان را از معارضه بازداشته است، ولی از میان ملل جهان تنها مسلمانان هستند که

بـا قرآن انس و الفت گرفته انـد و هر روز از روی میـل و اشتیاق آن را می خواننـد و یا به تلاوت آن گوش می دهنـد، امّا چرا عرب هـای فصـیح و بلیغ غیر مسـلمان که بـا آن انس نگرفته انـد از معـارضه بـا آن انصـراف حاصـل نموده و به مقـابله بـا آن برنخاسته اند تا مقابله آنها مورد پذیرش ملل غیر مسلمان گردد؟

۸. تاریخ جمع آوری قرآن با اعجاز آن نمی سازد

تاریـخ می گویـد: موقعی که «ابو بکر» خواست آیات و سور متفرّق قرآن را گرد آورد، به عمر و زیـد بن ثابت دسـتور داد که درب مسـجد پیـامبر بنشـینند و آنچه که دو نفر از صـحابه پیـامبر شـهادت دادنـد که از قرآن است، بنویسـند، این قطعه تاریخی حـاکی است که قرآن کلاـم خـارق العـاده نیست، و اگر چنین بود خودش، معرف خود بود و در مقام تشـخیص آیات قرآن از غیر آن، نیازی به گواهی دو نفر پیدا نمی کرد.

پاسخ: این اعتراض از جهاتی قابل قبول نیست:

اوّلاـ: قرآن از نظر بلاـغت و اسـلوب و روش، معجزه اسـت، نه این که هر یـک از مفردات و کلمـات آن معجزه باشـد- البته به فرض این که این قطعه تاریخی صحیح باشد- بنابراین چه بسا ممکن است در

مرزهای اعجاز، ص: ۱۶۶

شناسـایی مفردات آن دچـار تردیـد شویم، و احتمـال می دهیم کلمه ای از روی سـهو و یـا عمـد از آیـات آن افتاده و یا بر آن افزوده شده باشد.

در این صورت، گواهی دو گواه برای بر طرف ساختن این نوع تردید بوده است. «۱»

گذشـته از این، نـاتوانی بشـر از این کهماننـد سوره های قرآن بیاورد ملازم با آن نیست که از آوردن جمله ای یا عبارتی مانند یکی از آیه های آن ناتوان باشد،

زیرا معارضه با قرآن در یک آیه ممکن است.

و مسلمانان هرگز ادعا نکرده اند که مقابله با یک جمله و یا آیه ای از جمله ها و آیه های قرآن امکان ندارد و قرآن نیز در مقام تحدّی، معارضه با یک آیه و یا یک جمله را یادآور نشده است. «۲»

ثانیا: اخبار و احادیثی که حاکی است که قرآن در زمان خلافت ابی بکر به گواهی دو نفر از صحابه پیامبر جمع و تدوین گردیده است از روایات آحادی است که در این موارد سندیت ندارد.

ثالثا: این روایات با آن دسته از اخبار و احادیثی که حاکی

---

(۱). در روایات جمع آوری قرآن، شواهدی وجود دارد که این نوع روایات مربوط به لهجه و تشخیص نحوه تلفظ مفردات قرآن بوده است، زیرا قبایل عرب بسان زبان های دیگر جهان دارای لهجه ها و تلفظهای مختلفی بودند. مترجم.

(۲). از این نظر گردآورندگان برای طلب اطمینان و یقین بیشتر احتمال می دادند که برخی از جمله های فصیح و بلیغ زبان عرب از روی عمد و یا سهو جزو سوره ای گردد، و برای دفع این نوع احتمال هیچ آیه ای را بدون گواهی دو نفر ضبط نمی کردند. مترجم

است قرآن در زمان خود پیامبر گردآوری شده است کاملا- مخالف و معارض می باشد، بلکه گروهی از یاران پیامبر حافظ قرآن بودند، و گروه بی شماری برخی از سوره ها و یا قسمتی از اجزای قرآن را حفظ داشتند، و شماره دسته دوم را جز خدا کسی نمی داند.

از اینها که بگذریم، یک محاسبه ساده گواهی می دهد که آن دسته از احادیثی که ایراد کننده به آن استدلال می کند کاملا دروغ و بی اساس است، زیرا قرآن در عصر رسالت بزرگ ترین

وسیله هدایت، و یگانه عاملی بود که مسلمانان را از تیرگی های بدبختی و جهالت به روشنی سعادت و دانش درآورد. و مسلمانان از هر نوع کوشش در طریق حفظ و تلاوت آن فروگذار نمی کردند. توجه آنان به قرآن به حدی رسیده بود که شب و روز آن را تلاوت کرده و به حفظ و اهتمام به آن مباهات می کردند و به سوره ها و آیات آن تبرک می جستند و پیامبر نیز آنان را به این کار تحریک و تشویق می نمود. آیا پس از این همه دقت و توجه احتمال می دهید که در تشخیص برخی از آیات دچار شک و تردید شوند؟ و برای رفع تردید خود به گواهی دو نفر نیازمند گردند؟ ما در بحث جمع قرآن ثابت کرده ایم که قرآن در زمان خود پیامبر گردآوری شده است.

۹. اسلوب قرآن با روش بلیغان، متفاوت است

روش قرآن در نقل مطالب با روش بلغای معروف کاملا فرق

مرزهای اعجاز، ص: ۱۶۸

دارد، قرآن موضوعات مختلفی را به هم می آمیزد و سخن را در رشته ای که در آن سخن می گوید به پایان نرسانیده به موضوع دیگری انتقال می یابد. مثلا در حالی که درباره زندگی امم گذشته سخن می گوید ناگهان به بیان پاداش و کیفر اعمال می پردازد و یا رشته سخن را به اندرز و تمثیل های عبرت آمیز می کشد. اگر قرآن آیات مربوط به موضوع را در یک جا می آورد؛ استفاده از آن بیشتر و بهره برداری از آن آسان تر می شد.

پاسخ: قرآن برای هدایت بشر و رهبری جامعه انسانی به سعادت دو جهان فرستاده شده است و هدفی جز این ندارد. قرآن کتاب تاریخ یا فقه و اخلاق نیست که برای هر بخشی، بابی باز کند.

نزدیک ترین راه برای رسیدن

به هـدفی که قرآن به دنبال آن است همان روشـی است که در پیش گرفته است، چه بسا انسان با خوانـدن برخی از سوره های قرآن در مدت کوتاهی به بسـیاری از هدف های آن احاطه پیدا می کند، مثلا با صـرف وقت کم، به خدا و معاد توجه پیدا می کند در عین حال از زندگی گذشتگان که کاملا آموزنده و مایه عبرت است آگاه می گردد. از فضائل اخلاقی و معارف عالی قرآن درس هـایی فرا می گیرد و به برخی از وظـایف خود در عبادات و معاملات آشـنا می گردد. بیان تمام این مطالب متنوع، در چهارچوبه حفظ نظم سخن و ادای حق مطلب با رعایت مقتضای حال، صورت می پذیرد.

مرزهای اعجاز، ص: ۱۶۹

اگر قرآن برای هر مطلبی بابی باز می کرد دسترسی به این مطالب انبوه در مدت کم ممکن نبود و خواننده تا همه قرآن را نمی خواند به تمام اهداف آن احاطه پیدا نمی کرد. چه بسا موانعی او را از خواندن تمام قرآن بازمی داشت و در این صورت جز از یکی دو باب آن استفاده نمی نمود.

به راستی همین مطلب که قرآن از موضوعی به موضوع دیگر منتقـل می گردد؛ یکی از امتیـازات اسـلوب قرآن است که به آن زیبایی و درخشـندگی می بخشـد و انتقال از موضوعی به موضوع دیگر با حفظ ارتباط در کلام، انجام می گیرد و مطالب، آن چنان به رشـته بیان کشیده شده که گویا هر جمله ای از آن درّ شاهواری است که از مجموع آن گردن بند زیبایی تشکیل شده است.

اما چه می توان کرد عـداوت با اسـلام بر چشم و گوش این ایراد کننـده پرده افکنـده است تا آنجا که زیبا را زشت و زشت را زیبا می بیند.

گذشته

از این برخی از داستان های قرآن روی علل و جهاتی در قرآن تکرار شده و اگر تمام آیات مربوط به یک داستان در یک جا گرد آیند؛ هدفی که در تکرار این داستانها است منتفی می گردد.

مرزهای اعجاز، ص: ۱۷۱

(۱۱) مرزهای اعجاز ۱۷۱ نویسنده مسیحی و آهنگ معارضه با قرآن

نویسنده مسیحی و آهنگ معارضه با قرآن

اشاره

مؤلف رساله «حسن الایجاز» «۱» می نویسد: معارضه با قرآن کاملا ممکن است و بشر می تواند مانند آن را بیاورد. وی سپس برای اثبات مدعای خود جمله هایی را که از خود قرآن اقتباس کرده به هم بافته و چنین وانمود کرده که می توان به وسیله آنها با قرآن معارضه نمود.

او با این کار پایه معلومات و اندازه آشنایی خود را به فنون بلاغت فاش کرده است و ما برای خوانندگان گرامی، جمله ها و

---

(۱). رساله کوچکی است که در سال ۱۹۱۲ از طرف چاپخانه انگلیسی واقع در بولاق مصر انتشار یافته است.

مرزهای اعجاز، ص: ۱۷۲

عبارت هایی را که به عنوان معارضه با قرآن ساخته است در اینجا می آوریم. و نقاط ضعف و فساد آنها را روشن می سازیم. اگر چه سابقا در کتاب «نفحات الاعجاز» «۱» این قسمت را مورد بررسی قرار داده ایم.

معارضه با سوره حمد

او در مقام معارضه با سوره «حمد» جمله های زیر را عرضه داشته است:

الحمد للرحمان، ربّ الاکوان، الملک الدیان، لک العباده و بک المستعان، اهدنا صراط الایمان.

او این جمله ها را به عنوان معارضه با «سوره حمد» آورده و تصور کرده که با آنکه از جملات قرآن کوتاه تر و مختصرتر است معانی و مزایای آن را در بردارد.

نمی دانم به این نویسنده که با این جمله ها پرده از میزان دانش و ادبیات خود برافکنده، چه بگویم؟

ای کاش او پیش از آن که خود را به وسیله این کتاب رسوا کند، کتاب خود را به دانشمندان مسیحی (عرب زبان) که به

اسلوب های

---

(۱). این کتاب را در پاسخ رساله «حسن الایجاز» نوشته ام و در سال ۱۳۴۲ در چاپخانه علوی نجف اشرف چاپ شده است. (مؤلف)

مختلف سخن

و فنون بلاغت کاملا آشنا هستند، نشان می داد. او از یک نکته واضح که اساس سنجش در سخن محسوب می شود غفلت ورزیده است، زیرا راه درست معارضه با یک سخن بلیغ این است که شاعر و نویسنده، کلامی و یا شعری بیاورد که با کلامی که می خواهد با آن معارضه نماید از جهت معنی و هدف، متحد باشند امّا باید هر کدام از این دو کلام از نظر الفاظ و شیوه سخن استقلال داشته باشند، هرگز معنی معارضه این نیست که از الفاظ و ترکیب و اسلوب کلامی که می خواهد با آن معارضه کند تقلید نماید و به تبدیل و تغییر برخی از الفاظ آن قناعت کند. اگر ملاک معارضه این باشد، پس با هر کلامی می توان به معارضه برخاست. مسلما این نوع معارضه برای بلغای عصر رسالت از هر کاری آسان تر بود، ولی چون می دانستند که معنی معارضه این نیست و به بلاغت خارق العاده قرآن نیز آشنا بودند، معارضه با قرآن را امر محالی شمرده و به عجز و ناتوانی خود اعتراف نمودند. گروهی ایمان آوردند و گروهی آن را به سحر و جادو نسبت دادند.

گذشته از این چطور می توان گفت که این جمله ها معانی بلند و مزایای سوره «حمد» را داراست؟! چگونه می توان گفت که جمله «الحمد للرحمان» از نظر معنی با جمله «الحمد للّه» یکسان و برابر است؟! در صورتی که دومی مزایایی دارد که در اوّلی نیست.

«اللّه» در لغت عرب، نام آن ذات مقدسی است که تمام

صفات کمال را که یکی از آنها «رحمت» است و لفظ «رحمان» از آن حاکی است دارا می باشد. بنابر این

مفاد «الحمد للّه» با مفاد «الحمد للرحمان» کاملا با هم متفاوتند. در اوّلی انگیزه ستایش خدا، مجموع صفاتی است که لفظ «اللّه» از آن حکایت می کند ولی در دومی ستایش فقط به خاطر یک صفت خاص است که لفظ «رحمان» بر آن دلالت دارد. در این صورت تبدیل لفظ «اللّه» به «رحمان» موجب می شود که جمله دلالت خود را بر اتصاف خدا به سایر صفات کمالیه، و همچنین دلالت بر این که خدا به خاطر سایر صفات، شایسته حمد و ستایش است، از دست بدهد.

نظری به جمله دیگر نویسنده بیفکنیم و ببینیم آیا «رب الاکوان» می تواند از نظر مفاد و معنی جانشین جمله های «ربّ العالمین» و «الرحمن الرحیم» شود چنان که نویسنده تصور کرده است یا این که این تبدیل بسان جمله پیش موجب از دست دادن یک سلسله مزایا و معانی است که این جمله ها حاکی از آن می باشند.

جای گفتگو نیست که کلمه «عالمین» که جمع عالم است حاکی از عوالم زیادی است که در طول و عرض یکدیگر قرار گرفته اند و لفظ «رب» که به سوی آن «اضافه» شده دلالت می کند که او مالک و صاحب این عوالم می باشد و کلمه «رحیم» که پس از «رحمان» آمده دلالت دارد که این صفت از آن صفات لازمی است که هرگز از ذات

جدا نمی شود و به طور مستمر و جاوید موجودات جهان را فرا می گیرد «۱» و هرگز این معانی از لفظ «رب الاکوان» استفاده نمی شود زیرا «کون» که جمع آن «اکوان» است در لغت معانی مختلفی مانند «پدید آمدن»، تحقق یافتن، از حالی به حالی درآمدن، ضمانت کردن، به کار

رفته است، از آنجا که همه آنها یک سلسله معانی مصدری می باشند هرگز نمی توان کلمه «رب» را که به معنی «مالک» و «مربی» است «۲» به سوی آنها اضافه کرد. «۳»

---

(۱). مؤلف عالیقدر در تفسیر سوره «حمد» درباره فرق «رحمان» و «رحیم» چنین می فرماید:

رحمان از رحمت گرفته شده که فقط مقابل قساوت (سنگدلی) و خشونت می باشد و از آنجا که این لفظ در قرآن و جاهای دیگر بدون ذکر متعلق استعمال می شود، معلوم می گردد، که مقصود این است که او دارای رحمت وسیعی است که شامل همه اشیا می باشد و اختصاص به موجودی (مانند انسان) ندارد و لذا مفسران و اهل لغت می گویند «رحمان» برای مبالغه در رحمت است.

امّا لفظ «رحیم»: و مشابهات آن، در غرایز و آنچه لازم یک موجود است بکار می رود مانند علیم، قدیر، شریف، وضیع، سخی، بخیل. بنابر این منظور از آوردن «رحیم» پس از رحمان این است که این صفت لازم ذات و غیر قابل انفکاک است و هرگز رحمان بر چنین ملازمه ای دلالت ندارد. مترجم

(۲). باید توجه داشت که «ربّ» از «رب ب» مشتق است نه از «ربو» یا «ربی» و لذا قطعا به معنی مالک و صاحب خواهد بود نه مربی و پرورش دهنده. در برخی از فرهنگ های عربی اگر چه این کلمه را به معنی «مربی» گرفته اند ولی این تغییر ناشی از غفلت از ریشه اشتقاقی آن است. مترجم.

(۳). ولی گاهی در لغت و عرف «کون» مصدری به معنی مطلق هستی نیز استعمال

آری می توان لفظ «خالق» را به سوی آن اضافه کرد و گفت:

«خالق الاکوان» زیرا خداوند پدید آورنده این معانی است نه

مالـک آنهـا، همچنین، از این لفـظ، تعـدد عوالم آن هم به صورت عوالم طولی و عرضـی «۱» و نیز مطـالب دیگری آیـه بر آن دلالت دارد، استفاده نمی شود.

نویسـنده جملـه «الملـک الـدیان» را جـایگزین «مالـک یـوم الـدّین» قرار داده و هر دو را از نظر معنی یکسـان شـمرده است. در صورتی که چنین نیست زیرا جمله «الملک الدیان» فقط دلالت دارد که خداوند سـلطانی است پاداش دهنده ولی حاکی از آن نیست که علاوه بر این جهان، جهان دیگری وجود دارد که پاداش و کیفر اعمال در آنجا صورت می گیرد و خدا مالک چنین جهان و آن روز نیز می باشد و

می شود در المعجم الوسیط اثر مجمع لغت عربی می نویسـد: الکون: الوجود المطلق، و در اشـعار این لفـظ نیز در مطلق هستی بکار رفته است «فیک یا أعجوبه الکون غدا الفکر کلیلا» در این صورت اضافه «رب» به «کون» صحیح خواهد بود.

مترجم

(۱). منظور از عوالم طولی و عرضـی یـا عـالم تجرد و مـاده است که در طول یکـدیگر قرار گرفته انـد، و عـالم مجردات مجرد نسـبت به کلیه پدیـده های مادی علت (البته علت به معنی فلسـفی که همان پدید آورنده ایجاد کننده باشد) بوده و پدیده های مـادی در هر مرتبه معلول آنهـا می باشـند و یا این که مقصود عوالم دنیوی و اخروی است که از نظر سلسـله وجود در طول هم قرار گرفته اند و هر کدام از این دو نوع، عالم خودداری عوالمی است. مترجم.

مرزهای اعجاز، ص: ۱۷۷

هیچ کس در آن روز صاحب اختیار و اراده ای نیست. و تمام مردم تحت حکم نافذ خدا بوده، و فرمان او در حق همه اجرا می گردد.

برخی به سوی بهشت می روند

و برخی دیگر به سوی دوزخ روانه می شوند، و هرگز «الملک الدیان» این معانی را در بر ندارد.

تحلیل دیگر جمله ها نویسنده رساله مزبور آیه ... إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ را به جمله «لک العباده و بک المستعان» تبدیل کرده است و تصور کرده که مفاد و معنی هر دو یکی است و به گمان او مقصود از آیه این است که پرستش باید برای خدا انجام گیرد و از غیر او استعانت نشود. از این جهت جمله ساختگی خود را جای آیه گذارده است.

ولی او از یک نکته غفلت ورزیده که هدف بالاتر از این است، منظور این است که به افراد با ایمان تلقین کند که مراتب توحید خود را در عبادت پروردگار و نیاز و احتیاج خویش را به استمداد از او در عبادت و امور دیگر ابراز و آشکار کنند. «۱» و صریحا اعتراف نمایند که او و همه افراد با ایمان جز خدا را نمی پرستند و از غیر او کمک نمی طلبند بلکه تنها او را پرستش نموده و از او استعانت می جویند و

---

(۱). خلاصه: آیه شریفه اثر تلقین نیرومندی در گوینده بوجود می آورد در حالی که در جمله ساختگی نویسنده رساله یک حالت بی تفاوتی در برابر این مسأله حیاتی به چشم می خورد. مترجم

هرگز این معانی بلند از جمله هایی که جایگزین آیه نموده است، استفاده نمی شود و در عین حال از آیه کوتاه تر و مختصرتر نیز نیست.

همچنین او تصور کرده که جمله «اهدنا صراط الایمان» (ما را به راه ایمان هدایت فرما) مفید همین معنی است که آیه: اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِيمَ «ما را به راه راست هدایت

فرما» می رساند. در صورتی که حقیقت غیر از این است زیرا منظور از اینکه ما را به راه راست هدایت فرما این است که نمازگزار از خدا می خواهد او را به نزدیک ترین راه که پوینده را در رسیدن به مقاصد خود در اعمال و ملکات و عقاید از هر راهی زودتر می رساند هدایت کند، و هرگز این راه را تنها به راه ایمان منحصر نساخته است و این مطلب از جمله ساختگی نویسنده استفاده نمی شود. «۱»

گذشته از این در آیه به نکته قابل توجهی تصریح شده است و آن این که مورد تقاضای گوینده راه «مستقیمی» است که هرگز پوینده

---

(۱). توضیح این که: ایمان یکی از اهداف عالی انسانی است نه هدف منحصر. زیرا انسان علاوه بر آن، اهدافی مانند ملکات فاضله و عبادات نیز دارد، همان طور که از خدا می خواهد او را به راهی که منتهی به ایمان می گردد، هدایت کند، همچنین باید از خدا بخواهد که او را به طرق سایر اهداف نیز هدایت بنمایید، خلاصه در آیه از خدا یک معنی وسیعی (هدایت به راه مستقیم) خواسته شده که طبعا به تمام اهداف منتهی می گردد ولی در جمله ساختگی نویسنده فقط از خدا یک راه که فقط به ایمان منتهی می شود خواسته شده است. مترجم.

آن گمراه نمی شود در حالی که در جمله ساختگی او اثری از این تصریح نیست.

او تصور کرده که جمله: «ما را به راه ایمان هدایت فرما» نه تنها می تواند جایگزین آیه «ما را به راه راست هدایت فرما» بشود بلکه ما را از بقیه سوره یعنی صِراطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ

وَ لَا الضَّالِّينَ «به راه کسانی که به آنها انعام کردی نه به راه آنهایی که مورد غضب تو واقع شـده اند و نه گمراهان» بی نیاز می سـازد ولی این انـدیشه حـاکی از عجز و نـاتوانی او از درک اهـداف سوره است، زیرا بقیه سوره که او خود را از آنهـا بی نیاز دانسته است دلالت می کند که در زندگی بشر دو راه وجود دارد:

۱. راه مسـتقیم و راستی که پوینـدگان آن کسانی هسـتند که مورد انعام خـدا قرار گرفته اند و آنان عبارتند از پیامبران، شـهدا، صدیقان، صالحان.

۲. راه های کج و غیر مستقیمی که مربوط به دو گروه است:

یکی دسته معاند و لجوج که مورد خشم و غضب الهی قرار گرفته اند و دیگری افراد گمراه که بر اثر جهالت و نادانی و تقصیر در جستجوی حقیقت یا تقلید کورکورانه از روش پدران و نیاکان از صراط مستقیم منحرف شده اند.

کسی که این آیه را با تدبر و دقت می خواند در خود احساس

مرزهای اعجاز، ص: ۱۸۰

می کنـد که بایـد از کردار و رفتـار و عقایـد اولیـای مقرب درگـاه الهی سـرمشق گرفت و از روش هـای نـامطلوب گروه هـای سرکش و منحرف از جـاده حق که بر اثر اعمـال بـد خود، مورد خشم خـدا قرار گرفته انـد، پرهیز نمود. آیـا این حقایق که در ذهن ما موقع خوانـدن این قسـمت از سوره «حمد» ترسـیم می گردد از امور بی اهمیت است که نیازی به آن نباشد همچنان که نویسنده رساله تصور کرده است؟!

معارضه با سوره «کوثر»

اشاره

نویسـنده رساله در صـدد معارضه با سوره «کوثر» بر آمـده و به عنوان مقابله، جمله هایی را که از نظر شـما می گـذرانیم به هم بافته و به «اصطلاح» سر هم کرده است:

«انا أعطیناک الجواهر،

فصل لربّک و جاهر و لا تعتمد قول ساحر».

«ما به تو جواهر دادیم. به درگاه پروردگارت نماز بگزار و صدای خود را بلند کن و بر سخن جادوگر اعتماد مکن».

درست دقت کنید که چگونه این نویسنده تنها به تغییر برخی از الفاظ قناعت کرده و در نظم و ترکیب، از قرآن تقلید نموده و تصور کرده که با این شاهکار! با قرآن معارضه نموده است. تازه خود او هم مبتکر این معارضه نیست بلکه قسمتی از آن را از «مسیلمه کذاب» گرفته است که او نیز در مقام معارضه با سوره «کوثر» جمله هایی را سر

مرزهای اعجاز، ص: ۱۸۱

هم نموده است، آنجا می گوید:

«انّا أعطیناك الجماهر، فصلّ لربّک و هاجر، انّ مبغضک رجل کافر».

«ما به تو گروه کثیر دادیم، برای خدا نماز بگزار و مهاجرت کن، دشمن تو شخص کافری است».

او تصور کرده که اگر دو کلام از نظر سجع با هم یکسان باشند این دلیل است که این دو سخن از نظر بلاغت نیز مساوی و برابر هستند در صورتی که چنین نیست و رکن اصلی بلاغت آن است که ارتباط و مناسبت جمله ها با یکدیگر کاملا محفوظ باشد و جمله هایی که او برای معارضه با قرآن به هم بافته است فاقد این شرط هستند زیرا چه مناسبت و ارتباطی میان دادن جواهر و امر به اقامه نماز آن هم با صدای بلند وجود دارد؟ و اگر امر به اقامه نماز برای این است که شکرانه نعمت مال (جواهر) را بجا آورد، سپاسگزاری نعمت هایی مانند عقل و ایمان و زندگی که به مراتب از نعمت مال بالاتر و بزرگ ترند، لازم تر و مقدس ترند. و شکرانه این

دسته از نعمت ها باید موجب امر به نماز گردند نه آن دسته کم ارزش!

آری نویسنده رساله با ساختن این جمله، ناخود آگاه از یک حقیقت خبر داده است و آن این که بزرگ ترین قبله گاه و عالی ترین هدف، برای مزدوران دستگاه های تبلیغاتی مسیحی همان مال و ثروت است که به سوی آن می دوند و آن را بر تمام مقاصد معنوی مقدم

مرزهای اعجاز، ص: ۱۸۲

می دارند «از کوزه همان برون تراود که در اوست!».

جا دارد که از نویسنده، سؤال شود که منظور از «الجواهر» که با «الف و لام» تعریف استعمال شده چیست؟ آیا مقصود جواهرهای معین و مشخص است؟ آن جواهرهای معین کدامند؟ و در لفظ قرینه ای که حاکی از این تعیین باشد نیست و اگر منظور همه جواهرهای جهان است (بنابراین که الف و لام را برای استغراق بگیریم) در این صورت دروغ شاخداری را گفته است که هرگز خدا چنین جواهراتی را به کسی نداده و نخواهد داد. «۱»

گذشته از این، چه ارتباطی میان این دو جمله (ما به تو جواهر دادیم، برای خدا بلند نماز بگزار) و جمله های بعدی که می گوید:

«و لا تعتمد قول ساحر»: «از قول جادوگر پیروی مکن»، وجود دارد؟!

تازه مقصود از ساحر و گفتار او که نباید به آن اعتماد کند چیست؟ آیا منظور ساحر مشخص و گفتار معینی از اوست؟ پس چرا برای تعیین، قرینه نیاورده است، و اگر مقصود آن است که به هیچ گفتاری از هیچ ساحری اعتماد ننماید یک چنین نهی دلیل معقول ندارد، زیرا دلیل ندارد که انسان به هیچ گفتاری از هیچ ساحری اعتماد ننماید و لو مربوط به امور عادی بوده و گفتار

او اطمینان بخش

---

(۱). اگر منظور جنس جواهر است که به قلیل و کثیر صدق می کند در این صورت، استعمال جمع بی جهت خواهد بود و باید الف و لام بر سر مفرد وارد گردد. مترجم.

باشد.

و اگر مقصود این است که به گفتارهای ساحرانه آنها اعتماد نکند این نیز صحیح نیست زیرا سحر متکی به اقوال و گفتار نیست بلکه ساحر با اعمال و حیل خود سحر را انجام می دهد. «۱»

تفسیر سوره کوثر

سوره کوثر درباره کسانی نازل شده که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم را به نداشتن فرزند سرزنش می کردند و می گفتند که او عقیم و بلاـ عقب است و به همین زودی می میرد و طومار دین و نام او در هم پیچیده می شود. خداوند گفتار آنان را در جای دیگر بیان کرده و می فرماید:

أَمْ يَقُولُونَ شاعِرٌ نَتَرَبَّصُ بِهِ رَيْبَ الْمَنُونِ. «۲»

«بلکه می گویند محمد صلی اللّه علیه و آله و سلم شاعر است و در انتظار حوادثی هستیم که مرگ او را به دنبال آورد».

خدا برای ابطال این اندیشه سوره کوثر را نازل کرد و فرمود:

إِنَّا أَعْطَيْناكَ الْكَوْثَرَ!

---

(۱). درست است که ساحر با اعمال و حیله گری خاص خود، جادوگری می نماید و اوضاع امور مردم را تباه می سازد ولی جای تردید نیست که ساحران به سان کاهنان از مطالبی خبر می دادند و از این طریق در دل مردم نوید شادی و یا غم و اندوه ایجاد می کردند، بنابراین چه مانع دارد که منظور گوینده این باشد. به گزارش های ساحران درباره گذشته و آینده اعتماد مکن. مترجم.

(۲). طور: ۳۰.

«ما به تو از هر جهت خیر کثیر عطا کردیم».

کوثر

در لغت همان خیر کثیر است که از هر سو انسان را فرا می گیرد و چنین خیری پیغمبر اسلام صلی اللّه علیه و آله و سلم را در دنیا و آخرت احاطه کرده است. در این جهان چه خیری بالاتر از مقام رسالت، رهبری مردم، زعامت مسلمین، پیروزی بر دشمن، محبوبیت در دل ها، نسل فراوان از ناحیه دخترش صدیقه طاهره که نام او را تا جهان پایدار است، زنده نگاه می دارد و ... می توان تصور کرد؟

امّا در سرای دیگر خدا به او، حق شفاعت، بهشت برین، «حوض کوثر» که نوشیدن از آن منحصر به او و دوستان او می باشد و ... مرحمت فرموده است.

فَصَلِّ لِرَبِّکَ ...: «برای خدایت نماز بگزار».

این نماز به شکرانه آن همه نعمت های فراوانی است که خدا به او ارزانی داشته است.

وَ انْحَرْ: مفسران در تفسیر این لفظ احتمالاتی داده اند:

ممکن است مراد از آن ذبح گوسفندانی در سرزمین منی، یا روز عید قربان و لو در غیر منی و یا بالا بردن دست موقع تکبیر تا گلوگاه و یا ذبح گوسفند رو به قبله و یا اعتدال در حال قیام باشد، و همه این مطالب یک نوع سپاسگزاری در برابر نعمت های بزرگ خدا می باشند.

إِنَّ شانِئَکَ هُوَ الْأَبْتَرُ:

«سرزنش کننده تو، خود عقیم است».

مرزهای اعجاز، ص: ۱۸۵

کسی که ترا با این وصف سرزنش می کند خود او دچار این سرنوشت خواهد شد، و نام و نشانی از او نخواهد ماند و همان طور که وحی الهی خبر داد سرزنش کنندگان با این وضع روبرو شدند.

علاوه بر این که در سرای دیگر به کیفر اعمال خود می رسند در این جهان از آنان نام نیک و اثری

باقی نماند.

آیا جا دارد که ما این سوره را با داشتن چنین اهدافی و معانی عالی و بلاغت کامل، با جمله های بی ارزش نویسنده رساله که با رنج های توان فرسایی الفاظی را برای معارضه با قرآن سر هم کرده است، قیاس کنیم و به هر دو از دیده کلام خارق العاده و اعجاز بنگریم؟ گذشته از این، او از خود چیزی به میدان نیاورده، و در ترکیب و تنظیم جمله ها از قرآن پیروی کرده و الفاظ و اسلوب را از «مسیلمه» گرفته است. لجاجت و عناد و یا جهل، نویسنده را بر آن داشته که با این جمله های بی ارزش، با عظمت قرآن از نظر بلاغت و اعجاز معارضه نماید!!

مرزهای اعجاز، ص: ۱۸۷

(۱۲)

معجزات دیگر پیامبر اسلام صلی اللّه علیه و آله و سلم

اشاره

جای تردید نیست که قرآن بزرگ ترین معجزه پیامبر اسلام است، بلکه بزرگ ترین معجزه ای است که تا کنون پیامبران آسمانی آورده اند. و در گذشته در جهات مختلف اعجاز آن گفتگو نمودیم، و روشن ساختیم که قرآن بر همه معجزاتی که از طرف خدا به پیامبران داده شده است برتری دارد.

ولی باید توجه داشت که معجزه پیامبر اسلام منحصر به قرآن نبوده، بلکه او بسان پیامبران دیگر، دارای معجزات دیگری غیر از قرآن بوده است و از این نظر با آنها برابر و یکسان می باشد، اگر چه از میان آنها این امتیاز را دارد که معجزه جاویدان یعنی قرآن به او داده شده است.

از دو راه می توان اثبات نمود که پیامبر اسلام صلی اللّه علیه و آله و سلم دارای معجزاتی غیر از قرآن بوده است:

مرزهای اعجاز، ص: ۱۸۸

۱. روایات و اخبار: احادیث اسلامی حاکی است که پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله و

سلم علاوه بر قرآن دارای معجزاتی بوده است و دانشمندان اسلام با اختلافی که در خصوصیات این معجزه ها دارند کتاب های زیادی پیرامون معجزه های آن حضرت نوشته اند. کسانی که علاقمندند در این باره اطلاعات بیشتری به دست آورند به آنها مراجعه بفرمایند. «۱»

روایات اسلامی درباره معجزات پیامبر اسلام صلی اللّه علیه و آله و سلم، بر روایات یهودیان و مسیحیان در زمینه معجزه های پیامبران خود، از دو نظر امتیاز دارد:

الف: کوتاهی زمان و کمی فاصله: زیرا ما هر چه به حوادث جهان نزدیک تر باشیم زودتر و آسان تر می توانیم به آنها اطمینان پیدا کنیم.

ب: کثرت راوی: کسانی که معجزه های پیامبر اسلام صلی اللّه علیه و آله و سلم را از نزدیک مشاهده نموده و نقل کرده اند به مراتب از «بنی اسرائیل» و کسانی که به عیسی علیه السّلام ایمان آورده و معجزه های آنها را نقل نموده اند زیادتر و بیشترند. افرادی که در عصر حضرت عیسی علیه السّلام به او ایمان آورده بودند تعداد انگشت شماری بیش نبودند و تمام روایات مربوط به

---

(۱). جامع ترین کتابی که از طرف دانشمندان شیعه در این باره نوشته شده است کتاب «مدینه المعاجز» مرحوم سید هاشم بحرانی توبلی است. که مؤلف آن در سال ۱۱۰۷ درگذشته است. مترجم.

معجزه های عیسی علیه السّلام به این چند نفر منتهی می گردد.

اگر ادعای «تواتر» یهود و نصاری درباره معجزه های پیامبران خود صحیح باشد یک چنین ادعا درباره معجزه های پیامبر اسلام به طریق اولی صحیح خواهد بود، و ما در بحث های گذشته روشن ساختیم که معجزه های پیامبران گذشته، از طریق تواتر به ما نرسیده و ادعای تواتر در این باره بی اساس است.

۲. پیامبر اسلام صلی

اللّه علیه و آله و سلم برای پیامبران گذشته معجزاتی اثبات نموده و اعتراف کرده که آنان دارای چنین معجزاتی بودند و در عین حال خود را افضل پیامبران و خاتم آنان معرفی کرده است آیا «افضل بودن» او این نیست که باید همان معجزات و یا کامل تر از آنها را دارا باشد؟ زیرا صحیح نیست یک فرد خود را برتر از دیگران بداند ولی در برخی از صفات کمال او از آنها کمتر باشد آیا صحیح است که مثلا یک نفر خود را سرآمد پزشکان بداند و ادعا کند که در این فن بر همه برتری دارد ولی معترف باشد که برخی از پزشکان قادر به درمان بعضی از بیماری های صعب العلاج مانند «سل» هستند امّا او نمی تواند این بیماری را معالجه نماید؟! نه، چنین ادعایی صحیح نیست و عقل این دو ادعا را متناقض می شمارد.

برای همین جهت در تاریخ زندگی مدعیان دروغین نبوت این مطلب به چشم می خورد که آنان همواره با اعجاز مخالفت نموده و معجزه های پیامبران گذشته را انکار می کردند و کوشش می نمودند که

آیاتی را که حاکی از صدور معجزات از آنان می باشد تأویل نمایند و تمام این تلاش ها برای این بود که خود را از بن بست عجیبی که با آن روبرو بودند بیرون آورند، مبادا مردم از آنها معجزه بخواهند و عجز و ناتوانی آنها آشکار و روشن گردد.

برخی از افراد بی اطلاع و شیاد که می خواهند حقایق را طور دیگر نشان دهند می گویند پیامبر اسلام غیر از قرآن معجزه ای نداشته و برای مدعای خود به سه آیه از قرآن استدلال نموده اند. ما آیاتی را که با

آنها استدلال کرده اند در اینجا می آوریم، سپس بطلان استدلال آنها را روشن می سازیم.

مرزهای اعجاز، ص: ۱۹۱

نخستین دلیل منکران معجزه

اشاره

وَ ما مَنَعَنا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآیاتِ إِلَّا أَنْ کَذَّبَ بِهَا الْأَوَّلُونَ وَ آتَیْنا ثَمُودَ النَّاقَهَ مُبْصِرَهً فَظَلَمُوا بِها وَ ما نُرْسِلُ بِالْآیاتِ إِلَّا تَخْوِیفاً. «۱»

«ما را از فرستادن معجزات، چیزی باز نداشت، جز این که امت های گذشته همان معجزات را (دیدند) و تکذیب کردند، ما برای بصیرت (قوم) «ثمود» ناقه را فرستادیم آنان به آن ستم کردند و ما معجزه ها را تنها برای ترسانیدن مردم می فرستیم».

استدلال کننده تصور کرده که ظاهر آیه این است که پیامبر اسلام صلی اللّه علیه و آله و سلم، معجزه ای جز قرآن نیاورده است و علت آن، این است که امت های گذشته، معجزات پیامبران خود را تکذیب کرده اند. «۲»

---

(۱). اسراء: ۵۹.

(۲). چون معاصران پیامبر اسلام صلی اللّه علیه و آله و سلم با امت های گذشته از نظر صفات و روحیات، مشابهت داشتند از این نظر فرستادن معجزات بر آنان لزومی نداشت و اگر فرستاده می شد، به سان آنها، به تکذیب آنها برمی خاستند. مترجم.

مرزهای اعجاز، ص: ۱۹۲

پاسخ: آغاز و پایان و الفاظ آیه مورد بحث حاکی است هدف آیه این نیست که فرستادن هر نوع معجزه را، ولو معجزه ای که خدا ابتدا در اختیار پیامبران می گذارد که گواه راستگویی آنان باشد، نفی نماید، بلکه هدف آیه این است که خدا آن دسته از معجزات را که مشرکان مکه تقاضا می کردند و هر جمعی بلکه هر فردی می خواست که پیامبر، معجزه مورد علاقه او را بیاورد نخواهد فرستاد. و همچنین منظور از معجزه هایی که امت های پیشین، به تکذیب آنها برخاسته بودند و دچار عذاب

شدنـد همان معجزه هایی است که خود آنها به پیامبران خود پیشـنهاد کرده بودنـد، نه آنهایی که خـدا ابتـدا در اختیار پیامبران خود نهاده بود.

گواه ما بر این مطلب که (هدف آیه نفی ارسال معجزه به طور مطلق نیست، بلکه هدف نفرستادن آن قسم از معجزات است که مورد درخواست مشـرکان بوده و همچنین تکذیب هر نوع معجزه موجب عذاب امت های گذشته نشده بلکه تکذیب آن دسته از معجزه ها موجب عـذاب امت های گذشـته گردیـده که خود آنها پیشـنهاد کرده بودنـد) دلایل زیر است که از نظر خواننده گرامی می گذرد:

۱. لفظ «الآیات» که در آیه مورد بحث، با الف و لام آمده است، جمع «آیه» است به معنی نشانه و علامت، «۱» و در بدو نظر

---

(۱). علت این که به معجزه آیت می گویند: این است که نشانه ارتباط او با جهان دیگر و علامت حقانیت او است. مترجم.

ممکن است «۱» از نفی یک چنین جمع یکی از سه احتمال زیر اراده شده باشد:

الف: نفی مطلق معجزه، یعنی چون امت هـای گذشـته، معجزه هـای پیـامبران را تکـذیب کردنـد مـا اساسا معجزه ای در اختیار پیامبر اسـلام نگـذاردیم و لازم چنین نفی مطلق که در اصـطلاح علمی به آن نفی «جنس» می گوینـد این است که حتی معجزه ای که حاکی از صدق و راستگویی او باشد، و سند و دلیل ادعای او بشمار رود، برای او نفرستاده است.

این احتمـال به طور مسـلم باطـل است، زیرا برانگیختن پیـامبری و اعزام شخصـی برای هـدایت مردم بـدون دادن کوچک ترین مدرک و دلیلی به دست او که مقامی را که از جانب خدا ادعا می کند، ثابت نماید، کار لغو و بیهوده ای می باشد و

الزام مردم به این که از چنین فردی که دلیلی بر رسالت او در ظاهر نیست، پیروی نمایند تکلیف غیر معقول خواهد بود.

ب: نفی مجموع معجزات: یعنی از آنجا که امت های گذشته، به معجزات پیامبران خود انکار ورزیدند، و مشابهتی میان آنها و مشرکان وجود دارد، ما مجموع و تمام معجزاتی را که تا کنون در

---

(۱). در احتمال اول، الف و لام برای نفی جنس است، و در احتمال دوم نفی مجموع آیه ها و معجزه ها است، و در سومی، الف و لام برای اشاره به برخی از مصادیق می باشد. مترجم.

اختیار پیامبران گذارده ایم برای پیامبر اسلام صلی اللّه علیه و آله و سلم نفرستادیم.

این احتمال نیز بسان احتمال گذشته بی پایه است زیرا در اثبات راستگویی پیامبری، یک آیت و یک معجزه کافی است و نیازی به آوردن مجموع معجزه ها نیست و مردم نیز هرگز چنین انتظاری از پیامبر اسلام نداشتند.

ج: احتمال سوم آن است که در آغاز بحث بیان کردیم و خلاصه آن این است که دسته خاصی «۱» از معجزه ها ممنوع بوده و خدا آنها را نفرستاده، نه این که هیچ نوع معجزه ای در اختیار پیامبر اسلام صلی اللّه علیه و آله و سلم نگذارده است.

۲. اگر راستی تکذیب مردم سبب آن است که خدا هیچ نوع معجزه ای را در اختیار پیامبر خود نگذارد (احتمال اوّل) پس به خاطر همین تکذیب نباید قرآن را نیز بفرستد، زیرا قرآن بزرگ ترین معجزه ای است که تا کنون از طرف خدا فرستاده شده است، و هرگز وجهی برای تبعیض و این که تکذیب مانع از ارسال برخی از معجزه ها (غیر قرآن) باشد و مانع برخی

دیگر نباشد؛ نیست.

ما در گذشته ثابت نمودیم که قرآن بزرگ ترین معجزه پیغمبر

---

(۱). در بحث های آینده درباره مشخصات معجزه های ممنوعه سخن خواهیم گفت، و خلاصه این است که هر معجزه ای که مستقیما عذاب باشد و یا تکذیب آن موجب نزول بلا گردد یک چنین معجزه هر چه هم مردم بخواهند و درخواست کنند فرستاده نخواهد شد. مترجم.

اسلام صلی اللّه علیه و آله و سلم است، معجزه ای که در تمام اعصار، ملت های جهان را به مقابله و معارضه می طلبد. از این که خدا یک چنین معجزه زنده و جاوید را در اختیار پیامبر گذارده می توان دریافت که مقصود از آیه، نفی هر نوع معجزه نیست بلکه نفی دسته خاصی از معجزات است.

۳. صریح آیه این است که تکذیب ملل گذشته مانع از فرستادن معجزه می باشد، و در حقیقت آیه، عدم صدور چنین معجزه ها را از پیامبر اسلام به وجود مانع تعلیل و توجیه می کند و ناگفته پیداست، تعلیل به وجود مانع در پیشگاه عقل در صورتی درست است که مقتضی و زمینه برای پیدایش آن شی ء باشد، تا عدم آن پس از احراز مقتضی به وجود مانع توجیه شود، و اگر زمینه برای وجود حادثه ای موجود نباشد توجیه عدم آن، به وجود مانع غیر صحیح خواهد بود مثل این که کسی نسوختن چوبی را با فرض نبودن آتش با «تر» بودن آن توجیه کند.

آیه مورد بحث نفرستادن معجزه را به وجود مانع یعنی «تکذیب» امت های گذشته تعلیل می کند، پس باید مقتضی و زمینه برای فرستادن آنها موجود باشد تا تعلیل عدم آن به وجود مانع صحیح گردد.

اکنون باید دید مقتضی برای فرستادن معجزه

چیست؟ مقتضی یکی از دو مطلب زیر است:

۱. از آنجا که معجزه، موجب ارشاد و هدایت مردم می گردد و

سند صدق ادعای مدعی است؛ حکمت الهی ایجاب می کند که برای یک چنین هدف عالی معجزه هایی در اختیار پیامبران بگذارد.

۲. تمایلات مردم به دیدن معجزه هایی آن هم پس از آن که حجت برای آنها از طریق دیگر (معجزه های دیگر) تمام شده است.

در صورت نخست اگر مقتضی برای فرستادن معجزه، ارشاد و هدایت مردم باشد، هرگز «تکذیب» مردم مانع از ارسال آن نخواهد بود زیرا تصور نمی شود هیچگونه مانعی در راه چنین هدفی وجود داشته باشد.

گذشته از این اگر تکذیب مردم مانع از صدور معجزه باشد باید مانع از اعزام خود پیامبر نیز گردد.

از این نتیجه می گیریم که آیه مورد بحث که «تکذیب» را مانع برای صدور معجزه می شمارد ناظر به این صورت نیست (معجزه هایی که ابتدائا برای اثبات راستگویی مدعی نبوت ارسال می شود) ناچار باید گفت که آیه ناظر به صورت دوم است یعنی آنجا که حجت برای مردم از طرق دیگر تمام شده است، مع الوصف گروهی خواهان معجزات دیگر می باشند و متمایلند که از مدعی نبوت معجزه های مورد علاقه آنها صادر گردد. ناگفته پیداست این گروه زاید بر آن اندازه ای که حجت بر آنها تمام شود، معجزه می خواستند در صورتی که آنچه مقتضای لطف و حکمت الهی است؛ این است که معجزاتی

همراه پیامبران بفرستد که گواه راستگویی آنان باشند و امّا زاید بر آن، هرگز لطف و حکمت لزوم آن را ایجاب نمی کنند، خواه پیش از درخواست آنان باشد و یا پس از درخواست آنان.

آری هر گاه

مصالح ایجاد کند، محال نیست که خداوند برای بار دوم و سوم حجت را با فرستادن معجزه های تازه تمام کند و با پیشنهاد متقاضیان موافقت نماید.

از این بیان روشن گردید که معجزه های ممنوعه که صریح آیه است، که خدا آنها را نخواهد فرستاد مربوط به صورتی است که حجت برای مردم تمام شده باشد و آنان تقاضای معجزه های دیگری را بکنند.

*** اکنون این سؤال پیش می آید که چرا صدور چنین معجزه هایی ممنوع اعلام شده است؟! و چه می شد اگر خدا معجزه های مورد علاقه آنها را می فرستاد؟!

پاسخ اجمالی آن این است که: اگر پیامبر معجزه مورد درخواست آنان را می آورد و آنان به تکذیب آن برمی خاستند؛ عذاب الهی آنها را فرا می گرفت و چون خدا به پیامبر خود وعده قطعی داده است که تا او در میان آنها است برای امت او عذاب نفرستد، از این جهت با پیشنهاد مشرکان موافقت به عمل نیامد.

توضیح این که: معجزه ای که از طرف خدا ارسال می شود اگر

مرزهای اعجاز، ص: ۱۹۸

جنبه ابتدایی داشته باشد، هدف از آن جز اثبات ادعای پیامبر نیست، و اگر مردم به تکذیب آن برخیزند بالاتر از تکذیب خود پیامبر نخواهد بود. ولی اگر معجزه به پیشنهاد اشخاص صورت پذیرد یعنی پس از آن که حجت بر پیشنهاد کننده از طریق معجزه های ابتدایی تمام شود ولی او به آنها قانع نگردد، و باز خواستار معجزه دیگری شود، یک چنین پیشنهاد، و درخواست معجزه ای در این زمینه، کاشف از لجاجت شخص پیشنهاد کننده می باشد. اگر طلب معجزه برای هدایت، و کشف حقیقت بود، به همان معجزه ابتدایی اکتفا می ورزید و بار دیگر معجزه نمی طلبید.

گذشته از این،

معنی پیشنهاد معجزه این است که پیشنهاد کننده ملتزم می شود که اگر معجزه مورد درخواست او را بیاورد، به نبوت او ایمان خواهد آورد، حالا اگر او پس از دیدن معجزه های مورد نظر خود، به تکذیب آنها برخیزد لازمه این تکذیب، استهزا و به باد مسخره گرفتن پیامبر و آیینی است که او، دعوت به آن می کند، و معجزه ای که از او درخواست می نماید. «۱»

برای این که تکذیب این دسته از معجزات، زمینه را برای نزول عذاب آماده می سازد؛ خداوند این دسته از معجزات را در آخر آیه

---

(۱). دلیل اساسی این مطلب که تکذیب معجزه های مورد درخواست، موجب نزول عذاب می شود آیاتی است که بعدا نقل و بررسی می شود، و آنچه در اینجا بیان شده یک نوع تأیید و تعلیل عقلی می باشد. مترجم.

«آیات تخویف» یعنی: (معجزه هایی که نشانه خوف و رعب و وحشت و طلیعه عذاب می باشد) خوانده است و گرنه معنی ندارد، خداوند تمام معجزات را مایه خوف و ترس بخواند در صورتی که قسمتی از آنها، برای بندگان خدا مایه رحمت و موجب هدایت و روشنی راه زندگی می باشد.

تا اینجا روشن گردید که چرا انکار این قسم از معجزات و تکذیب آنها، مایه نزول عذاب می گردد، اکنون یک سؤال پیش می آید که چه مانعی دارد که خداوند معجزه مورد درخواست آنها را بفرستد، و اگر آنها به تکذیب آن برخاستند، آنها را مورد مجازات قرار دهد؟

پاسخ آن این است که مشیت الهی به حکم آیه وَ ما كانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِيهِمْ. «۱»

«تا تو در میان آنها هستی، خداوند هرگز آنها را عذاب نخواهد کرد».

بر این تعلق گرفته

که به پـاس احترام پیـامبر تـا او در میان آنها است عـذاب بر این امت نفرسـتد در این صورت برای حفظ موقعیت پیامبر بایـد از همان مرحله نخست، به پیشنهاد آنها پاسخ مثبت نگوید، تا تکذیب آن، موجبات نزول عذاب را فراهم نگرداند.

*** دربـاره معجزه هـای ممنـوعه نظر دیگری نیز می تـوان داد، و آن این که مشـرکان از پیـامبر درخـواست می کردنـد که از طریق اعجاز برای آنها

---

(۱). انفال: ۳۳.

عذاب بفرستد و آنها را نابود سازد، ما قبل آیه می تواند گواه بر این نظر باشد «۱» آنجا که می فرماید:

وَ إِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوها قَبْلَ يَوْمِ الْقِيامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوها عَذاباً شَدِيداً كانَ ذلِكَ فِي الْكِتابِ مَسْطُوراً. «۲»

«هیـچ آبادی نیست مگر آن که اهل آنجا را پیش از روز رسـتاخیز نابود کرده و یا شدیـدا عذاب خواهیم نمود و این مطلب در کتاب (لوح محفوظ) ثبت شده است.

خلاصه دو نظر این که «۳»: بررسی آیات قرآن این مطلب را به

---

(۱). این نظر بـا نظر اوّل منافات نـدارد و قابل جمع است، زیرا ممکن است برخی از معجزه های آنان طوری باشـد که تکـذیب آنها موجب نزول عذاب گردد و برخی دیگر درخواست نزول عذاب از طریق اعجاز باشد. مترجم.

(۲). اسراء: ۵۸.

(۳). در آیه احتمال دیگری نیز وجود دارد که با توجه به ذیل آن وَ ما نُرْسِلُ بِالْآياتِ إِلَّا تَخْوِيفاً: «ما معجزه ها را تنها برای ترس از کیفر خدا می فرستیم» از احتمالات دیگر کمتر نیست و خلاصه آن این است که:

هدف از ارسال هر نوع معجزه اعم از «ابتدایی» یا «پیشنهادی» این است که مردم در سایه آن به خدا و رسول او و

کلیه اصول و فروعی که وی مردم را به سوی آن دعوت می کنـد، ایمان بیاورند و به اهداف معنوی رهبری گردند، و در نتیجه در مردم یک حالت خدا ترسی باطنی ایجاد شود.

این هدف در صورتی ممکن است که در میان خواستاران معجزه، افراد منصف و دور

طور واضـح می رسانـد که معجزه هـای مورد درخواست آنان یا نزول عـذاب از طریق اعجاز بود، و یا معجزه هایی بود که اگر تکذیب می شد استحقاق عذاب پیدا می کردند و معجزات ممنوعه ای که هرگز خداوند نخواهد فرستاد این دو نوع است، نه هر معجزه ای که می تواند سند نبوت و دلیل حقانیت مدعی باشد.

از لجاجت وجود داشته باشد در این صورت موافقت با پیشنهاد هر نوع اعجاز، بی اشکال است (اگرچه لزوم ندارد زیرا ممکن است پیامبر با معجزه های دیگر آنان را قانع سازد و نبوت خود را روشن نماید). ولی اگر معجزه طلبان اشـخاص لجوج و معاند باشـند در این صورت موافقت بـا پیشـنهاد آنان کار لغو و بیهوده خواهـد بود و اتمام حجت بر لجوجان، در گرو این نیست که حتما پیامبر معجزه مورد درخواست آنان را بیاورد بلکه با آوردن هر نوع معجزه می تواند حجت خدا را بر آنها تمام نماید.

این وجه را دو مطلب تأیید می کند:

۱. داستان قوم صالـح در اثناء این آیه به عنوان شاهـد گفته شـده و وجه تشبیه میان قریش و قوم صالح همان موضوع تکذیب، بیان گردیـده است و گویا آیه می خواهـد برسانـد که همین موضوع تکـذب، بیان گردیده است و گویا آیه می خواهد برساند که همین معجزه ها را برای قوم صالح فرستادیم و آنان به تکذیب آنها برخاستند و

مشرکان معاصر پیامبر اسلام نیز از نظر روحیه با آنان یکسانند، و اگر موافقت کنیم نتیجه ای جز تکذیب نخواهد داشت.

۲. ذیل آیه، هدف از معجزه را به طور مطلق اعم از ابتدایی و پیشنهادی، موضوع ایجاد خوف و ترس باطنی معرفی می کند و این هدف در مواردی است که در معجزه طلبان آمادگی برای پذیرفتن حق وجود داشته باشد.

از این بیان به دست می آید که آوردن هر نوع معجزه ممنوع نیست، بلکه آن قسم از معجزه ممنوع است که بر اثر نبودن آمادگی در افراد، نتیجه ای جز تکذیب عاید نگردد. مترجم.

مرزهای اعجاز، ص: ۲۰۲

شواهدی از آیات بر دو نظر:

گواه بر نظر اوّل

از برخی از آیات استفاده می شود که مشرکان از پیامبر می خواستند که از خدا بخواهد که برای آنها عذاب بفرستد مانند:

۱. «به یاد آر موقعی که گفتند: پروردگارا! اگر (آنچه که محمد می گوید) همان آیین حق از جانب تو است سنگی از آسمان برای ما فرو ریز، یا عذابی دردناک برای ما بفرست.

خدا مادامی که تو در میان آنها هستی آنان را عذاب نمی کند و مادامی که آنان استغفار نموده (و راه ندامت پیش بگیرند) عذاب الهی آنها را فرا نمی گیرد». «۱»

۲. «آیا مانعی دارد که عذاب خدا شب و یا روز دامن شما را بگیرد؟ پس گناهکاران چرا عجله می نمایند». «۲»

از این آیه استفاده می شود که افراد گناهکار از پیامبر می خواستند که عذاب الهی برای اثبات راستگویی (اعجاز) نازل

---

(۱). وَ إِذْ قالُوا اللَّهُمَّ إِنْ کانَ هذا هُوَ الْحَقَّ مِنْ عِنْدِکَ فَأَمْطِرْ عَلَیْنا حِجارَةً مِنَ السَّماءِ أَوِ ائْتِنا بِعَذابٍ أَلِیمٍ* وَ ما کانَ اللَّهُ لِیُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِیهِمْ وَ ما کانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَ هُمْ یَسْتَغْفِرُونَ (انفال: ۳۲- ۳۳).

(۲). قُلْ

أَ رَأَيْتُمْ إِنْ أَتاكُمْ عَذابُهُ بَياتاً أَوْ نَهاراً ما ذا يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ (يونس: ۵۰).

مرزهای اعجاز، ص: ۲۰۳

گردد، و در رسیدن به آن شتاب می ورزیدند.

۳. «اگر ما عذاب را تا مدتی تأخیر بیفکنیم می گویند علت تأخیر چیست؟». «۱»

۴. «آنان در رسیدن عذاب عجله می کنند اگر (برای عمر و یا برای عذاب آنان) موعد مقرری نبود عذاب به سوی آنان می آمد، البته عذاب به طور ناگهانی و در حالی که بی خبرند به سوی آنها خواهد آمد». «۲»

دلالت این آیه به سان آیه پیش است و حاکی است که آنان از پیامبر می خواستند که هر چه زودتر عذابی برای آنها از طریق اعجاز برسد.

***** گواه بر نظر دوم**

از برخی آیات استفاده می شود که آنان از پیامبر معجزاتی غیر از قرآن می خواستند آن هم معجزاتی که امت های گذشته بر اثر تکذیب آنها نابود شدند.

امّا دلیل بر این که از پیامبر اسلام صلی اللّه علیه و آله و سلم معجزاتی غیر از قرآن

---

(۱). وَ لَئِنْ أَخَّرْنا عَنْهُمُ الْعَذابَ إِلى أُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ لَيَقُولُنَّ ما يَحْبِسُهُ (هود: ۸).

(۲). وَ يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذابِ وَ لَوْ لا أَجَلٌ مُسَمًّى لَجاءَهُمُ الْعَذابُ وَ لَيَأْتِيَنَّهُمْ بَغْتَةً وَ هُمْ لا يَشْعُرُونَ (عنكبوت: ۵۳).

مرزهای اعجاز، ص: ۲۰۴

می خواستند؛ آیه های زیر است:

۱. «هر گاه معجزه ای برای آنان بفرستیم، می گویند ما هرگز به تو ایمان نمی آوریم، مگر این که مانند آنچه به پیامبران گذشته داده شد به ما نیز داده شود. «۱»

۲. «مشرکان می گویند معجزه ای که (عصا و ید بیضا) به پیشینیان داده شده است، برای ما بیاور». «۲»

۳. هنگامی که (آیین) حق از طرف خدا به سوی آنان آمد گفتند: چرا مانند آنچه که به موسی علیه السّلام داده بودند به

او ندادند. «۳»

امّا گواه بر این که امت های گذشته، بر اثر تکذیب معجزه های مورد درخواست خود، هلاک شدند آیه های زیر است:

۱. «کسانی که پیش از آنها بودند، حیله کردند، و مکر ورزیدند. خدا پایه های خانه های آنان را سست کرد، و سقف خانه ها را بر سر آنها فرو ریخت، و عذاب خداوند از آنجا که احساس نمی کردند، ایشان را فرا گرفت». «۴»

---

(۱). وَ إِذا جاءَتْهُمْ آيَةٌ قالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتى مِثْلَ ما أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ (انعام: ۱۲۴)

ذیل آیه دلالت دارد که آنان به جای معجزه، خود رسالت و نبوت را درخواست می کردند. مترجم.

(۲). فَلْيَأْتِنا بِآيَةٍ كَما أُرْسِلَ الْأَوَّلُونَ (انبیاء: ۵).

(۳). فَلَمَّا جاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنا قالُوا لَوْ لا أُوتِيَ مِثْلَ ما أُوتِيَ مُوسى (قصص: ۴۸).

(۴). قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَأَتَى اللَّهُ بُنْيانَهُمْ مِنَ الْقَواعِدِ فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَ أَتاهُمُ الْعَذابُ مِنْ حَيْثُ لا يَشْعُرُونَ (نحل: ۲۶).

۲. «کسانی که پیش از آنان بودند (و معجزه های پیامبران) خود را تکذیب کردند، عذاب (خدا) از آنجایی که احساس نمی کردند شامل آنان گردید». «۱»

راهنمایی روایات

آنچه ما از ظاهر آیه استفاده کردیم روایاتی که از طریق شیعه و اهل تسنن نقل شده است آن را تأیید می نماید.

از حضرت باقر علیه السّلام نقل شده است که قریش از پیامبر اسلام درخواست کردند که معجزه ای بیاورد. جبرئیل فرود آمد و گفت خدا می فرماید: «آنچه که ما را از فرستادن معجزه بازداشت این بود که پیشینیان از ما معجزه خواستند و ما فرستادیم و آنها به تکذیب آن برخاستند». «۲» و اگر ما معجزه مورد درخواست قریش را بفرستیم و آنها به آن ایمان نیاورند نابود

می گردند، و برای رعایت این جهت معجزه درخواستی آنها را نفرستادیم. «۳»

ابن عباس می گوید: اهل مکه از پیامبر خواستند که کوه صفا را طلاـ کند و کوه های اطراف مکه را بردارد تا زمینه برای زراعت آماده گردد.

---

(۱). كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَأَتاهُمُ الْعَذابُ مِنْ حَيْثُ لا يَشْعُرُونَ (زمر: ۲۵).

(۲). وَ ما مَنَعَنا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآياتِ إِلَّا أَنْ كَذَّبَ بِهَا الْأَوَّلُونَ (اسراء: ۵۹).

(۳). تفسیر برهان، ج ۱، ص ۶۰۷.

در این موقع وحی آسمانی بر پیامبر نازل گردید که اگر بخواهی، درخواست آنان را به تأخیر اندازیم شاید از میان آنها افراد با ایمانی برخیزند و اگر مایل باشی، معجزه های مورد درخواست آنان را بفرستیم ولی بدان که اگر آنان با دیدن چنین اعجازی بر کفر و شرک خود اصرار ورزند، به سان امت های گذشته، هلاک و نابود می شوند.

پیامبر صورت نخست را پذیرفت و تقاضا کرد که با آنها مدارا شود. در این موقع آیه مورد بحث نازل گردید و خدا به اطلاع پیامبر و مردم رسانید که «چیزی که ما را از فرستادن معجزه بازداشت این بود که امت های گذشته، معجزه های پیامبران خود را تکذیب کردند». «۱»

در این زمینه روایات دیگری قریب به همین مضمون نقل شده است. طالبان تفصیل به کتاب های حدیث و تفسیر و بالأخص تفسیر طبری مراجعه نمایند.

---

(۱). تفسیر طبری، ج ۱۵، ص ۷۴.

صریح این روایت این است که معجزات ممنوعه آن دسته از معجزاتی است که اگر پس از فرستادن، مردم به تکذیب آنها برمی خاستند، عذاب الهی آنها را فرا می گرفت.

مترجم.

دومین دلیل منکران معجزه

اشاره

سُبْحانَ رَبِّی هَلْ کُنْتُ إِلَّا بَشَراً رَسُولًا.

«منزه است خدای من، من بشری فرستاده

بیش نیستم».

توضیح این که: «مشرکان مکه از پیامبر اسلام صلی اللّه علیه و آله و سلم معجزه هایی به شرح زیر خواستند و گفتند: ما هرگز به تو ایمان نمی آوریم تا از این سرزمین برای ما چشمه ای بشکافی یا باغی از نخل ها و تاک ها داشته باشی که در میان آنها نهرهای آب جاری سازی یا (سنگ های) آسمان را بر سر ما پاره پاره، بیفکنی، یا خدا و فرشتگان را نشان دهی، یا خانه ای طلایی داشته باشی و یا به آسمان بالا روی، و هرگز با صعود به تو ایمان نمی آوریم تا از آسمان برای ما کتابی بیاوری و ما آن را بخوانیم.

در پاسخ آنان بگو: پروردگار من منزه است و من جز بشری پیام آور نیستم. «۱»

---

(۱). وَ قالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَکَ حَتَّی تَفْجُرَ لَنا مِنَ الْأَرْضِ یَنْبُوعاً* أَوْ تَکُونَ لَکَ جَنَّهٌ مِنْ نَخِیلٍ وَ عِنَبٍ فَتُفَجِّرَ الْأَنْهارَ خِلالَها تَفْجِیراً* أَوْ تُسْقِطَ السَّماءَ کَما زَعَمْتَ عَلَیْنا کِسَفاً أَوْ تَأْتِیَ بِاللَّهِ وَ الْمَلائِکَهِ قَبِیلًا* أَوْ یَکُونَ لَکَ بَیْتٌ مِنْ زُخْرُفٍ أَوْ تَرْقی فِی السَّماءِ وَ لَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِیِّکَ حَتَّی تُنَزِّلَ عَلَیْنا کِتاباً نَقْرَؤُهُ قُلْ سُبْحانَ رَبِّی هَلْ کُنْتُ إِلَّا بَشَراً رَسُولًا (اسراء: ۹۰- ۹۳).

مرزهای اعجاز، ص: ۲۰۸

استدلال کننده چنین می گوید: ظاهر این آیه آن است که مشرکان از پیامبر خواستند که برای اثبات راستگویی خود، امور یاد شده را انجام دهد و او در پاسخ درخواست آنان به ناتوانی خود اعتراف نمود، و برای خود مقامی جز این که بشری است که به سوی آنها فرستاده شده قائل نگردید، این پاسخ گواه این است که پیامبر معجزه ای (جز قرآن) نداشته است.

پاسخ: ما در پاسخ استدلال به

آیه گذشته پیرامون معجزات پیشنهادی، سخنانی گفتیم و روشن ساختیم که هر معجزه ای که به عنوان لجاجت با حق به پیامبر پیشنهاد شود، اگر پیشنهاد کننده پس از مشاهده آن، به تکذیب برخیزد: مستحق نزول عذاب الهی می گردد، جای گفتگو نیست که تمام آنچه در این آیات وارد شده است، هیچ کدام معجزه ابتدایی نبوده، بلکه همه را مشرکان پیشنهاد کرده، و نظری جز لجاجت نداشتند.

دلیل بر لجاجت آنان دو چیز است:

۱. آنان وسیله تصدیق و راه استکشاف حقانیت پیامبر را، به انجام یکی از امور ششگانه مورد درخواست خود، منحصر نموده و از توجه به معجزه های دیگر چشم پوشیده بودند، اگر به راستی نظر آنان از «معجزه خواهی» کشف راستگویی پیامبر بود باید به هر معجزه ای که در نظر عقلای جهان، نبوت او را تصدیق و ثابت می کند، اکتفا

ورزند و به آوردن خصوص این شش موضوع اصرار نکنند.

۲. ششمین درخواست آنان این بود که پیامبر به آسمان برود، ولی تنها به آسمان رفتن وی اکتفا نکرده و آن را مقید به این کردند، که هنگام بازگشت کتابی بیاورد که آنان بخوانند. آیا منظور از (کتابی بیاورد) چیست؟! آیا تنها صعود به آسمان کافی در اثبات نبوت و راستگویی او نیست؟ آیا این درخواست های بی معنی حاکی از لجاجت آنان با حق و دلیل بر تمرد و سرکشی آنها نمی باشد؟!

ثانیا: امور ششگانه ای که آنان از پیامبر می خواستند بر دو قسم می باشد: برخی از آنها محال و غیر ممکن است، و در گذشته گفتیم که اعجاز، به امر محال تعلق نمی گیرد، و برخی دیگر اگرچه ممکن است ولی انجام آنها، دلیل بر صحت ادعای

او نمی باشد، تازه اگر بپذیریم که بر پیامبر لازم است که با معجزه های پیشنهادی موافقت کند، هرگز لازم نیست با یک چنین درخواست ها که برخی محال و برخی دیگر دلیل و سند نبوت نمی توانند باشند، موافقت نماید.

امّا آنچه که ذاتا و یا به ملاحظه جهت دیگر محالند، عبارتند از:

۱. کرات آسمانی را قطعه قطعه بر سر آنها فرو ریختن

به طور مسلم یک چنین کاری به قیمت نابودی کره زمین و ساکنان آن تمام می گردد و مشیت الهی ایجاب کرده که خدا این کار را در پایان جهان انجام دهد، و پیامبر نیز مشرکان را از این کار آگاه

ساخته بود، چنان که جمله «کما زعمت» (همچنان که می اندیشی) از آن حاکی است.

قرآن در آیات زیادی از فرو ریختن نظام آسمان ها خبر داده آنجا که می فرماید:

إِذَا السَّماءُ انْشَقَّتْ «۱»: «موقعی که آسمان بشکافد».

إِذَا السَّماءُ انْفَطَرَتْ «۲»: «هنگامی که آسمان شکافته شود».

دلیل بر محال بودن این امر این است که فرو ریختن نظام آسمان ها پیش از وقت مقرر، بر خلاف مشیت حکیمانه الهی است، و اراده نافذ حق بر این تعلق گرفته که نسل بشر باقی بماند و آنها را به کمال مطلوب انسانی برساند و محال است شخص حکیم، کاری بر خلاف مقتضیات هدف خود انجام دهد.

۲. آنان را با خدا روبرو سازد و او را از نزدیک مشاهده کنند

رؤیت خدا از محالات است، و چشم هرگز او را نمی بیند زیرا لازم رؤیت خدا این است که او محدود به نقطه و مکانی معین بوده و دارای رنگ و شکلی باشد. در صورتی که خدا بالاتر از آن است که دارای مکان و رنگ و شکل گردد.

---

(۱). انشقاق: ۱.

(۲). انفطار: ۲.

۳. کتابی را از آسمان فرود آورد

مقصود آنان این بود که خدا کتابی را با دست خود نوشته و برای آنها بفرستد، نه این که کتابی را ولو این که به سان موجودات دیگر با اراده و مشیت خود ایجاد کند و برای آنها بفرستد، از این نظر این درخواست مانند دو درخواست قبلی در عداد درخواست های محال قرار می گیرد.

دلیل بر این مطلب، این است که اگر آنان تنها همین را می خواستند که خدا کتابی (به هر صورت که باشد) برای آنان بفرستد، دیگر لازم نبود بگویند آن را از آسمان فرو فرستد و کتاب زمینی نظر آنان را تأمین می کرد و آنان را از چنین کتاب آسمانی بی نیاز می ساخت.

از این شرط معلوم می شود که هدف آنان این بود که خدا آن کتاب را با دست خود بنویسد و بفرستد. ناگفته پیداست که یک چنین درخواست، محال می باشد زیرا لازمه آن این است که خدا جسم بوده و دارای اعضایی باشد. «۱»

***

(۱). ممکن است نظر آنها از این که آن کتاب را از آسمان فرود آورد این باشد که:

کتاب هایی به وسیله مدعیان نبوت در اختیار آنان قرار گرفته بود، احتمال جعل و وضع از ناحیه مدعیان در آنها وجود داشت و چه بسا احتمال می دادند که این

امّا سه پیشنهاد دیگر آنها،

اگر چه درخواست های ممکن و غیر محال می باشد ولی هرگز دلیل بر راستگویی پیامبر اسلام و سند نبوت نمی باشد، زیرا حفر قنات در زمین و یا داشتن باغی از نخل ها و تاک ها در حالی که جویبارها در میان آنها جاری باشد، و یا داشتن خانه طلایی دلیل بر نبوت دارنده آنها نیست، زیرا بسیاری از مردم یکی از اینها را دارند، ولی پیامبر نیستند، بلکه گاهی هر سه مطلب در بعضی جمع می شود، در صورتی که در او احتمال ایمان، تا چه برسد به نبوت داده نمی شود.

اکنون که دانستیم این امور ارتباطی با مقام نبوت ندارند، و گواه بر راستگویی مدعی نبوت نمی باشند، انجام آنها کار لغو و بیهوده ای خواهد بود و مقام منیع نبوت از انجام امور لغو برتر و بالاتر است.

گاهی گفته می شود که پیشنهادهای سه گانه آنان در صورتی گواه نبوت نمی باشند که از روی اسباب و علل عادی پیدا شوند ولی

کتاب ها ساخته خود مدعیان باشد و ارتباطی به خدا نداشته باشد، ولی اگر ببینند که کتابی از آسمان به سوی آنان فرود آمده در اختیار آنان قرار گرفت در این صورت از هر نوع وضع و جعل دور و پیراسته خواهد بود، بنابراین یک چنین پیشنهاد، پیشنهاد امر محال نخواهد بود زیرا آنان فقط فرود آمدن کتاب را از آسمان می خواست ولو این که خدا آن را با مشیت و اراده نافذ خود ایجاد کند، نه این که کتابی با دست خود بنویسد و بفرستد! مترجم

اگر از طریق اسباب غیر عادی به وجود آیند بدون تردید از آیات و معجزات الهی بوده و دلیل بر راستگویی مدعی

نبوت خواهند بود.

پاسخ این گفتار روشن است: زیرا هدف مشرکان این بود که پیامبر این امور را ولو از طریق علل و مجرای طبیعی باشد، انجام دهد، و بعید می شمردند که پیامبر خدا شخص فقیری باشد و معتقد بودند که وحی الهی حتما باید بر فرد ثروتمندی نازل گردد، آنجا که می گفتند:

«چرا این قرآن بر مرد بزرگی (ثروتمندی) از اهل مکه و طائف نازل نگردید» «۱» روی این فکر از پیامبر خواستند که اگر او پیامبر خدا است، باید یک فرد ثروتمندی باشد.

گواه ما بر این مطلب که هدف این بود که پیامبر به هر وسیله ای ولو از مجرای طبیعی باشد، چنین کاری را انجام دهد این است که آنان باغ و خانه طلایی را برای «خود پیامبر» می خواستند، و می گفتند: تا «تو» باغ و خانه طلایی نداشته باشی، ما به تو ایمان نمی آوریم.

و به عبارت دیگر: می گفتند: تا تو شخصا دارای باغ و خانه طلایی نگردی ما به تو ایمان نمی آوریم و اگر هدف این بود که او این دو کار را با قدرت غیبی انجام دهد، وجهی ندارد که حتما بگویند تا

---

(۱). وَ قالُوا لَوْ لا نُزِّلَ هذَا الْقُرْآنُ عَلی رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ (زخرف: ۳۱).

برای «تو» باغ و خانه ای نباشد ایمان نمی آوریم بلکه کافی بود که بگویند تا خانه و باغی به وجود نیاوری به تو ایمان نمی آوریم بلکه بالاتر، اگر هدف آنان این بود که پیامبر این امور را از طریق اعجاز انجام دهد دلیل ندارد که بگویند حتما باغی و یا خانه ای از طلا، بوجود آورد، بلکه کافی بود که دانه ای از انگور و یا مثقالی

از طلا از طریق اعجاز در اختیار آنان بگذارد.

امّا این که در نخستین پیشنهاد خود گفتند که «برای ما» چشمه ای از زمین بشکافی، منظور آنان این نبود که چشمه را برای استفاده آنان در آورد، بلکه برای ایمان آوردن آنان چنین کاری انجام دهد.

در پایان باید به این نکته توجه نمود، بر خلاف آنچه که استدلال کننده تصور کرده هرگز، پیامبر از آوردن این گونه معجزات اظهار عجز و ناتوانی ننمود بلکه او با جمله: سُبْحانَ رَبِّی هَلْ کُنْتُ إِلَّا بَشَراً رَسُولًا: «منزه است خدای من. من بشری پیام آور بیش نیستم» دو مطلب را رسانیده است.

۱. تنزیه خدا: او با جمله «منزه است پروردگار من» خدا را از هر نوع عجز و ناتوانی از رؤیت و مشاهده، تنزیه نموده و او را بر انجام هر نوع کار ممکن توانا دانست.

۲. محدودیت قدرت پیامبر: او با جمله «من بشری پیام آور

بیش نیستم» می رساند که او مأموری بیش نیست، و مطیع فرمان خداوند است. هر چه او بخواهد آن را انجام می دهد، و کار در دست خدا است، و چنان نیست که پیامبر بتواند به اراده خود در برابر هر درخواستی تسلیم گردد. «۱»

---

(۱). و به عبارت دیگر: آیه در مقام جواب پس از تنزیه خدا از عجز و ناتوانی، رؤیت و مشاهده، روی دو کلمه «بشر» و «رسول» تکیه کرده است. و منظور این است که اگر شما این کارها را از من می طلبید، از آن نظر که من بشرم، این درخواست، درخواست صحیحی نیست، زیرا چنین اموری به قدرت الهی نیازمند است، و از حدود قدرت بشر بیرون می باشد، و اگر درخواست

شما از این نظر است که من پیامبرم، پیامبر مأموری بیش نیست، آنچه خدا دستور دهد آن را انجام می دهد و از خود اراده و خواستی ندارد. (مترجم).

سومین دلیل منکران معجزه

وَ يَقُولُونَ لَوْ لا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَانْتَظِرُوا إِنِّى مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ. «۱»

«می گویند چرا بر او معجزه ای نازل نگردید؟ بگو غیب «۲» (معجزه)، مخصوص خداست، در انتظار باشید من نیز مانند شما انتظار می کشم».

چنین استدلال کرده اند: مشرکان از پیامبر، خواستند که معجزه ای از جانب خدا بیاورد. او در مقام پاسخ نامی از معجزات خود نبرد، بلکه در پاسخ آنان گفت: امور غیب مربوط به خدا است.

این جمله حاکی است که برای پیامبر معجزه ای جز قرآن نبوده است.

و باز در این زمینه آیه های دیگری نیز وجود دارد که از نظر مفاد و معنی قریب به این آیه است از باب نمونه:

۱. افراد کافر می گویند که چرا بر او معجزه ای از ناحیه خدا

---

(۱). یونس: ۲۰.

(۲). آنچه از حواس ما پوشیده باشد، به آن «غیب» می گویند و از آنجا که اسرار و علل اعجاز برای ما پوشیده، از آن به لفظ «معجزه» تعبیر آورده است.

نازل نگردید؟ تو بیم دهنده ای و هر گروهی راهنمایی دارد. «۱»

۲. می گویند چرا معجزه ای برای او از طرف پروردگار او نازل نگردید؟ بگو خدا تواناست که معجزه ای نازل کند، ولی بیشتر آنها افرادی نادان هستند. «۲»

از این استدلال دو جواب می توان داد:

پاسخ اوّل: از بحث های گذشته پاسخ این استدلال روشن می گردد، زیرا مشرکان از پیامبر هرگز معجزه ای که گواه بر

راستگویی او باشد، مطالبه نکرده بودند، بلکه آنان معجزه ای مورد علاقه خود

را از پیامبر می خواستند. و قرآن نیز به این مطلب در مواردی که برخی از آنها را در گذشته بیان کردیم تصریح کرده است آنجا که می فرماید:

۱. می گویند چرا فرشته ای بر او نازل نمی گردد؟ «۳»

۲. اگر او راستگو است چرا با فرشتگان به سوی ما نمی آیی؟ «۴»

۳. می گویند این چه پیغمبری است که غذا می خورد، در بازار راه می رود؟ چرا بر او فرشته ای نازل نمی گردد تا همراه او مردم را بیم دهد؟ «۵»

---

(۱). وَ یَقُولُ الَّذِینَ کَفَرُوا لَوْ لا أُنْزِلَ عَلَیْهِ آیَهٌ مِنْ رَبِّهِ إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِکُلِّ قَوْمٍ هادٍ (رعد: ۷۰).

(۲). وَ قالُوا لَوْ لا نُزِّلَ عَلَیْهِ آیَهٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ قادِرٌ عَلی أَنْ یُنَزِّلَ آیَهً وَ لکِنَّ أَکْثَرَهُمْ لا یَعْلَمُونَ (انعام: ۳۷).

(۳). وَ قالُوا لَوْ لا أُنْزِلَ عَلَیْهِ مَلَکٌ.

(۴). لَوْ ما تَأْتِینا بِالْمَلائِکَهِ إِنْ کُنْتَ مِنَ الصَّادِقِینَ.

(۵). وَ قالُوا ما لِهذَا الرَّسُولِ یَأْکُلُ الطَّعامَ وَ یَمْشِی فِی الْأَسْواقِ لَوْ لا أُنْزِلَ إِلَیْهِ مَلَکٌ فَیَکُونَ مَعَهُ نَذِیراً.

(چرا) گنجی به او داده نمی شود؟ (چرا) باغی ندارد که از (میوه) آن بخورد؟ ستمگران می گویند شما از یک فرد جادو شده پیروی می کنید. «۱»

از این آیات استفاده می شود که مشرکان از پیامبر معجزه ای را که گواه بر راستگویی او باشد نمی طلبیدند، بلکه نظر آنان این بود که پیامبر معجزه های مورد درخواستی آنان را انجام دهد و ما در گذشته ثابت نمودیم که هرگز بر پیامبر لازم نیست که به این گونه پیشنهادها پاسخ مثبت بگوید.

دلیل بر این موضوع این است که اگر مشرکان از پیامبر معجزه ای می خواستند که نشانه صدق و راستگویی او باشد او هرگز در پاسخ نباید بگوید

من معجزه ای نـدارم بلکه بایـد بگویـد معجزه من قرآن است، چنـان که در موارد زیادی با قرآن به عنوان یک معجزه احتجاج کرده و منکران را به مقابله با آن دعوت نموده است.

ولی از مجموع آیه هایی که منکران صـدور معجزه با آنها اسـتدلال کرده اند و همچنین آیاتی که از نظر معنی شبیه آنها اسـت دو مطلب استفاده می شود:

---

(۱). أَوْ يُلْقى إِلَيْهِ كَنْزٌ أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْها وَ قالَ الظّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُوراً (فرقان: ۷– ۸).

مرزهای اعجاز، ص: ۲۱۹

۱. معجزه جهانی پیامبر که با آن بر عموم بشـر تحـدی نموده، و همه را به مقابله با آن دعوت کرده است همان قرآن مجیـد می باشـد و ما در بحث های گذشـته نکته آن را چنین بیان کردیم که رسالت جاوید و جهانی، معجزه جاوید و جهانی لازم دارد و یک چنین معجزه با این شرایط از میان معجزه های پیامبر، چیزی جز قرآن نمی تواند باشد.

۲. آوردن معجزه در اختیار پیامبر نیست که هر موقع خواست و یا مردم به وی پیشـنهاد کردنـد، فورا دست به اعجاز بزنـد، بلکه او پیـامبری است که از خواست و اراده خـدا پیروی می کنـد، و هرگز درخواست مردم تکلیفی برای او ایجـاد نمی کنـد و او و پیامبران دیگر همگی در این مطلب (اختیار معجزه در دست خدا است) یکسانند و این مطلب از آیه های زیر استفاده می شود:

هیچ پیامبری حق ندارد جز با اجازه خدا معجزه ای بیاورد. «۱»

هیـچ پیامبری حق نـدارد که جز با اجازه خـدا معجزه ای بیاورد، هنگامی که فرمان خـدا برسـد، درباره (افراد سـرکش) به حق، داوری می شود و اهل باطل زیان می بینند. «۲»

*** پاسخ دوم: صریح برخی

از آیات این است که پیامبر اسلام

---

(۱). وَ ما کانَ لِرَسُولٍ أَنْ یَأْتِیَ بِآیَهٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ (رعد: ۳۸).

(۲). وَ ما کانَ لِرَسُولٍ أَنْ یَأْتِیَ بِآیَهٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ فَإِذا جاءَ أَمْرُ اللَّهِ قُضِیَ بِالْحَقِّ وَ خَسِرَ هُنالِکَ الْمُبْطِلُونَ (غافر: ۷۸).

گذشته از قرآن دارای معجزات دیگری نیز بوده است. و ما در اینجا به نقل دو آیه اکتفا می کنیم:

۱. اقْتَرَبَتِ السَّاعَهُ وَ انْشَقَّ الْقَمَرُ* وَ إِنْ یَرَوْا آیَهً یُعْرِضُوا وَ یَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ. «۱»

«رستاخیز نزدیک شد و ماه شکافت، اگر معجزه ای به بینند، از آن روی برمی گردانند و می گویند: جادویی پایدار است!».

از این که می گوید «اگر معجزه ای را ببینند» معلوم می شود که مقصود از آن، قرآن نیست و گرنه باید بگوید: «اگر معجزه ای را بشنوند».

علاوه بر این پیش از این جمله موضوع شکافتن ماه را متذکر گردیده و این خود دلیل بر این است که مقصود از معجزه ای که می بینند و از آن روی برمی گردانند همان «شق القمر» و مانند آن است.

و از ذیل آن استفاده می شود که معجزه های زیادی از پیامبر صادر می شده است، آنجا که می فرماید: «می گویند آن جادویی است پایدار».

۲. وَ إِذا جاءَتْهُمْ آیَهٌ قالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّی نُؤْتی مِثْلَ ما أُوتِیَ رُسُلُ اللَّهِ. «۲»

---

(۱). قمر: ۱- ۲.

(۲). انعام: ۱۲۴.

«موقعی که معجزه ای به سوی آنها بیاید می گویند ما هرگز به تو ایمان نمی آوریم مگر این که نظیر آنچه را که به پیامبران داده اند به ما نیز داده شود».

از این که در اینجا درباره معجزه لفظ «آمـدن» به کار برده و فرموده: هنگامی که معجزه ای به سوی آنها بیاید، می توان حدس زد که منظور از

آن غیر قرآن است و اگر مقصد قرآن بود شایسته بود که بگوید: «وقتی معجزه ای را برای آنها نازل کردیم».

بنابراین به فرض این که دلالت آیاتی را که منکران معجزه با آن استدلال کرده اند، بپذیریم ناچاریم آنها را به قرینه این دسته از آیات بر خصوص زمان نزول آن آیات حمل کنیم، و بگوییم منظور این بوده که تا زمان نزول آن آیات هنوز معجزه ای غیر از قرآن از پیامبر صادر نشده بود، اگر چه بعدا صادر گردید.

و هرگز نمی توان از آیاتی که منکران معجزه با آنها استدلال کرده اند؛ نفی صدور معجزه به صورت عموم حتی نسبت به زمان های دیگر استفاده نمود.

*** از مجموع بحث های این فصل مطالب زیر به دست آمد:

۱. آیه هایی که منکران وجود معجزه به آنها استدلال کرده اند هرگز دلالت ندارند که از آن حضرت معجزه ای جز قرآن صادر نشده، بلکه برخی از آیات صریحا دلالت دارند که یک سلسله معجزات دیگر

در اختیار پیامبر اسلام قرار گرفته است.

۲. اختیار معجزه با خداست، و این طور نیست که هر موقع پیامبر بخواهد معجزه ای بیاورد.

۳. آنچه بر پیامبر لازم است این است که معجزه ای بیاورد که حجت را بر مردم تمام کند و موجبات ایمان و تصدیق افراد حقیقت طلب را فراهم سازد، و امّا زاید بر این نه بر خدا لازم است که معجزه ای بفرستد و نه بر پیامبر لازم است که به پیشنهاد آنها پاسخ بگوید.

۳. هر نوع معجزه ای که نتیجه آن نابودی مردم و گرفتاری آنها باشد برای امت اسلامی فرستاده نمی شود، خواه همه مردم خواهان چنین معجزه ای باشند یا برخی از مردم چنین کاری را پیشنهاد

کنند.

۵. معجزه جاویدان پیامبر، که با آن بر عموم مردم جهان تحدی نموده و همه ملل عالم را تا روز رستاخیز به مقابله با آن دعوت نموده است همان قرآن می باشد، و امّا معجزات دیگر با این که زیادند، معجزه جاویدان آن حضرت نمی باشند و آنها در این قسمت، با معجزات پیامبران گذشته یکسانند.

مرزهای اعجاز، ص: ۲۲۳

نبوت پیامبر اسلام صلی اللّه علیه و آله و سلم در عهدین

قرآن در برخی از آیات تصریح می کند که حضرت موسی علیه السّلام و حضرت عیسی علیه السّلام در تورات و انجیل به نبوت پیامبر اسلام بشارت داده اند آنجا که می فرماید:

«... کسانی که از پیامبر امی (درس نخوانده) که نام او در تورات و انجیل نوشته شده است پیروی می کنند، پیامبری که آنان را به کار نیک فرمان می دهد و از کارهای بد باز می دارد». «۱»

«به یاد آر هنگامی که عیسی بن مریم علیه السّلام به بنی اسرائیل گفت که من فرستاده خدا به سوی شما هستم، تصدیق کننده توراتی هستم که پیش از من نازل شده است و بشارت دهنده ام به پیامبری که پس از من می آید و نام او «احمد» است». «۲»

از آنجا که گروهی از یهود و نصاری در زمان حیات خود

---

(۱). الَّذِینَ یَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِیَّ الْأُمِّیَّ الَّذِی یَجِدُونَهُ مَکْتُوباً عِنْدَهُمْ فِی التَّوْراهِ وَ الْإِنْجِیلِ یَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْهاهُمْ عَنِ الْمُنْکَرِ (اعراف: ۱۵۷).

(۲). وَ إِذْ قالَ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ یا بَنِی إِسْرائِیلَ إِنِّی رَسُولُ اللَّهِ إِلَیْکُمْ مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیَّ مِنَ التَّوْراهِ وَ مُبَشِّراً بِرَسُولٍ یَأْتِی مِنْ بَعْدِی اسْمُهُ أَحْمَدُ (صف: ۶)

مرزهای اعجاز، ص: ۲۲۴

پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم و پس از وی به او ایمان آوردند، این خود گواه بر

این است که این بشارت در زمان پیامبر در تورات و انجیل بوده است، و اگر چنین بشارتی در عهدین نبود کافی بود که پیروان این دو کتاب آن را دستاویز قرار داده و به تکذیب قرآن و پیامبر اسلام برخیزند، و با شدت هر چه تمام تر این گونه بشارات را انکار کنند.

بنابراین اگر کسی به حضرت موسی علیه السّلام و حضرت عیسی علیه السّلام ایمان داشته باشد و تورات و انجیل را کتاب آسمانی بداند باید به نبوت حضرت محمد صلی اللّه علیه و آله و سلم نیز ایمان بیاورد و دیگر به معجزه ای که نبوت او را تصدیق کند نیازی ندارد.

آری آن دسته از مردم باید از پیامبر معجزه مطالبه کنند که به آیین حضرت موسی علیه السّلام و حضرت عیسی علیه السّلام و کتاب های آنان ایمان نیاورده باشند، در این صورت در ایمان خود به آیین اسلام و نبوت محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلم به معجزه نیازمند می باشند.

و ما در گذشته روشن ساختیم که قرآن مجید یگانه معجزه جاویدان پیامبر اسلام صلی اللّه علیه و آله و سلم و بزرگ ترین دلیل بر راستگویی اوست و معجزات دیگر آن حضرت که به صورت تواتر برای ما نقل شده است، قابل اعتماد هستند، زیرا اگر معجزات پیامبران پیش از او را از طریق تواتر پذیرفته باشیم معجزات آن حضرت را به طریق اولی باید بپذیریم زیرا زمانش نزدیک تر و تاریخش روشن تر و راویانش بیشتر است.

پایان

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹